

۴۵۸۵ قی

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: اخبار و احوال

مؤلف: علی شاه بن شاه خردی

موضوع:

۹۰۸۳

تاریخ:

۶۰۸۳



شماره ثبت کتاب

۸۱۴۱

۶۱۷۷۰

۷



خطی - فهرست شده

۶۰۸۳

بازدید شد  
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی  
دائرة ثبت کتاب  
۱۳۸۲

مجلس شورای ملی

بازرسی شد  
۳۵ - ۲۶

چهارم در این عصر ابرو باد و رخسار  
چشمه رخ مطر و لعل سحاب و لعل سر

اصالت از دست  
سپهر العبد  
سعد عسکری

بازرسی شد  
۳۵ - ۲۶

بازرسی شد  
۳۵ - ۲۶







بهر طرفه العین چندین هزار جز کون ف پذیرد که هیچ بدیگر مانع نباشد پادشاه حقیقت است  
و افلاک و انجم نصب کرده و مهران حضرت او و مختار کنان بقدرت و ارادت او تعالی و  
تقدس پس تاثیرات اجرام علوی در آرزویش از آن اثر کند که در دیگر حیوانات و باز در شخص ظاهر  
نحوه شریف تر و افضل آهر در او غالب تر باشد و از این بسبب که احکام و حقوق و شرفها  
درست تر باید **فصل** در ارتباط احکام بسیار است ایضا در دنیا که زیست است که مزاج برین  
که اکثرا نیکو معلوم دارد تا تواند امتزاج دادن و فرق کردن میان سعد و نحس و قوی  
ضعیف و امثال آن و از علم طبعی با خبر باشد و کثرت تجربه با قوه الهی چنانکه بطبیعی  
فرموده است در عالم و جای دیگر میگوید احکام غیبی میان کسان و یقین باشد  
پس اگر کسی که از میان بر خیزد یقین مند و یقین حقیقت علم با غیبی و شکی نیست  
که منجم میاری زده و زخم خورده دشوار فرق تواند کرد بلکه تواند و میانه خفته و مرده  
و اگر کسی که میفرماید فرق می توان کردن او از حقیقت این صنعت خبر ندارد پس ثابت  
شد که احکام غیبی ظن است و غیبی ظن شایسته صدق و کذب پس نه بد حکم قطعی  
بر هر مرتبه آنکه از این کلیات احکام ممکن نباشد و جزو قیاس و انبیاست بخوبی  
این مقدم دانسته شد وقتی که طالع موجود حکم خواهد کرد در نسب و اقلیم و بلاد و  
واحوال این دولت و دولت و دولت معتبر اند و صفات پادشاه وقت را اینچنین

اگر

اگر حکم امور عالم کند احوال پادشاه و اقلیم و منصب و شهر و هوا و اولادش دارند که هر ایزد  
شهر و قوم و افراد دیگر است چنانچه از اجرام علوی با جرم سفید رسد بر زمین و موضوع بقدر  
خوب قبول کند و متاثر شود بدلیل اگر مانع نباشد چنانکه افتاب بر همه کوهها باران ببارد اما در  
بخت ناعلی برود و بکوه دیگر نوره و کج و حکم هر نبات و شجر همین باشد که از اکوب  
انجام ظاهر است که استعدادهای قوی تر است اما اصل مولود از این سبب که در اندک  
پادشاه چند بطالع افتاد باشد سعادت پس از یک پیمان چند و هوا و اقلیم و بلاد  
از این اعتبار کند که دلیل برادر شهر یا کر مسیر جهان اثر کند که در شهر یا مسیر  
رست و صورت یکسان غلط همان باشد که یکسان اند و روم و احوال پادشاه و احوال  
نکته دارند که رعیت بر دین و روشی پادشاه وقت باشد پس در وقت که تقاضا  
احکام طالع سال عالم و مولودان بود که آن مجموع ظایق باز کرد و احوال عالم  
و این یک شخص معین هر یک خواهد کرد اول دلیل از طلب دارد چنانکه کیفیت  
از گفته شود و البته بر یک دلیل احکام کند تا حدی که دلیل یا پخته نباشد بر یک خبر و این  
گوید از علم و فکر و اعتقاد خود و دیانت و امانت نکند و در نظر وقت  
و فراغت خواطر و صف ذهن و پاک سیرت بان یار کند و حقیقت و راستی و محبت  
پس گیرد و جانب حق را مقدم دارد تا پیوسته احکام او صواب افتد و کسی در



ولایت شخصی و مناسبت آن کوید اما اگر شخص را سهم الغیبه بر وجه طالع افتد یا شتر یا سهم  
الغیبه که یا نظر خود خاصه از خاتم عالم یا از قدر و یا عطی بود در مغمم قیوم از طالع او یا حد  
انجا بود خاصه عطایه که از نیم یا سیم بلوغ حد نظر خود احکام از شتر است باشد اگر چه در  
این علم بی بضاعت افتاده باشد اما آن نادر جویند این شرط معلوم است که این که این  
فقیر بنابر این کتاب بر پنج اشجار نهاد و در شجره کلا شعبات و اشجار شجره اول  
در صفات منسوب به بروج و کواکب **شجره ثانی** در احکام قرانات و اتصالات  
دیگر **شجره ثالث** در احکام عالم **شجره رابع** در احکام موالید **شجره خامس**  
در اعمال شجرات و اولوا الشجار و آثار نام کرده که این آثار از اشجار بوستان روایت  
و عالم الهام ربانیه رسید و بسبب عنایت از طالع و ترتیب امتداد آن شفق و مهربانی  
گویم پس این فقیر نیز از این آثار کرد از زرافه و شکب که از زرد در سدر و استر بر قدر  
و در ستان تا بعد از این در دیش اولایه کار دارند و از ضد اتوفیق خواست در اتمام او  
و الله و لا التوفیق **شجره اول** در صفات و منسوب به بروج و کواکب انواع  
اقسام بروج و اربع عالم و اقالیم سبعه بر این هفت کواکب و غودین کیفیت  
هر یک و اتفاق افتادن حالات دلیله طالع در وقت مشتمل بر هفت شعبه  
**شعبه اول** در صفات و منسوب به بروج چهارده اثمار است **شعبه ثانی** در طالع

عوض

عوض اربع عالم و او تا دطالع منسوب به بروج و کواکب شش اثمار **شعبه ثالث** در صفات  
و منسوب به کواکب و راس و ذنب اثمار **شعبه رابع** در اقسام بروج و کواکب اثمار  
**شعبه خامس** در نظر و کواکب چهار اثمار است **شعبه سادس** در مقدار شهادت و قوتها  
ضعفها کواکب هفت اثمار است **شعبه سابع** در انواع دلائل باحوال مختلفه نوزده اثمار است  
**شعبه اول** در صفات و منسوب به بروج چهارده اثمار است **شعبه اول** در صفات حمل و حمل  
برج شتر و خانه برج است از شرف افتاب و بال هر دو و هو طرخل و غراج کرم و خشت برج  
آتش نهارد و مذکر و مؤنث و منقلب و بد کنس برج و خید و غیب صورت و جعد مور  
میکون مور و سگ بروج و ناپارس و نکی کاست و تیز شصت و میانه فرز زلزل و  
از مردم دلیل است بر ملوک و امرا و لشکر یا و مبارزان و ارباب سلاطین و فرات و اگر  
منجوسی بود دلیل بود بر دزدان و رونود و او باس و فتنه انگیزان و عیاران و طغیان  
و قضایان و سلاخان و سلاطین داران و سران و از حوا و دلیل است بر سر و آتش  
کوس و ارواح و سرزند و از جایها دلیل است بر آتش خانه و کوه و گاه و جایها و متقا  
مکان و امنکران و طغیانها و اعل کوه و غلغل و سلاطین خانه و از غیبه دلیل است  
بر مزاج و حشران و سعادت و تار و در و کتاف و دیور و تیر خسته و کینه و طر و حار  
و از دواب دلیل است بر کوه و غلغل و زو و خیر و انیم سم شفا فته بود و در ستر و از بناها دلیل است



بر فلفل و زنجبیل و دارچین و قزقرغل و کمانه و مانند آن و از شکر لایبیل و فارس و از پیماریها  
در سردی و سینه باد که در کتک و کور و کلفت و در وی هیچ است و از نرم و آواز و اسهال **نوشه شامی**  
صفت و منویات برنج شور و برنج شور خانه زهر او شرفه و و بال برنج و تخم صفت و منویات  
و خلط بر طبع خاک و نه است و منوت و شیر و جود و ثابت و برنگ سفید و روغن و کفاح  
دست و تیز سوت و کم فرزند و از مردم دلیل است بر مردم بزرگ منوش و معروف و ملک و ملک  
و و کلام و عاقلان و انبار داران و خواص و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش  
دلیل است بر مردم و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش  
خار و تیز و میوه و برنج و میوه و برنج و میوه و برنج و میوه و برنج و میوه و برنج و میوه  
در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در  
هدیه و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش  
غفلت و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش  
و بیل و از جوار دلیل بر طبع و جمالی و کردن بند و از اعضا دلیل است بر کردن و منوش و منوش  
عصه و از پیماریها دلیل است بر در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در  
**نوشه شامی** در صفت و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش  
ذنب و حقیض و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش

و دزد و جلدی

و جود و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش  
در پارس و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش  
و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش  
و در پارس و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش  
درخت جود و با ام و از منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش  
بر کوهها و غار و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش  
و جود و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش  
و از منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش  
و امینتی و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش  
مردم انی گیرند و از اعضا دلیل است بر بار و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش  
برنث و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش  
منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش  
و بر طبع آب و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش  
پارس و از مردم دلیل است بر ملک و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش  
غواص و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش و منوش



دلیل آبر در یاد آید که باور مولود و حوضها و آبها و ساطعها و مقایهها و از شهرها دلیل آبر است منته  
 صغیر و کج و منقرض و خراسان و سر و مو و از بناتمه دلیل آبر ای از آب و یخ و قصب و مانتان  
 و از خودهای دلیل آبر پخته و دانست و کم است و از اعفای دلیل آبر سینه و لیسان و سینه و در  
 از بیمارها دلیل آبر کلفت برادر و کدر و کله و پسر و ستر و در دهن و از حیوانات دلیل آبر  
 بر آنچه در دل و چرخه کان زمینی و بر جوگی آید و از **شهر خامس** در صفات و منویات یخ  
 بجه اسد خانه افتاب و دبال رطل و اوج و یخ و بخرام و مختلف است و آبها و شکر و در و شکر و  
 ثابت و برنگ برنج و سفید و روغن و نکه و دست و غیر شهرت و کم فرزند و از مردم دلیل آبر  
 ملوک و سلاطین و سرور و قوم و نزدیکان و حواریان و صرافان و مکه داران و مردم گران  
 و اگر به حال بود دلیل آبر مردم اسکار و مصلح و در و کدر و برنج و از خودهای دلیل آبر کمر  
 و بزرگ با بر و غیره و کینه دار و طلب علم و منصف و از جواهر دلیل آبر اصل و یا قوت و در  
 و بر صفات و از جایها دلیل آبر مختلف و سلاطین و قهر و اعلا و سران و است و از ضرب و  
 کوهها با جواهر و کانه و ملک و از شهرها دلیل آبر اطراف شرق و بلاد ترک و صبی و کمر و  
 و مکران و دلم و طبری و سیستان و مپت المقدس و از جانوران دلیل آبر ملنگ و شیر و یوز و  
 شکار و کمر و آنچه در دنیا بود از دوش و از بناتمه دلیل آبر غریزه و آنچه شیرین بود و از  
 دلیل آبر پشت و معده و پهلوی و عصبها و از بیمارها دلیل آبر در معده و در چشم و

و کوزش

و کوزش است و کند و کوزش بر سحر است و میانه او از اسم اعظم **شهر ششم** در صفات و منویات سنبه  
 برنج سنبه خانه و کرفس عطا و دبال مشتر و بهبوط زهره و برنگ کندم کون و قصب صورت و کم  
 نکاح و کم فرزند و کونید عقیق است و در پارسان میانه و از مردم دلیل آبر در را و اصحاب و یوز و  
 و بزرگ و در کاف و نایمان و عوانان و حکم و خلا و علم و اهل حکمت و غیره و چرخه و حال بود  
 دلیل آبر و کله و دلالان و وقت ما و بیاعان و در اصل بر مردم میانه حال و از خودهای  
 کند و جوگی کفایت و فصاحت و ملاعت و کتب و اشعار و دانستن معقولات و حفظ و  
 کلام و فلسفه و از بناتمه دلیل آبر کند بر کندم و جو و ماش و با قلا و اهل از دانتا و مردم و  
 دلیل آبر مردم و دینار و چرخه و سنفش و ملون و از حیوانات دلیل آبر کبوتر و طوطی و در  
 و کجاست از جایها دلیل آبر بر سران اعلا و دیوانی و کانهها و کانهها و انار علم  
 و جوب کاست و از زمینها منزع و بازارها و جایها برده و فرشتی و از شهرها دلیل آبر  
 کند بر اندلس و افریقیه و اطراف و کوفه و صفات و چرخه از شام و چرخه از فارس و از  
 اعضا دلیل آبر کمر و میانه و شکم و حجابها درون و از بیمارها دلیل آبر کمر و شکم  
 و ریختن مو و لاغر و کم عفا و آنچه در موضعا حالت شود و برنج است و از  
 الله اعلم **شهر هفتم** در صفات و منویات برنج و میران برنج و میران خانه زهره است و  
 رطل و دبال برنج و بهبوط افتاب و برنج کرم و تر است و بر طبع باد و تیر ماه و منقلب

خسکت  
 و غیره و مردم  
 بر طبع خاک و آب  
 و جنوب و شمس  
 و جسدین







دلیل کند بر نایب قاضی و مکرر کرم و کرم و فلی کرم و پطال و دوا و اید اران در پخت  
دندکان ستور و بیجان برده و ستور و در اصل بر مردم میان حال دلیل است بر تعصب  
در کار و خاک و مسجد و موعود و درشت و پاکیزه و از جواهر دلیل است بر زرق و برق و رخ  
قلعه و جبر و کرب و از بنا نهادن دلیل است بر این که نیرنگ بود چرخ و ابر و دانه و انور و انجیر  
الکبیین و از حیوانات دلیل است بر استر و اسب و دراز گوش و قیمت و شیر و تیر و چرخ  
ناقه و جان و از شهر دلیل است بر قهستان و عراق و دیور و بغداد و ویش بور و جلال  
و از خانه دلیل است بر دار الفریح و دار القضا و صوامع و مسجد و جایگاه اسب و بود  
فروغ و حمام و از اندام دلیل است بر رانند و رکبا و صیبا و از چهار پا دلیل است بر  
افتادن از دواب و زخم خوردن و از چهار پا و پانزده و چهار پا و ستاره و نیمه آخر و کرم  
و اول او و شربت و بر با و از دانه اعلم **شعر هجده** در صفات و منویات بر  
و بر جدر خانه زحل است و شرف میخ و و بال قمر و بهی و شتر و بز و گاو و خوک و شتر  
خاک و صندل و درخت است و منقلب و منوش و شتر و بز و گاو و خوک و شتر  
و تیر شهور و بر فرزند و از مردم دلیل است بر قلعه دار و کرم و ویش و ویش و ویش  
و امر و مردمان شیخ طریقت و اهل صحر و حلال و دانه قاین و خانه و منافع و امر  
باید دلیل کند بر کلامان و صیادان و مزروران و برزگران و بندهاگان و خادمان

و خاک سپردن

و خاک سپردن و کل کار و کور کنان و مجاورت و از بندها و از بندها دلیل کند بر دور اندیش  
و دروغ گفتن و لجاب و فراموشی و بخل و اسب و صیلت کرم و در دانه و کرم و از مردم  
دلیل است بر زرق و برق و شتر و ورم و اموار و از جایگاه دلیل است بر قلعهها و حصنها و  
خاک و سنگها و باخار و نورستانها و جایگاهها و سیاست و زندق و سنگها و کورستانها  
و جایگاهها و کرم و از بنا نهادن دلیل است بر این که حیوانات و انواع دارد و درختان و میوه  
و دشت و حدردن و از جواهر دلیل است بر سرب و سنگ طلا و مس و نیک و نقره و نور  
نور و از حیوانات دلیل است بر کوه سفید و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه  
و از حشرات زهی این که میفریاد و قور و از اعضا دلیل است بر زانو و دانه و صیبا و از  
زانو و از چهار پا دلیل است بر نیک و کرم و کله و پسر و شتر صوت و بریم و شتر و شتر  
او از دجفر گویند و اسم اعلم **شعر هجده** در صفات و منویات بر  
برج دلو خانه زحل است و دای افق و حقیقت و بر این که کرم و کرم و کرم و کرم و کرم  
و درخت و از مردم دلیل است بر حلقه و قید و حاکمان و رئیس و حکم و داند  
و پسر و از مردم دلیل است بر حلقه و قید و حاکمان و رئیس و حکم و داند  
بود دلیل کند بر غنیمت خوانان و طلمس و از دافسون کران و خال کوب و از انان



که بر در خانه بلور و آب نمایند و آب کثیف را بر او میزدند و مشک و کافور بکنان و خمر فروشان  
و تربت نشینان و در اصل بر مردم فرومایه دلیل است و از خوابها دلیل است بر عقل و غیره  
بغیر چیزها و بار یک نظر و ترسند که و صبور و از شهر دلیل است بر کوفه و حواله آن  
قزوین و بادیه عرب و حجاز و غنای اطراف مغرب و بعضی از فارس و غیر از کبلا  
و از جایها دلیل است بر صهار و کوهها و آتیا که از باد گردد و باد خانهها  
و اینجا که رسد بندگان و کبک و خانهها و کوهها و خانهها و از آنجا که  
در دیش و پیشها و خستنها و آشیان مرغان و گشت جهود و از آنجا که  
دلیل است بر ابلهها و ضایع و ضعیف و اندر حیوانات دلیل است بر  
سجایه و سمور در و باد و کلاغ و فرستادن و لقلق و بوم و جغد و ستور و  
بارکی و از جوار دلیل است بر مهره سفالین و قلابه و آب و از آنجا که  
دلیل است بر ساقها و استخوان پاره و عصبها و از بیماریها دلیل است بر گنگد  
افتادنی از بلندها و در چاهها بدو و استخوان و اندام و هر علت که از فکر است  
آید و بر باد و بلند آواز و اسم اعلم **شماره نهم** در صفات و منویات و  
برج حوت خانه مشترک است و شرف و هو و بال عطا و هو و عطا و هو و  
مشترک و مزاج سرد و تر طبع آب و شعله و ثنوت و زمختی و دو و جید و نکاح

و بسیارند

و بسیار فرزند و تیز شغوت و در پارس میانه و از مردم دلیل است بر علماء و قضایا  
و از اشراف و اهل فرع و صوفیان و اگر بد حال باشد دلیل کند بر خواص و طاهران و کشتربانان  
و ماهر کبک و مردم زهر فروشی و منافق و مزور و سلاوکی و از جایها دلیل است بر در سها و  
رباطها و خواها و سران عالم و مسجد و آبخاها و حوضها و سردابها و کوهها که  
دریا بود و ساحلها و سمور و صیدگاهها و از شهر دلیل است بر سمنان و طبرستان و مازندران  
بخارا و شام و دریای عرب و مشرق زمین هند و از خوابها دلیل است بر خوی خورشید و  
روز و سخاوت و قطف و عفت و حاکم و دلیر و از نباتها دلیل است بر بنه و  
دیسب و شغلا و کلاب و الو و میوه شیرین و خوشنوار و از حیوانات دلیل است بر مرغان  
آید و ماهیان بزرگ و فیل و کادان و دریا و از جوار دلیل است بر صدف و دانه بزرگ و عقیق  
بعضی گفته اند سمور و آواز و اسم اعلم **شماره دهم** در صفات و منویات و  
دوازده برج و از آنجا که بعضی از مرغها و غیره و بعضی از مظلوم و ضعیف گویند  
و بعضی از خانه خوانند و بعضی از کوه و بعضی از کوه و بعضی از کوه و بعضی از کوه  
دانشه اند و اندک آبا گفته اند اهل بابل و از آنجا که خواسته اند و در صفات و منویات  
بسیار است این همه و بعضی از کوه و بعضی از کوه و بعضی از کوه و بعضی از کوه  
در جاست و عمل دهم و نوزدهم و از توریسم و هفتم و از جوار با توریسم و هشتم و از











منسوبت مغیب در غیر لغز و مرغ منسوبت اما این باین مطلع و از طرف شمال بسط  
منسوبت و این باین مطلع و مغیب از جانب جنوب یک روز و منسوبت و عطار در کنار  
ازین کوکب در لغز حید اما قول متقدمین است که در طرف جنوب و شرق و این باین مطلع و عطار در کنار  
میران در زحل دلیل و مندوزیم مغرب زده دلیل عربی و در جدر و عطار در دلیل و مندوزیم  
در مرغ دلیل ترک اما شمس دلیل شرقی است و در دلیل مغربی و زمره و موت دلیل مادر آله اند  
حمل و شمس دلیل خراسان و مندوزیم دلیل فارس و جواز و عطار در دلیل شمس و قوس و شمس دلیل  
عرب زمره دلیل خوارزم و مندوزیم و عطار در دلیل خط و دلو و زحل دلیل یال و ثور و مرغ دلیل  
دشت قبیله اند **فصل** در احوال منازل قریب است صورت است ازین خانه ازین مرغ یک  
از چند کوکب که آنها را منازل خوانند و نامها را اینست شرطین بطین شرقیا  
دیوان حقعه هغه ذراع نزه و طرف جبهه زبره صرفه و اسماء غفیر  
زبان اکلیل قلب شوله نعیم بلد خدایح بالغ سعود اخبیه مقدم  
رشا پس هفت ازین منازل در ربعی از ربع فلک البروج و بفصل از فصول سال  
و هجرت از جهات عالم چنانکه هفت اول نسبت به ربع ربع و شمس اند و هجرت از این  
عالم لغز ربع که میان شرق و شمال است بدین هفت منسوبت اما هفت دیم نسبت به ربع  
دارند و این باین مطلع و از این ربع عالم لغز ربع که میان شرق و شمال است بدین هفت

اما هفت سیم نسبت به ربع ربع و مندوزیم و این باین مطلع و ازین ربع که میان شرق و شمال است  
بدین هفت منسوبت اما هفت چهارم نسبت به ربع ربع و مندوزیم و این باین مطلع و ازین ربع که میان شرق و شمال است  
ربع که میان جنوب و شرق است بدین هفت منسوبت پس خود در ربع ربع و ازین  
الربع هفت منزل قسمت کرده اند و هر منزل را ازین زمره و پنجاه یک دقیقه و کسیر  
افتاده است اما بعضی از منازل بعد از نصف خورشید و بعضی متوجه بعضی دیگر و بعضی متوجه  
و بعضی کرم و بعضی سر و بعضی خنک اما قول بعضی است که هر نصف که بعضی منسوب  
طبیع انفصل دارند و بعضی گفته اند که هر ربع منزل که در یک ربع افتاده اند طبع آن ربع  
و انحراف که متحرک است میان ربع متحرک است اما اهل یال و عربی هجرت اختیار است بر مثال  
نموده اند اما این بر خواست تقویم طلوعات منازل نویسنده است که چنانچه منزل ازین  
افتراب میرود و در ربع در شرق خط هر شود علامت طلوع لغز ربع نویسنده و در ربع  
فرع الدتو مقدم بود و چهاردهم از راه روز و علامت طلوع لغز نویسنده و بعد از او  
یک لا بسیده روز طلوع بود و در سال کیسه روزی به چهارده روز نویسنده اما این بر  
نقطه انقلاب شرطین در اول محل و نزد اول کرک و غفر در اول میران و ذیج در اول  
جدر **فصل** در دلالات صحاره خانه طالع طالع دلیل استحقاق و جان و بقا  
آغاز کار و تدبیر مصالح و آنچه خواهد کردن و طلبیدن و کیفیت زندگانی و سعادت و شقاوت از







بر قصب و جنب و کتمان و خیارین و از جوانی و لرز و دلیل آبر بر غنا آید و در اج و قمر و از معانی  
دلیل آبر انواع و در پنج و در یارید ریزه و نوره و از جامها این مانند بود و در کار دارند و  
از جامها دلیلت بر انگیختن و از نایبها و در میان و باغها و موضعا و از دنیا  
دلیل آبر بر پند و اقلیم بستم و اوراست و شتر را و بلغار است و یقین و جالب و  
و در دس و اقصای دم بگذرد بر طرف محیط قله دریا و مغرب **شماره شاف** در صفت  
منسوب است و طار و کوکب طار و معتز است و هر کوکب که بیامیزد طبع او کبر و اکثریت  
نراج بر کبر و از فلک است و تم تا بد و مزاج خاص او کفته اند و در خشک و بادگیر  
برنگ موی و بوران امیخته باشد و خود او است و از استخوان و دلو و از اندامها  
دلیلت بر زبان و کلام و لب و انگشتان و دماغ و از مردم دلیل آبر  
دیو و لرز و پیر لرز و مستغرق و مستغرق و قهر زدن لرز اهل حکمت و منجمان و  
مهندسان و اگر بر حال باشد دلیل کند بر شاعری و بندگان آمد و مردمان سپیده  
و فال گیر لرز و از خودها دلیل آبر بر لرز و عقل و فکر و حفظ و حوص و کمالش و  
اموضاتی که و حاضر و بعد و سخن فروش و از سنها دلیلت بر سن شش از بلوغ  
از نباتها دلیل آبر انچه ساق نند و در ترش زنده و ماش و با قلا

[illegible]



و پیرایه و آنچه در این درخت کشته اند سبب دلیلت بر این از ابرش و آنچه سفید بود  
و از جایا دلیلت بر سوادها و طعمها و تره زارها و سبزه ها و گلزارها و هر یک که تماشا شود  
عشرت را شاید بود و از بهر سبب دلیلت بر این از ماده یلغم تو لکند و از زانند شوت  
حارث شود و میانه ی عشق و ضعف دل و دماغ و در دستقد و رنج کرده و بول و  
اجتناس بول و از حیوانات دلیلت بر فکوش و ماسی بزرگ و فاخته و نر اردستان  
و بلیل و کبوتر و آنچه خوش صورت باشد و از دینما دلیلت بر دلیل اسلام و اقلیم  
بمجم اورات و سبزه ها و صوف او و جرات و زینت و خش و کاشغ و  
فرغانه و شاش و چغندر و سمرقند و بخارا و نسف و ترمه و خوارزم و از پرچان و  
ارمنیه و روس و عرب و بابل و حجاز تا بهر یاقوت و از اقلیم **در مقام سیاحت**  
آفتاب نیز اعظم است و بنظر سعادت و بحرم حسن و از فلک حصارم تا به و براج کرم خشک  
و گفته اند که در روزی و متوسط است میان علویان و سفلیان و بزرگناری است  
رخشان و بطعم ترست و لطیف و از خند نیایی دارد و از اندامها دلیلت بر جایا  
و از شناس و قوف و از مردم دلیلت بر پادشاهان و حاکمان و سرداران و گریان و پیش  
روان و قوی و چون به حال بود و دلیل کند بر دریاگان و معارف و استادان و سنان  
و رقیبان و از صورتها دلیلت بر مردم ستار و بزرگ سینه و قوی او از و طوف بالا و او بطیر  
تر و از حیوانا دلیلت بر خرد و فهم و ترفع و کبر و حرص و غلبه حث و سرعت رضا و طلب  
ریاست و حج کردن مال و مت عالی و از بهارها دلیلت بر این از کرمی و خشک حادث  
شود و بدل غلق دارد و در چشم دلیلت بر بدران و انابکان و از نباتات دلیلت  
بر نیشکر و ترابکس و عسل و از شیرین و انگر و خرما و از معادن دلیلت بر باقوت  
و عمل و زرد و الماس و فیروزه و از حیوانات دلیلت بر اسپان یمن و کوسقند کوس  
و آسود و شیر و پتک و باز و شاهین و سق و زنبور عسل و از جایا دلیلت بر معدنها و قهرا  
و سربها و تخمها و ملوک و از آنها دلیلت بر کلاه و تاج و سربند و کمر و صق و طوق و

و جامها بزر و از دنیا دلیلت بر دین نصاری و بعضی گفته اند بر آتش پرستی و اقلیم  
حصارم اورات و شتر بار و اوبلا دجین است و کشمیر و کوه بلور و دغان و غرستان  
رنج و زین خراسان و از بدران و کوه دماوند و الموت و قزوین و عراق و قریه کوه  
که از ایشان خواسته و معدن و شتر زوز و رقیه بیت المقدس و قاهره و قاهره و آمد اعلم  
**در مقام سیاحت** مرغ غصا حضرت و از ملک جسم اید و براج کرم و خشک نوام  
و ندر که در روزی و بعضی تنج است و تر و بزرگ مرغ و سفید و تر و بوی ناخوش  
دارد و صفراوی است و از عناصر آتش افزوده و از اعضا دلیلت بر زرد و ورکها  
ناجینده و ساقها و گوشها و از مردم دلیلت بر ابرام و ملوک و لشکر کشان و ارباب طلاع  
چون محسن بود دلیل بود بر اهل فتنه و شتر و زنان و زردان و معدن و خونیان و از خوا  
دلیلت بر دیه و شجاعت و دروغ و خلاف و سبکداری و بدعهدی و از نباتات دلیلت  
بر درختان باخار و جوب بقم و عود و سپندان و کشته تا سیر و زیاده و انواع زرا  
و از معادن دلیلت بر معنایطین و آهن و مس و از صورتها دلیلت بر مردم بلند  
بالا و بزرگ سر و اشقر و خورد کوش و سنج موی و المیزه و درون و زخم زده و علات  
بر روی و دندان و از سنان آخر و سن و قوف و اول کفویت و از نباتات انواع سلاخا  
و زین و شام و هر آن که اسن کشد و از حیوانات دلیلت بر کوسقند و خرگور و بزر  
و یوز و کرک و شکار و کرز بار و افق و عقرب و حارثیت و از جایا دلیلت بر آتش  
که با شکرگاه و جایگاه سیاست و سببها و در جایگاه که حیوانات بکشد و از پاریا  
دلیلت بر استیاط حل و خشکش اعضا و تنها و سببها و در شها و کرم  
زرد و رنج بداع و شق مختلج بود و زخم بد و بر اندامش خرم و سر عک که از کرمی  
و خشکی بدید آید و از جامها بزر در عرب پوشند و از دینما آتش پرستی و بعضی گفته اند  
بت پرستی و اقلیم سم اورات و شتر بار و اوبلا دجین است و کشمیر و کوه بلور و دغان و غرستان  
بعضی از غور و غزنین و زابلستان و کرمان و شیراز و اطراف او و اصفهان و لرستان

این فصل گردانده







و دلیل سعادتمندی خارجی چیست مال زیاد و شس دلیل آفرینش و دلیل عفتی  
 و رسیدن موجودات به کمال و تمام شدن امر موجودی خاصه نفس انسان و جسم الفیه و  
 منسوبیت و دلیل سعادتمندی داخلی است چون رایی و تدبیر و ازین سیب است که موصوفه  
 عات سرایر برادرش و فرزند او امارت خل دلیل سخت کلاه و دنیاوی است از  
 روی شقاوت و نوبیدی و فقر و تنگی و بیماری و اندوه و دشواری و سختی در آن کارها  
 و مریخ دلیل سخت کارهای دینی است از تنگی و مجور و قس و دردی و دروغ و فساد  
 که بیب شقاوت آفرین باشد اما زمره دلیل امور دنیاوی است که بپوشیدن و زینت  
 و کج و توالد و تامل و شری دلیل امور دینی است و ابتداء و آخرت و طلب کارهای پسندیده  
 و حسن اخلاق و ادب و پاک و راستی و صحت دین و صدق و موعود و تقوی و حبش اینجوسا  
 دنیا آخرت اما اگر دو بخش ستونی شوند بر مولودی و بد حال بودند دلیل کند بر ظهور  
 فساد و شقاوت و دنیا و آخرت و اگر نیک حال باشد صفتها و بخش بقوت باشد اما  
 نفع ناید و اگر این نفع در خطوط سعدان یا سعدان بدیشان ناظر باشند آن صفتها  
 موجود نشود از مولود دیگران کی یا از قوت بقتل نیاید یا در صورتی بقتل آید که بسندیده  
 بود و اتفاق بود است اگر مرد و سعد ستولی باشد بر مولودی و بد حال بود دلیل  
 کند بر موجود شدن آن کی از سعادتمندی دنیاوی و آخرتی و قناعت کند بدان و اگر نیک حال  
 باشد دلیل تمام شدن سعادتمندی دنیاوی و آخرتی باشد و اگر سعدان در خانه محتان  
 بودند یا محتان بدیشان ناظر بودند دلیل ضعف آن سعادتمندی باشد و بی ثباتی در آن و ازین  
 سعادتمندی با شقاوت در امور دنیاوی و آخرتی و اما عطار و قراج سعد و بخش قبول کند  
 و یاری دهد در سعادت و شقاوت دنیاوی و آخرتی و هر یک را و او متعلق است به هر طرف  
 پس حکم او ستولی بر موضع وی یا بدین کوکب ناظر باشد یا او در خانه آن کوکب  
**نمودیم در صفات منسوبیت** که اندر راس کرم تر است بر ارج مشرقی و سعد و زیادت  
 کتده است و او را عقده شمالی و جوز مرخواست و دین مرد و خشک است بر مریخ رطل

و دلیل سعادتمندی خارجی چیست مال زیاد و شس دلیل آفرینش و دلیل عفتی

و بخش است و کم کتده و او را عقده جنوبی خوانند چون قمر عقده راس این عرض او  
 بطرف شمال افتد از منطقه البروج و چون در عقده دین این عرض او بطرف جنوب  
 افتد و این راس و ذنب دو موضع است که تقاطع برده اند فلک مثل و فلک حامل که بجز  
 منسوبیت و عقده ذنب پیوسته در مقابل راس باشد و بعد بیان مرد و شش برج بود  
 راست و آنرا **اعلم بجمع چهارم و اقسام** بر وجه بر کوکب مشرق **اول وقت خانها**  
 این دو از دین بر وجه را بر سمت کوکب قمت کرده اند بخدین نوع و از آن جمله یک نوع قمت  
 خانه است چنانکه اقباب و ماه را هر یک را یک خانه است و مریخ دیگر را هر یک دو خانه و خا  
 نه اینها ماعدت برات که اقباب یا شاه کوکب است و اسد بلد شاه بر وجه و ثابت است  
 و مریخ اقباب و اشرف غاصرت پس خانه او را شایسته تربود و ماه و اربع سر طاق  
 یق تربود از آن جهت که متعلق ترین برج سر طاق است و او نیز ارج قمت پس اولایق تربود  
 ماه از برج دیگر اما گفته اند از اول اسد تا افرجدی بر توالی چیز اقبابیت و از اول  
 دلو تا افر طاق چیز ماه و این مرد و چیز را ولایت نیز خوانند و هر یک را از خانه متحرک  
 در چیز اقباب یک خانه نصف افتاده است و در چیز ماه یک خانه چنانکه رطل را جدی است  
 از چیز اقباب و دلو از چیز ماه و مشتری را قوس از چیز اقبابیت و حوت از چیز ماه  
 و مریخ را عقرب از چیز اقبابیت و حل از چیز ماه و زمره را میزان از چیز اقبابیت  
 و ثور از چیز ماه و عطارد را اسد از چیز اقبابیت و جوزا از چیز ماه بر توالی افلاک  
 نبش گفته اند و سبب سعادت و نجات کوکب ازین اقسام است و شکل افتادن خانها  
 ایشان باین دو نیز چنانکه در خانه رطل چون در مقابل دو خانه نیرین اند و نظر مقابل  
 تمام بخش است و کیفیت این گفته شود پس رطل را بخش بزرگ گفته اند و چون مرد و خا  
 مشتری در تیش مرد و خانه نیرین اند و نظر تیش تمام سعادت پس مشتری را سعد بزرگ  
 خوانند و چون مرد و خانه مریخ در تریج مرد و خانه نیرین افتد و نظر تریج نیم دهمی است  
 پس مریخ را بخش اصغر گفته اند و چون مرد و خانه زمره در سمت پس مرد و خانه نیرین اند



و نظرت بدین است نظایم و شریک پس او را سعدا صغر گفته اند و چون سرکب از  
 دو خانه عطار در میزان نیز که است از خانه او ساقط است پس او را هم سعدین  
 و محسنی نامیده اند و مختص خوانند اما گفته اند سرکوب که در خیزه آفتاب بود در  
 قوت و تربیت او باشد تا در آن نصف بود و چون در خیزه ماه بود در قوت و  
 تربیت ماه باشد تا در آن نصف بود اما بتدل دیگر سعادت و نجات کوکب  
 را بیب قریب و بعد افلاک از آفتاب و ماه و آن جانت که بقیه است که  
 اعتدال مزاج بپس سعادت و افراط سبب نجات پس چون فلک مزاج در یک است  
 بافتاب از مشرقی و زحل در مزاج او کسی و خشکی با افراط است خاصه خشکی ساقط  
 از آفتاب پس او را محسن گفته اند اما فلک زحل در مرتبه این دو کوکب از آفتاب  
 مزاج او سرد و خشک گفته اند با افراط خاصه در سردی و در ترجیح آفتاب پس او را  
 محسن گفته اند بزرگ است شتر در وسط است و وسط با اعتدال منسوب  
 و در متدیس آفتاب پس او را سعد گفته اند بزرگ چون این سرکوب علوی است سعادت  
 و نجات ایشان را بپس آفتاب است علی سعادت زمره قوت و ارجحت  
 که قمر نیز اصغر است و دلیل آفتاب و زمره سعد اصغر است و دلیل شتری و مزاج زمره  
 موافق قمر و در حد وسط آن قمر در متدیس او پس او را سعدا صغر گفته اند و است  
 عطار چون از قمر ساقط است بفلك او را مزاجی منسوب نموده اند اما بپس سرعت  
 و تغیر گفته اند مزاج با و دارد و محتج باشد چون دو کوکب سفلی است حالات ایشان را بقدر  
 تعلقی کرده اند چنانکه علویان را با آفتاب اما از روی حقیقت بر کوکب هیچ مزاجی نتواند بود  
 جهت آنکه بیسط اند مکن حالات ایشان علت وجود مزاجها بود در مرکبات است  
 صداقت و عداوت مت میان این کوکب و علت آن افتادن شکل خاناست چنانکه  
 در سعادت و نجات گفتیم باینکه پس سرکوب که خانه او دوازدهم خانه دیگری افتاد  
 باشد آن سر دو کوکب دشمن مدیکر باشد و حکم ترجیح و تنابله حیثیت و سر کدام کوکب که خانه

او در نیش یا شش یا شصت یا دیگر باشد دوست مدیکر باشد مثلا شش و دوازدهم نیز است  
 و ثور دوازدهم جوزا پس میان زمره و عطار دشمن باشد و چون حمل یا جوزا و عقرب  
 و سنبل در متدیس افتاد اند میان عطار و مزاج دوستی باشد و همچنین میان زمره و  
 مزاج دشمنی بود و میان زمره و شتری دوستی بود و میان زمره و زحل دشمنی بود و میان  
 زحل و عطار دوستی بود و میان زین و زحل دشمنی باشد و با شتری دوستی باشد  
 و با مزاج دشمنی باشد و با زمره دوستی و با عطار دوستی و دشمنی دارند و آنرا علم **قمر**  
**دوم در شرف خانه** بپس سر کوکبی را بر جی خانه شرف است بدرج سینی چون در آن خانه نقل  
 کنند قوت شرف او ابتدا کند و چون بدان درجه برسد نهایت قوت باشد و چون از آن درجه  
 درگذرد آغاز نقصان قوت باشد و بتدریج کمتر میشود تا میرود و نشود پس این قوت خجالت  
 که بر سر طاق شرف شریعت در پانزده درجه و زحل شرف آفتاب در نوزده درجه  
 و جدی شرف مزاج در پیت و منته درجه و میزان شرف زحل در پیت و یک و ثور شرف  
 قمر در درجه و حوت شرف زمره است در پیت و منته درجه و سنبل شرف عطار است  
 در پانزده درجه و جوزا شرف رأس است در سه درجه و قوس شرف ذنب است در سه درجه  
 اما این قوت بدان سبب است که سر طاق طالع عالم است و شتری دلیل حیات  
 شرف او درین خانه اولیة و آفتاب یا دشا فلک است در عاشره سر طاق که بر جی حیات شرف  
 او موافق تر بود و مزاج دلیل حیات است منته سر طاق که جدیت بر شرف او در خود و تر بود  
 و زحل چون دلیل کشت و زرع و عداوت جدام نیز است بر شرف او شایسته تر بود  
 است از روی دیگر است که چون طالع و او تا درجه او میرود و تمام است چون قمر  
 خلیف آفتاب است و از مابقی الوه مسیح کدام قوی تر آن یا دهم نیست و آن ثور است  
 پس شرف قمر در روی سر او اثر بود و چون زمره سعادت و دلیل پاکی و حوت خایه شد  
 و موافق مزاج و هفتم از سر طاق شرف او در حوت موافق تر بود و چون عطار دلیل  
 عقل است و علم و سنبل بر جی خایه است و خانه او شرف عطار در روی سر او اثر بود پس قمر











مخالف باشد و او را **تدلیز** نیز خوانند اما ساعت متعوج است که یک  
جزواست از دوازده و در روز و شب پس اگر روز دراز تر یا کوتاه تر شود عدد  
او را دوازده پیش و کم کند و اما تقس او زیاد و کم شود از پانزده درجه مطلع  
زیادت و نقصان از زمان او را متعوج خوانند و زمانی سیر خوانند اما  
از منته بر روزی را یکو کیست که مانده و مرشی را یکو که وساعات اول آن روز را از  
ساعات متعوج بدان که یک داد مانده چنانکه روز یکشنبه منسوب به اقیاب بر ساعت  
اول ازین روز اوقات وساعات دوم زمره را که تحت اوست و سیم عطارد را و  
چهارم قمر را و پنجم زحل را و ششم شتری را و هفتم مریخ را و هشتم اریاقاب  
و نهم زهره را و دهم عطارد را و یازدهم قمر را و دوازدهم زحل را و چون دوازده  
ساعت روز یکشنبه بر زحل تمام شد ساعت اول از شب دوشنبه و شتری را بود و  
ساعت دوم مریخ را بهین قیاس میگردد اما ساعات دوازدهم از شب دوشنبه عطارد  
رسد و ساعت اول آن روز دوشنبه قمر را بود و دوم زحل را بدین قیاس شب  
شنبه زمره را بود و روز سه شنبه مریخ را و شب چهارشنبه زحل را بود و روز چهارشنبه  
عطارد را و شب پنجشنبه اقیاب را و روز شنبه شتری را و شب ادنیه قمر را و روز  
ادنیه زمره را و شب شنبه مریخ را بود و روز زحل را و شب یکشنبه عطارد را و ساعات  
دوازدهم ازین شب مریخ را بود و باز اول ساعت روز یکشنبه اقیاب را بر همین قیاس  
و ترتیب و در یک ساعت اهل بابل و زرکان که تتبع ایشان کرده اند چون  
استحقا کنند و ابو معشر طبری و دیگران بنابر استخراج صیغه بر ارباب ساعت نهادند  
و در طالعها او را از صاحب ساعات کنند و محتار بود در هر روزی که کاری  
که یکو یک او منسوب بود و در ساعتی که بصاحب او تعلق دارد نیک باشد مثلاً در یکشنبه  
باقیاب منسوبت ویدار پادشاه و آنچه باقیاب تعلق دارد نیک باشد و حکم بشهر  
ساعتی از روز و شب همین باشد اما نام منته و او را علم **شعبه حکم در نظر ای کوکب**

کوکب بعضی بعضی چهارم **ثمره اول در نظر اوقات** کوکب را در دوازده برج یا  
مدیکه نظرات و آن برج نوعت بهشت قسم اول قرانت چون دو کوکب در یک  
برج بدرجه و دقیقه برابر شوند و آن قران باشد دوم شد پس این است  
سیم سرج این چهارم تیش این بحسب مقابله است و یک تیش و یک تربیع و یک  
شد پس دیگر در اسیر است مبلغ شد باشد اما انتقال این بود که بر توالی  
رود و چون از طالع سیم و چهارم بحسب و اسیران بود که از نیم بطالع و از دم  
و از یازدهم و انتقال این را بر اسیر تقوی است اما قران سعدی سعدت  
و قران نحسین محنت است چنانکه گفته شد اما نظر مقابله است که کوکب در برج  
منتهم کوکبی اید و در برج و دقیقه برابر شود و خدا و صد و شصت درجه بود در آن  
یعنی شش برج که نیمه دور فلک است پس چون هر یک در خانه صد یکدیگر بود و در مقابله  
این نظر را نحس و تمام دشمنی گفته اند اما نظر تربیع از برج چهارم کوکب افتد و قد  
او نزد درجه است که ربع دور فلک و او چون نیمه مقابله است او را نحس و نیم دشمنی  
است اما نظر تیش از برج بحسب کوکبی بود و خدا و صد و بیست درجه است که یک دور  
فلک است و البته تیش از دو برج اتفاق افتد که بر یک طبع باشند چون از حمل باشد  
یا از قوسن کل سبب آن موافقت او را سعد و تمام دوستی گفته اند اما نظر سیم  
از برج سیم کوکبی افتد و خدا و شصت درجه است که سیم دور فلک و او نیمه  
حد تیش باشد او را سعد و نیم دوستی گفته اند **ثمره دوم در انواع اتصالات** و اوضاعی  
که کوکب را اتفاق افتد و کیفیت آن اوضاع کوکب در صورت اتصالات بسیار  
نوعت آنجه لایق این محضر است و بیشتر واقع شود و کار دارند دوازده نوع است  
اول قبول دوم زد سیم دفع قوت چهارم دفع طبیعت پنجم انکار ششم  
نقل النور هفتم انکشاف هشتم بیعه الاقبال نهم خالی السیر دهم وحش السیر  
یازدهم تربیع طبیعی دوازدهم دستوری است نظر قبول است که کوکبی در



حفظ کوکبی دیگر وان خانه است یا شرف یا صلب یا وجه یا صاحب  
ان خط انتقال کند پس ان صاحب خط او را قبول کند چون در حفظ خوش  
بیتد و این تطویل باشد بر او شدن حاجت و یا نفع امیدد و تمامی بخت  
بیان و کس است از آنست که کوکبی ضعیف شده باشد چنانکه در بوال افتد  
یا بسوط یا راجع یا تحت بر خط کوکبی را که بر وی میزند از خود دور کند که قوت  
قبول ندارد مثل شخص که با خود در ماند باشد بعلت یا زحمتی شخصی دیگر خواهد که  
تدبیری کند او را از خود دور کند و حکم این ضد قبول باشد از برینا بدن حاجات  
و برنایا نش باریش بزرگان و عز و ماندن کارها است دفع قوت است که کوکبی  
در حفظ خویش بود کوکبی دیگر او را بیند صاحب خط او را قوت دهد اگر مرد  
در خط خود باشد مرد و قوت خود بیکدیگر میدهند چنانکه قوت در سلطان بود و تر  
در شور وین غایت دفع قوت بود و دلیل باشد بر دوستی میان دو کس از مرد و  
و تمام شدن کارهای جد و جهد است دفع طبع است که کوکبی خط کوکبی بود و  
دیگری در خط ان کوکب و مدیکر را بیند پس هر یک طبیعت خود بدیگری دهد و بعضی  
کسان دفع قوت خواستد این را و این دفع قوتی تر از دفع قوت بود و اثر در رسیدن  
سعادت و عیلت امیدد با سحر کل زیادت از سحر و ضاع باشد است انکار است  
که کوکبی دیگری را بیند از بوال یا بسوط او پس ان کوکب این را انکار کند چون در  
بوال یا بسوط خودش و این ضد دفع طبیعت است و اگر مرد و در بوال یا بسوط بیکدیگر  
انکار از مرد و جانبدار شد و اثر او ضد اثر طبیعت باشد اما نقل النور است که  
کوکبی سبک دو کران دور آیند پس از تمام متفرق نشد باشد دیگری را بیند  
پس نور اول ثانی دهد و اگر جزو و از یکدیگر ساقط باشند و این بمثابة انتقال بود  
بیان ان دو کوکب شال است که کوکبی در حمل بود و دیگری در عقب و کوکبی سبک  
روتر از مرد و در سلطان آید اول ان کوکب را بیند که در حملت هنوز از وی متفرق

شده باشد بدان کوکب میزند که در عقب است پس نور کوکب اول بدوم نقل کرده  
باشد و این دلیل باشد بر توسط کارها و رسالت بیان کسان و حمایت و امثال  
این است انگاش است که کوکبی سبک رو خواهد که کوکب کران دور آیند پس نور  
مرد بر کران نرسیده بود که کوکب سبک رو راجع بود خواهد که بکران رو میزند و میقیم  
شود و انتقال تمام نمکند و این دلیل شکست عمد بود و پشمانی از کارها و نومیدن  
از جایگاهی که امید داشته باشد است خالی است که کوکبی در اوایل بر جی کوکبی را  
بیند و بعضی کوکبی دیگر میسوزند در ان برج و درین حالت نیز کوکب ضعیف قوت باشد  
و بدتران بود که ان کوکب محسوس بود باشد است بینه الا انتقال است که کوکبی در برجی  
آید با دلیل برج سبک کوکب را بیند و با فوج پند و در ان حال کوکب ضعیف بود  
است و حش اسیر است که کوکبی در برج آید و پروان رود و بعضی کوکب میسوزند  
و این حال تر را بسیار افتد و او محسوس بود و بدتران بود که این حال قرار در قوت است  
که او از بر جهات غریب است در قوس از سه ضیف تراست جت انگ از بسوط پروان می آید  
و روی بوال می دهد و باز از بر جهات غریب تر از جهات خود که از شرف پروان می آید  
و روی بخانه می دهد است برج عکس این باشد و خانه و این حال دلیل بود  
بر مردمان کارها و نقصان مال و کس و پیش آمدن کارهای خیر و نفع این بر حجاب  
خانها طالع بود و نظر با موت و عداوت است ترجیح طبیعت است که عطارد در جوزا  
بود و کوکبی را بیند که در جوزا باشد و کوکبی را بیند که در سنبل باشد یا در سنبل بود  
و کوکبی را بیند که در جوزا باشد و این ترجیح بقوت چون تلیث بود این حال مشرقی  
نیز باشد در قوس و حوت است دستوریه چهار نوع است یکی سبک است و یکی نیک  
ضعیف است که صاحب حمل باید کرده است پس دو نوع دیگر است که نزدیک تر است  
یکی است صاحب طالع در عاشر افتد و صاحب عاشر در طالع نوعی دیگر است که کوکبی در  
و ندی باشد و ان و نه خانه یا شرف او باشد و کوکبی را بیند که ان کوکب در و ندی باشد



وان خانه یا شرف او باشد اسناد ستوریه کمال قوتش و ذیل سعادت  
 بزرگ و حکم او بر سلطنت باشد و حکومت و شدت و بلندى و توانمندی و قدر و جاه  
 و کمال سعادت و داخل و خارجی و ادعای علم بالصلوب **نهمیم در انقالات محصل**  
 این انقالات تطریست و او را بنا بر نیز خوانند و انقالات طبعی گویند و بجا انقالات  
 نظر نگاه دارند اگر چه با هم ناظر نباشند و این انقالات بر سه منوع بودند میسر ترجیح  
 و مقایله و نسبت او از دو منوع بود یکی نسبت موافقت بمطالع دوم نسبت بدراری  
 روز و این جان بود که بعد و کوکب از دو نقطه اعتدال برابر اتفاق افتد بجای  
 نظر نشیند شال انگ کوکب در پست درج حل بود و دیگری در ده درجه حوت میان  
 مرد و ستدیس بود که این مرد و جز موافق اند در مطالع جت انگ بعد مرد و در حل  
 متساوی است بر توالی حل و بر خلاف توالی حوت پس اگر این دو کوکب درین دو  
 جزو باشد بجای ستدیس بنشیند و بجین اجزا ثور یا دلو در مطالع موافق اند  
 ثور بر توالی و دلو بر خلاف توالی و این ترجیح بود و بجای تیش نشیند و اجزا  
 جوزا یا جدی موافق اند بر توالی و خلاف توالی و این بجای مقابله نشیند و جین  
 اجزا سرطان یا قوس و اجزا اسد یا عقرب و اجزا ایند با میزان و اگر ابتدا  
 این قوت از میزان کتد حکم حقیقی باشد اسناد اجزا را که موافق نبند در درازی  
 روز بعد ایشان از دو نقطه انقلاب برابر باشد چنانکه اجزا سرطان بر توالی و  
 جوزا بر خلاف توالی پس اگر کوکب در پست درجه سرطان بود و دیگری در ده درجه  
 جوزا میان مرد و ستدیس باشد بهمان طریق که در دو بعد از نقطه اعتدال گفته  
 شد جمت انگ در درازی ده درجه جوزا همانست که در درازی پست درجه سرطان و  
 سحین اسد را یا ثور و بنسب را یا حمل و میزان را یا حوت و عقرب را یا دلو و قوس  
 را یا جدی و اگر از نقطه جدی این اندک کتد حکم همان باشد اینست حقیقت انقالات  
 محصل و ادعای علم **نهم چهارم در حدود انقالات و اجزای کوکب** از پیش و پس از

یدان حدیث که تا به ان نرسد انقال آغاز نشود و حدی دیگرست که تا از ان گذرد  
 باطل نشود و بنا بر این بر اجزای کوکب است که هر کوکبی را مقدم در جرم معین کرده اند  
 از پیش و از پس و از انوار نیز خوانند پس نور جرم اقیاب یا نزده درجه است  
 نور جرم ماد دوازده درجه و نور جرم زحل و مشتری هر یک را نه درجه و مریخ را هشت  
 درجه و زهره و عطارد را هر یک هفت درجه عقده راس و ذنب هر یک را ده و از ده درجه  
 است انقالات راس حال بود هرگاه که نور کوکب بکوکبی رسد آغاز انقال بود  
 و چون بعد میان مرد و نصف جرمی رسد آغاز قوت انقال بود و چون هر کوکب نر  
 رسد عنایت قوت انقال بود و چون جرم از جرم منفصل شود تمامی انقال بود  
 است اعتبار نصف جرمی را بود در جرم انقالات و بغض گویند نصف جرم  
 کمتر معین باشد شال است که جرم مشتری نه درجه است و جرم قمر دوازده درجه پس  
 دوازده با نه جمع کتد بیت و یکی باشد نصف مرد و ده و نیم باشد پس هرگاه که میان  
 ماد مشتری بیت و یکی در ده بعد ماد نور مرد و نیم رسد و ان آغاز انقال باشد و چون  
 ده درجه و نیم بعد ماد آغاز قوت بود و چون هر کوکب رسد انقال تمام و غایت قوت  
 بود و چون نصف جرمی رسد نهایت قوت بود و چون بیت و یکی در ده بعد شود کمتر  
 منصرف کتد بود است اگر نصف جرم کمتر را اعتبار کنند چون چهار درجه و نیم بعد  
 مانده آغاز قوت و قول اول حکم ترت **صنفه ششم در مقادیر شهادت و قوتها**  
 و صنفها کوکب مقت **نهم اول در شهادتها** اصحاب این صنفه گفته اند که خداوند  
 خط را از عیم گویند و شاه گویند و قوت او را در خط خود شهادت خوانند و شهادت  
 از پنج نوعست و هر یک را مقدار نموده اند چنانکه گفته اند صاحب خانه را پنج شهادت است  
 یعنی پنج قوت از روی تقدیر و صاحب شرف را چهار شهادت است و صاحب مثلثه  
 را سه شهادت و صاحب حد را دو شهادت و صاحب وجه را یکی شهادت و درین خلاف  
 هست اینجه حکم کونی را آورده است خلاف اینست است اگر کوکب در خانه خود بود



شهادت او که پنج است تقاضی شود یعنی ده کرده و حکم صاحب شرق و دیگر شواهد  
 مبین است اساکفته که مربع که صاحب وی دروی بنود همچون بدنی باشد بی  
 جان و اگر صاحب وی دروی باشد جسمی باشد زنده از مربع لایق او بود طلب کند  
 حاصل باشد و اگر کوکب غریب دروی باشد هر چند باستیول بود قوت دهد و اگر از  
 ارباب خطوط او کوکب بد و فاطر بود قوت وی قوی تر بود **در قوتها و ان کوکب**  
 قوتها کوکب در حصرتیانه اما آنچه در حساب آورده است شفت و شش نوع است از ذاتی  
 و عرضی و قوی و ضعیف و بیاض آنچه از ان مبلغ عظیم اثر ترست مینماید نوعت و قوت  
 ذاتی است که کوکب در خانه خود بود یا در شرق یا در شمس یا در حد یا در وجه خود  
 و مستقیم بود و علویان شرقی باشد و سفلیان مغربی و کوکب در چیز خود بود و کوکب  
 مذکور در برج مذکور و موقت در برج موقت و زایده در میر و صاعد بود در افلاک خود  
 است زایده است که بهشت او در بشا زوزی بیشتر از حرکت وسط او بود و صاعد  
 است که از نقطه حقیص روی باوج دارد تا بدو فلک تدویر و چیز است که کوکبی  
 روزی بروز بالا زمین و کوکبی شبی در شب بالا زمین باشد است بنیم را یکی از  
 قوتها نمانده اند و ضعیف است که بعد کوکب کمتر از شمس زده دقیقه بود وقتی که مرکز او بر  
 اقیاب رسد در آخر اوق تا ازین مقدار بگذرد از مرکز حقیص عطاره قوی تر باشد که ثبات  
 و شش بود و این در سمنه انصالات بود کوکب را اساکفته اند قوتها ذاتی کوکب  
 دلیل سعادتها باطن باشد در مولود چون عقل و فهم و ادراک و فرات و کیاست  
 و ماست **در قوتها عرضی** قوتها عرضی است که بسبب طالع بدید آید چنانکه طالع  
 اتفاق افتد و کوکب در روتدی افتد از اوقات طالع و از سه قوی طلعت پس عاشر  
 پس سابع و چون کوکب در روتدی بود قوت وی از روتدی تقدیر دیناری بود و در مایل  
 الودیه چهارده الگ قوت دارد و از سه قوی تر حادی عشرت و باز خاس و اگر زایل  
 الودیه دود الگ قوت دارد و از سه قوی تر تاسع است و باز ثلث و ساقطه مقدار

ضمیم

منا و اورده است و بعضی دیگر است که کوکب در خطوط سعدان بود یا سعدان  
 بد و فاطر بودند بنظر ما مودت و بودن کوکب در قمر هم قوت عارضی بود و این  
 قوتها دلیل سعادتها طاهر بود چون مال و جاه و حرمت و عزت و شدت و استبداد  
 این است و وقت باشد که کوکب را سه ذاتی بود و هم قوت عارضی چنانکه طالع محل بود  
 و مربع و جدی که شرق اوست و عاشر است از طالع قیاس دیگر مایهست **قمر**  
**جلدم در حصرتیانه کوکب** چنانکه قوتها و کوکب در حصرتیانه صعدا تر در حصرتیاید  
 اما آنچه در حساب آورده اند پنجاه نوع گفته اند و آنچه از ان حلت ظاهر ترست پند  
 نوع است و ان جناس است که کوکب در و بال خود یا در بیوط یا راجع یا بحر یا تحت  
 اشعاع و در و نیز در کسوف و خسوف باشند یا در عقد و ذبت و بودن قمر  
 در طریقه محترقه و ان نودم درجه نیز است تا سیم عقرب یا قمر خالی السیر او خالی السیر  
 یا کوکب در عقد و ذبت بود یا ناقص در سیر یا باطن در افلاک خود یعنی از نقطه  
 اوج یا در ذوق فلک تدویر روی بحقیص دارد یا در طالعی چنانکه بد افتاده بود  
 یعنی ساقط یا در و بال یا در بیوط کوکبی بود خاصه که ان کوکب بد و فاطر باشد خاصه  
 بنظر عدوت یا در ربعی بد یا در ربعی افتد که خلاف تراج او باشد یا در خطوط  
 محسان بد و فاطر بودند خاصه بنظر عدوت است اگر کوکبی در روتدی از اوقات طالع  
 افتاده باشد و ان موقع و بال یا بیوط او باشد این ضعف او زیادت از قوت  
 عرضی او باشد و اندا علم **در تقرب و تعریب کوکب** و حدود ان مرکز کوکب که  
 پیش از اقیاب براید او را شرقی گویند و چون بعد از اقیاب فرور و او را مغربی  
 گویند و حد تشریف و تعریب کوکب علوی شفت درجه است یعنی چون اقیاب  
 از آخر اوق ایشان بگذرد تا به سیم ایشان نرسد ایشان شرقی باشد و چون تحت  
 درجه بعد مائه از اقیاب بدیشان رسد در حد تعریب آیند و بیرون ازین حد نیز  
 باشد و مغربی است حد تشریف تعریب زیر و جمل و پنج درجه است و حد تشریف



و تعریف عطارد بیت و یک درجه بیشتر نیز گفته اند و خد قمر و از درجه و آنه اعلم  
**فصل ششم در دانش کواکب مستولی** بر مواضع طالع و دانش کواکب مستولی  
مستولی آن کواکب باشد که بر موضعی از دوازده خانه طالع که در خط خود بود از آنجا  
نمودیم یا ناظر بود بر جرم مطلوب و اگر سرخ ارباب خطوط در برج مطلوب بودند یا  
ناظر باشد صاحب بیت مقدم بود در استیلا بیت و دیگران شریک او گشت و اگر غایب  
یا سیاه و باشد از آنکه شهادت زیادت تر بود مقدم دارند است اگر سرخ کواکب  
از ارباب خطوط در آن خانه بنویسند یا ناظر باشد جرم را مستولی نبود و اگر کواکب غریب  
در خانه افتاده بود آن مستولی آن خانه باشد و او را دلیل آن برج خواستد اگر چه در آن  
خانه ضعیف و نامقبول باشد و اگر کواکب غریب هم نباشد در وی و در اودی ساقط  
باشد آن برج همچون بدنی بود بی روح چنانکه در پیش گفته است اصحاب احکام  
را اعتماد بر مستولی باشد بر مخرج فلک نه بر صاحب بیت خاصه که صاحب بیت ساقط  
افتاده بود است اشال آنکه غریب شاید که مستولی بود است که اگر شخصی در خانه دیگری  
بود حکم او را بود بر نیک و بد آن خانه تا در وی باشد و اگر ناظر باشد بدان که شخصی  
محا ققط خانه شخصی میکند است این کواکب بود که در صورت طالع آراسته باشد  
بقوت ذاتی و عرض و قوی تر از همه آن بود که صاحب طالع در طالع بود یا صاحب  
شرق طالع در طالع بود یا ارباب خطوط دیگر یا صاحب عشر در عشر بود یا صاحب  
شرق عشر در وی بود یا صاحب حادی عشر یا صاحب شرق او در وی بود یا همچنین  
در صاحب له در رابع یا خاص یا ثانیات است اگر کواکب قوتی ذاتی دارد  
و از طالع ساقط بود اثر او هم باشد است وقت باشد که چند کواکب شایسته بود یا  
بنازیت قوی تر از مقدم دارند و دیگران را شریک او گشت پس مدار احکام کلی طالع  
بر بیشتر باشد بعد از آنکه مستولی بعد از آنکه بر صاحب طالع اگر چه ساقط بود بعد از آن  
یک کواکب غریب ناظر باشد است مستولی آن کواکب بود که در وقت قرآن بزرگ فلک

نه ویر با اوج خود نزدیکتر بود یا عرض او در شمال بیشتر از آن کواکب دیگر بود و کواکبی  
در عاشر طالع افتاده باشد و مدار احکام در قرآن بر کواکب مستولی باشد و کواکب  
مستولی بر جرم و قرآن و آنه اعلم **فصل هفتم در استخراج کواکب**  
انچه در اسرار احکام است استخراج کواکب است و اینجاست که بعضی کواکب علت کرم است  
و بعضی علت و بختی سردی و خشکی و سعادت و شقاوت و اشال این پس چون دو  
یا سه یا بیشتر از لایلی جمع آیند در طالع یا جای دیگر و این که استخراج دهند از آن  
خارج معلوم شود که از سه بیت دارد و از آن سه نباشد و این را شال است که اگر پاره  
یش یا اندکی چیز یا پاره حق باب یا بیشتر زکی و مزاجی و طبعی از آن حاصل آید که بهر جا  
منسوب بود و بهر جا نماند و لابد به آن مزاج مایل تر بود که او غالب تر بود و باشد از  
هر جا شمال این کواکب است که اگر مولودی را زحل در طالع اتفاق افتاده بود و  
مشری و زمره و مخرج زحل دلیل سیامات و ترش رویی و صیوری و سردی و خشکی  
و مشری پسیدیت که بزرگی زنده و کشاد رویی و نیکو خلقی و کرم و ترست و زمره  
دینش روشن و لطیف طبع و معاشرت و خوبی صورت و سرد و ترش و مخرج دلیل  
سرخ است و غضب و خجاست و شادی و کرم و خشکی پس و این کند که با مزاج  
این چهار دلیل کند که رنگ مولود سرخ و سفیدی بود که بکندم کونی زنده و بکلم و صبر  
عقیق و شندی در اعتدال باشد و نیکو اعتقاد بود در دین و خوش طبع  
باشد و عشرت و حیات کند در نهانی و از استوار دارد و مستعجب بود و در شرین  
صورت و مزاج معتدل باشد مایل بخشکی و برجی که در وی بوده دلایل آن تر اعتبار  
کند که موافق مزاج هر کواکب که باشد مدلول از اظهار تر که داده و ازین کواکب  
هر کدام که شهادت پیش دارد اثر از ظاهر تر بود و اگر دو یا سه قوی تر باشد اثر  
بقوت فکری یا بیشتر و هر کدام که ضعیف بود و نامقبول اثر او کمتر باشد و نهانی تر  
است اگر در برجی یک کواکب بود و خارج کواکب با برج یا بیشترند و اگر کواکب یا از لایلی



بقدر قبول و رد امتزاج دهند و اگر کوکی بختی در خانه نالی اتفاق افتد چون سنو یا  
 یکی را از نبات و جواهر و حیوانات نموده ایم پس اطعمه و اشربه و مال و دیاری کران او را  
 از اینجا استدلال کنند و باقی بیوت دیگر را قیاس مینمایند و در حقیقت است که هر کجا  
 که اعتدال است دلیل سعادت و صحت بدن و سر کجا که مزاجی با فراط است دلیل نحس  
 است و مرض شال دیگر در تشبیه است که اگر زرد در شود چون خاتونی بود  
 مطرب یا محرم در سرای خود و اگر قریبا بود چون ملک زاده بود در ملک خود یا او در  
 طب و اگر عطارد اینجا بود چون ندیمی بود و وکیلی یا مداحی و اگر مستی اینجا بود چون  
 ریزی عریه گشته بود و در خصوص اقتاد پس اجتماع معلوم شود که نری باشد در  
 مطربی ملک زاده آن نایت را و مرد و بام یابل بود و دوست جنت انگ مرد و درین موضع  
 قبول دارند چون عطارد صاحب خیم و دوم است از نور مرد و رابع و ندیمی مرغ  
 بیدارد و دخل و خرج ایشان را می شناسند و چون مرغ صاحب دوازدهم و نهم است  
 دشمن و ضد ایشان است و شرمی بکشته و از آن خود در زنت می افتد و مرد و او را  
 قصد میکند اما اگر اقارب ساقط نبود از ایشان از پادشاه یا پدر خایف بودند و  
 اگر بایشان بود یا ناظر یا ناظر بنظر مودت از پادشاه و پدر این بودند و اگر بنظر عداوت  
 نیکو ندیم برند و اگر دشمن بایشان بود یا ناظر بنظر مودت از محبت و شفقت این بودند  
 و اگر بنظر عداوت بود خایف شوند و مجلس کم طرب باشد اما اگر دخل بایشان  
 نرسد با ایشان و اگر ناظر بود بوقت رعایت حال ایشان کند و اگر عداوت  
 نکرد قصد بر ایشان نرزم ایشان کند مثلاً و تشبیه دیگر است که اگر مرغ در  
 عقرب بود و زرد با او چون خفته بود در مانده بدست ایبری یا ترکی یا شکمی و اگر  
 عطارد بایشان بود چون دوستی بود آن مرد را و دشمنی آن خفته را و اگر قریبا بود  
 چون مسافری بود که در آن میان میوس مانده بود پس بسبب و یا مال و صفت نریت  
 که او چون خفته است و بسبب قوت و قبول مرغ است که او چون ایبری است عطارد

چون صاحب خانه یا زده هم عقرب است و دست در مرغیست و چون صاحب خانه دوازدهم  
 زمره است عطارد زمره را دشمن میدارد و چون قریب صاحب هم عقرب است  
 مسافرت درین خانه و چون در مبطوط است محسوس است و در مانده و کوکب دیگر  
 چنین نباشد نگاه دارند در سر شمال و نشیبه اینست شرح طریق امتزاج کوکب تامل  
 و تذکره و این دارند از سر ذهن و اعتقاد تمام تا فایده حاصل آید و پیشتر احکام  
 راست شود و الا حکم بر ضد یافته **در احوال و طریقی انواع مختلف نوزدهم** احکام نجوم دانش  
 خیر و شر است پس سر کجا که سعدان غلبه کند بحرم ناظر و دلیل بر آمدن کارها و امید با بود  
 یا سان ترین وجوه و سر کجا که نحسان غلبه کند یا ناظر بودند و دلیل بر ماندن کارها بود و  
 اقتادن خلل در مصالح و در افتادن عرق و پیش آمدن دشواری فی الجمله سعدان دلیل  
 سعادت اند و نحسان دلیل شقاوت **ششم** دوم ثلث و تندیس دوستی بود  
 و راحت و آسانی و بر آمدن کارها و تنهایی و ترویج و دلیل دشمن بود و رنج و دشواری  
 در امور و نظرها قبول دلیل تمام شدن کارها بود به لحوش خامه از او تاد و نظرها  
 رد و ما قبول دلیل فرماندن کارها باشد خامه از آریل الوتیا ساقط **نهم**  
 نظرها عداوت کوکب سعد را ضرر نبود چنانکه نظرها مودت کوکب حس را منع نبود  
**چهارم** دلیل یک امر اگر کسی که ناظر باشند بنظر مودت دلیل کند بر تمام شدن آن  
 امر و مدت بقا او بود بوجرا حس و اگر بنظر عداوت نکرد دلیل تمام شدن بعضی  
 بود از امر سختی و دشواری **پنجم** اگر سعد ضعیف بود چنانکه راجع باشد  
 یا محرق یا در جای کامیو بود فرماند از رسیدن سعادت و از اینجا گفته اند که سعد  
 مقبول شل شخص کریم و تو انکر بود و سعدا مقبول شل شخص کرم و درویش باشد  
 اگر شخص قوی بود چنانکه در خانه یا شرق یا در خطوط خود بود و مستقیم نحس و بی  
 دور کند پس شخص مقبول بهتر از سعدا مقبول **ششم** اگر بر جایگاه امن و رجا کوکب  
 سعد مستولی شود نیک و سعادت رسد از مردم نیکو کار و از کسانی که امید باشد بوجه امن

در این کتاب  
 از انواع مختلف  
 نوزدهم



و اما اگر شخص مستولی شود مکره و رسد از قوی بدکار و از کسان توقع فساد باشد  
**نهمین** اگر جایگاه خوف و خطر سعد مستولی گردد اندوه رسد از جاعتی نیکو کار که طمع  
بدی نباشد از ایشان و اگر شخص مستولی گردد بدی و غم رسد از کسانی ظالم که توقع  
بدی باشد از ایشان **دهم** اگر طالع مولودی بوضعی که انجاشی افتاد و ریاضد  
در دیگر طالع مولودی هم در آن جز سعدی افتاد و بدی این مرد و چو صد یکد یکد  
و آن شخص که بخش در طالع او بود بدان شخص دیگر بدی و ضرر رسد و آنکه سعد در طالع  
بود بدان دیگر جز توقع رسد است اگر مرد و رسد در یک موضع افتاد و بدی یک  
ایشان مودت و محبت باشد و صد یکد را یکی و جز رسد است اگر مرد و را یکی  
چون افتاد بود قاصد یکد یکد باشد و صد یکد بدی رسد چنانکه اگر سعد و بخش  
مرد و را در خانه مال افتاد بود نفع و ضرر مرد و از بی مال بود و معاش و یاری کردن  
کران و اگر در عاشر افتاد باشد سبب جاه بود و شغل سلطانی و باقی بروج را پیش  
بینی است **یازدهم** اگر در دو مولود اقبال در یک برج افتد میان آن دو شخص  
دوستی عظیم بود حکم فرمینی است و اگر در تینت تا شش برج افتد دوستی بدی و این  
و کس و است اگر در مقابل افتد دشمنی بدی و حکم تینت بین یا شد است  
بودن سهم سعادت دیگر برج از دو مولود میان مرد و کس سبب طمع داشت و امیدها  
برای **یازدهم** اگر طالع زن مستم مرد افتد یا طالع مخدوم دم حدشکار یا طالع  
معشوق یا زدم طالع عاشق میان این جماعت موافقت و محبت نیابت رسد و مانند  
با صد یکد متناهی و بر خورداری باشد از صد یکد و اگر لایکل ضد این افتد حکم بر عکس  
شود قیاس باقی بروج همین است است اگر مرد و بخش را با صد یکد دوستی شود  
و صحبت اتفاق افتد بنوعی از انواع و طالع مرد و از یکد شش باشد چنانکه طالع  
یکی حل بود و دیگری را اسد یا قوس میان نشان در اغلب چیزها موافقت بود و در نکاح  
مانده یا صد یکد **یازدهم** اقبال را نخست وزیان از مقادیر مرغ بود و از مقابل

زحل و اما را نخست وزیان از مقادیر زحل بود و مقابل مرغ **یازدهم**  
بدترین تخمها آن بود که مرد و بخشش از اقباب برایتد بوقتی که هنوز در شعاع  
بودند یا بعد از ماه برایتد بوقتی که ماه نور برایشان رسیده بود **یازدهم**  
نخستین شرقی دیل کند بر وقت و بخش مغرب دیل کند بر وقت و اوقات آن بود که ناکاه  
چیزی حادث شود که سبب فساد بود یا بیست یا مال یا بیجا و علت آن بود که ناکاه  
چیزی بدید آید در بدن که سبب بیماری شود و عارضه که در تیز آید باشد **یازدهم**  
کوکب علوی تثلیث قوی تر آید و کوکب مغلی تثلیث قوی تر آید **یازدهم**  
پوستی کوکبی که کوکبی دیل کند بر ابتدای کار و وقت کردن بخیر و در طلب آن  
بود که چنانکه اگر صاحب طالع بصاحب عاشر پیوندد دیل کند بر مایل شدن بحدت  
سلطان و اکابر و متران مولود را و فرمودن عمل است اگر کوکبی دیگر بصاحب طالع  
پیوندد قیاس مین باشد یا صاحب طالع بدی که است از یوستن آن بخوایم  
که کوکب سبک روی که آن در رسد و تیز بد و دیر و ازین جهت است که کوکب سبک  
رو را دفع تیز خواشد و کران رو را قابل تیز پیر کویند **یازدهم** او نادر  
طالع دیل کند بر قوت ظهور چیزها و با تمام رسیدن آن خاصه طالع و عاشر و مایل الوته  
دیل کند بر توسط یا بیشتر چیزها و تمام رسیدن بعضی یا بیشتر آن خاصه حادثی  
یا خاص و زایل الوته دیل کند بر طمع و امید واری بخیر و بساط قط دیل  
بر پویشده مانند امید و آنچه باطل گشته بود یا خواهر گشت **یازدهم** در  
دلالت از وجه عام و خاص دلالت چیزها بر دو قسم است عامات و خاص عام  
است که بروج اسد و اقواب دیل یا دشا و ثور و زمره دیل از وراج و زمان  
و سرج حل و مرجع لشکر بر همین قیاس چنانکه در مشروبات بروج و کوکب یاد کردیم  
و خاص است که طالعی افتد تینت عاشر و صاحب او و دیل یا دشا بود و مقم او و  
دیل زمان و از وراج است پس اگر طالع دلو افتد مقم که دیل زمان و از وراج است



اسد باشد و آفتاب و این دلیل خاص بدین تعلقی دارد با طالع جدی بود بروج  
میزان و زمره دلیل پادشاه و اقتدای بر طالع که دلایل خاص و عام موافقت  
کنند مولود را بحال رسانند و این دلیل ظهور مدلول بود در تمامی و بقا و بقایت  
و نهایت شایسته مولودی که طالع او غریب اقتدا عاشر او بود پس آفتاب  
و اسد که دلیل پادشاه اند از روی عام اینجا از روی خاص هم دلیل پادشاه اند  
پس دلیل عام و خاص که موافقت کرده باشند و اگر آفتاب درین خانه بود دلیل سلطنت  
کند و در روی کند و مدلول مدته و بقا اما خانه منقسم غریب ثور است و زمره صاحب  
او و اینجا نیز دلایل خاص و عام موافقت کرده اند و اگر زمره اینجا بود دلیل سعادت  
باشد و بر خود داری از روی زمان و شاکت قیاس بروج و کوکب دیگر مقتضی و اعلم  
**فصل پنجم** اثرات کوکب علوی عظیم ترست و مدته او مدیدتر خاصه در بروج علوی  
و بروج ثابت و اوتاد طالعها و اثرات کوکب سفلی حقیق ترست و مدته او قصیرتر خاصه در  
بروج سفلیات و بروج متغی و زایل اوتاد طالعها اما گفته اند اثرات کوکب علوی  
بعد از امتزاج بدیده آید که افلاک ایشان ازین عالم دور ترست و اثرات کوکب سفلی  
ظاهر شود که افلاک ایشان بدین عالم نزدیکتر است این در مدت دور کار خود  
شد است که همه احوال کوکب پیش از امتزاج اثر میکند و این عظیم اثر ترست و در  
ظاهر شود و در مدت بیدار و این حقیق اثر ترست چون با امتزاج نیز دیگر ترست  
و حادث میشود این از ان امتزاج او توقع می باشد و ابو الهامد غزنوی رحمه الله علیه  
در کفایه آورده است که زحل پیش از اثر میکند در حوادث و از پس اثر میکند و مدار  
تجربه قول او محقق شده است و اگر کسی این قول را قبول نکند اگر تجربه کند باور دارد  
است این شمت اثر مرغ پیش از نماز است ظاهر میشود از ان جهت که او پیش برود و او  
تغیث را است چون اثرات کوکب علوی مدت مدید است و اثر ایشان را بعد از وقوع

می بینند گفته اند اثر ایشان بعد از امتزاج باشد و چون اثر سفلیات اند که مدت است  
گفته اند اثر ایشان بعد از امتزاج نبود و حقیقت است که گفته شد همه احوال کوکب که  
از امتزاج ایشان توقع است پیش از ان امتزاج می بینم و بعد تا و در ان امتزاج  
می بینم است اثر ان می بینم در ان وقت و بعد از ان نیز بدینا بعد قدرت ان امتزاج و  
بجای قرآن علویین در شمس و این و در قرآن خفیین در سرطان و فرات دیکر از سعدین  
و خفیین در برج و دیگر و چندین انواع مختلف که اقتدا می باشد مدتها مدید بر ان بوده است  
که اثرات ایشان از پیش دیده شده است و از پس نیز چیزی دیده شده است حقیقت ان که از  
استادان بار سید است و در ان که عمر تجربه اقتدا و اسد اعلم **فصل ششم**  
در احوال علامات شمت که زیر فلک تر حادث شود که در سوا بدیده آید وقت نوعی باشد  
و انهارا ثباتی بخوم خوانند و در ادوات الاذنای کونین و مرکب را علی حده نامی است  
شایب صورت او چنانکه اولی را نیز خوانند و دوم را شایب و سیم را عود و چهارم را  
نوق و پنجم را خلیه و ششم را دود و این و سیم را دود و این همه شمس باشد و در شمس  
یا نهیستی یا اقبسی که یکی از اینها ظاهر شود سبب فتنه و حرب و قتل و موت سلاطین و  
اکابر بود و در اینجا ملاحظه شود و بهارها حادث شود منقرو و باید بدیده آید و علت این آن  
بود که چون مرغ بیسی از اسباب بران اقلیم یا تاجیت یا شهر مستولی شود ان زمین  
را خشک گرداند و اینها در ان زمین کم شود بخارها و دخان بسیار چزند و غلیظ باشد و چون  
بنفک اینتر رسد بیفر وزد و از روی صورتی ظاهر شود از انج گفته شد و در گشت و مرجع نقیض  
اقتدای بقطر بدیده آید و چون غذاها متفاوت شود بیا ریها حادث شود و چون حایر شده  
و با اقتدا است از استیلا مرغ قوت غنمی بر خلائق غالب شود مردم مایل و مردم  
مایل شوند با فعال بد چون خیانت و بد اعتقادی و زدی و شرانگختن و بیب تغییر  
مرا جمعا حایر قایم شود و لشکر با یکانه و قدان اقلیم و ناحت کستد و با دامن مطرب  
بسیار جهد و ولایتباروی بخیرایی نند و ملوک و سلاطین و ولایتها باطل شوند و مردم درویش



کرده و ازین مفت صورت دوز و ابه چون سر آدمی بود و چون میخواستند آشپا  
 اندر و لما دوزیت آتش بود کرده آوردم و گفته اند از سرد و طرف کدم او بود  
 قته از آن جت خستند و بعضی گفته اند که آن جت خراب شود که دم او بود و گفته اند  
 دوز و ابه مرا که در صبح طالع شود در جهت شرق و دوزیت در مغرب بشا نکاه بدید  
 چنین و خلاف این دیده اند و در و اسیر باشد پس ازین سر و سر کدام که ظاهر  
 شود اگر در رنگ او شتر باشد فتنه بسیار تر دارد و سخت تر بود و بزرگ و خوردی  
 او همین حکم دارد اما اثر این پنج دیگر آنکه تر باشد بدان سبب که بقا اندکتر بود  
 و گفته اند خلیفگان و نمایان کوکب این استخوان در عالم اجسام و طیفق ایشان شکل کوکب  
 بود و دوز و ابه و دوزیت بر طبع رنجل و مرجع اند و عطار در شریک ایشان و اثر  
 ایشان شکل اثر این کوکب بود زیرا فلک قمر در فساد با علم باقی شرح این گفته شود  
 از آنچه مشاهده افتاده است در شعبه انوار علوی و اله اعلم بالیقین **بخش دوم در احکام**  
 قرانات و تدبیسات و ترتیبات و تقابلات و اقترانات و مجاسدات یا اس  
 و ذیت و سایر احوال قمر یا کوکب دوازده شعبه **شعبه اول** در احوال قرانات  
 چهار اثمار **شعبه دوم** در احکام قرانات کوکب با زحل چهار اثمار **شعبه چهارم**  
 در احکام قرانات یا مشتری چهار اثمار **شعبه پنجم** در احکام قرانات یا زحل  
 چهار اثمار **شعبه ششم** در احکام قرانات یا عطارد چهار اثمار **شعبه هفتم** در  
 احکام تخمین و سعدین و دوشهر **شعبه هشتم** در احکام تدبیسات و ترتیبات  
 چهار اثمار **شعبه نهم** در ترتیبات و تقابلات و اقترانات **شعبه دهم** در احوال  
 پنج اثمار **شعبه یازدهم** در احکام مجاسدات شش اثمار **شعبه بیستم** در قرانات یا کوکب  
 سنت اثمار **شعبه دوازدهم** مزاجات قمرش اثمار **شعبه اول** در احوال قرانات چهار اثمار  
**قمر اول در دوز و ابه** بیاید و انت که بر احوال کلیات عالم دوز و ابه است یکی ادوار  
 و دوم قران مشتری و زحل است ادوار چهار قسم است اعظم و اکبر و اوسط و صغیر

و در اعظم آنست که هر سالی شمس یک درجه حرکت کند و یک برج انتها و این برج را انتها  
 اولی خوانند و اوف را بنام برج نبت دهند چنانکه گویند اوف حلی یا نوری و صاحب  
 برج را مذکر اوف خوانند و صاحب درجه نبت را قاسم اوف خوانند اما در اکثر  
 که هر صد سال شمس یک درجه حرکت کند و یک برج انتها و این درجه را درجه نبت نبری  
 خوانند و این برج را انتها مابین و مابین را بنام برج نبت کنند چنانکه در اوف گویند اما  
 در اوسط آنست که هر صد سال شمس یک درجه نبت کند و یک برج انتها و این درجه را در  
 انت که هر یک سال شمس یک درجه نبت کند و یک برج انتها و این دورت که ادوار  
 لعابکار دارند است و در دیگر است و آن چنانست سیصد و شصت سالی شمس را یک  
 دور نهاده اند و چنانکه سال را چهار فصلت این دور را نیز چهار فصلت بس تبدیل  
 شدن دوری بدوری دلیل باشد بر اتعال دولت از خوشی بخوشی در زمان  
 دولت قایم است چون دور بدور تبدیل شود اگر کوکب سیصد و پانزده دور باشد  
 در مدت آن دور پادشاهان عادل و منصف ظاهر شوند و خلائق آسوده حال گردند و  
 اگر محنت مدبر شوند یا پادشاهان بیار قاهر بدیدند مردم در شرف افتند و حکم تبدیل  
 شدن فصل تیر سبب باشد است که از دور و اگر در وقت تبدیل شدن دور قرانی  
 اتفاق افتد این دو کوکب علوی را اثر آن دور یکسال رسد در جزو مشر و حکا اوایل  
 ادوار اعتبار کرده اند خاصه اهل هند و برین قدر خشم گردیم **قمر دوم در شرح قرانات**  
 بنقول بیشتر اصحاب احکام اثر قرانات عظیم تر است از ادوار و موثر تر از قرانات  
 قران مشتری و زحل است و قرانات این دو کوکب از چهار نوع بود اعظم و اکبر و اوسط  
 و اصغر است قران اعظم آنست که تحت قران که در اول حل و بعد از آن صد و چهل  
 هفت قران دیگر کنند در مدت دوازده و نصد و چهل سال شمس در چهار شکره بدو چهل  
 هفت قران دیگر کند در مدت دوازده و نصد و چهل سال شمس در چهار شکره بدو چهل  
 قران کرده باشد و در بعضی نیز در تقصیل این است که چون در اول حل تحت قران کند



قرآن دوم در دو درجه و نیم قوس افتد جت اندک قرآنی دو درجه و نیم بیشتر بود  
 پس قرآن سیم در پنج درجه اسد بود و قرآن چهارم در هفت درجه و نیم حل رسد و همچنین  
 تا در یک مثلثه آتش دوازده قرآن تمام کند در مدت دویست و چهل و پنج سال تقویت  
 و از قرآنی تا بقرائتی مدت پست سال باشد بتقریب قرآن سیزدهم در مثلثه خاک  
 نقل کند و آن از اول ثور باشد پس این قرآن اول را در مثلثه خاک قرآن اوسط  
 خوانند و درین مثلثه خاک نیز دوازده قرآن کتد و باشد که سب کوسیزده قرآن  
 کتد و بشکله بادی نقل کند و قرآن اول را نیز درین مثلثه قرآن اوسط خوانند  
 همچنین دوازده قرآن یا سیزده قرآن کتد در مثلثه بادی و بشکله این نقل کند  
 و قرآن اول را قرآن اوسط خوانند پس در هر چهار مثلثه قرآن را کرده باشد مبلغ  
 چهل و نه قرآن بود در مدت نصد و هشتاد سال شمسی باز ابتدا از اول اسد کتد  
 پس آن قرآن اکبر خوانند که اول قرائت در مثلثه آتش و یکبار چهار طبع را  
 قطع کرده اند و این کت ثانی است ابتدا از مثلثه آتش کرده اند باز قرآن در  
 دو درجه و نیم حل افتد و سیم در پنج درجه قوس و چهارم در هفت درجه و نیم اسد  
 بر همان قیاس دوازده یا سیزده قرآن کنند و باز با اول سبیل نقل کنند و همچنین  
 در هر چهار مثلثه قرآن کتد تا از اول قوس رسد قریب چهل و نه قرآن دیگر کرده  
 باشند و از اول قوس ابتدا کتد که آن قرآن اکبر باشد و همان ترتیب قرآن میکنند  
 تا در هر چهار مثلثه قرآن تمام کنند و باز با اول حل رسد در آن مدت که نیتیم قرآن  
 اول حل هم قرآن اعظم است هم اکبر هم اوسط هم اصغر از آن جت که چون اولی  
 قرائت در حل اعظم است و چون آغاز از مثلثه آتش است اکبر است و چون نقل  
 قرآن در اول مثلثه است اوسط است و یک قرائت از دوازده قرآن اصغر است  
 پس در هر قرآن اعظم به قرآن اکبر است و دوازده قرآن اوسط از سبیل صد و چهل و  
 نعت قرآن اصغر و این سه حرکت اوسط است از قرآن که واقع شود

از اتقوی گویند و عدد و مدت ایشان پیش و کم این باشد است وقت باشد  
 که سه و چهار و پنج و شش کوکب در برجی بودند از اجتماع کوکب گویند و ممکن  
 است که هر هفت کوکب جمع آیند اما در یک درجه نخت نادر بود و اگر باشد  
 در وقت قرآن اعظم بود و ما شش کوکب در میران دیدیم غیر پنج و شش  
 در جدی غیر قمر بکرات و چهار و پنج دیدیم در برجی نه در یک درجه و در  
 عهد اشاد انوری در میران شش کاه و شش آن وقت یاد کرده اند زیرا  
 بسبب آنکه حکم او بر طوفان یاد نهاده بوده اند و سه و عظیم باشد تا بحکم با طالع  
 آن برج افتد یا د شامی شود که اقامیم در حکم آورد و قیاس است که جگر خان  
 در آن وقت زاییده است بر طالع میران و بر نجات و دلایل بسیار است که  
 چنین است از روی تجربه و قیاس و آن تاریخ آن اجتماع **سوم**  
 در تأثیر چهار قرآن از قرآن اعظم است که طوفان حادث شود و احوال  
 عالم مبدل گردد و خرابیها زیادت شود و آبادیها خراب گردد و بیات  
 خلق مردم بر نسق دیگر پیدا آید ضایع صورت طالع قرآن اعظم و متغلی  
 و دلایل دیگر و بیرون آیند یا دشمنان جبار و دعدیها بزرگ کنند و کارها  
 قوی بردت ایشان بگذرد و اثر این قرآن ماند تا قرآن اعظم دیگر و آن مدت  
 دو هزار سال و نصد و چهل سال بود شمسی بتقریب است اثر قرآن اکبر است  
 که بعضی احوال عالم بتبدیل پذیرد و بیرون آیند کسانی که دعدی بختری کنند  
 و ملت و شریعت نوبندند و پیشتر از اقامیم منقاد شوند و فرمان یزندان  
 و بعضی از رسوم و قواعد قرآن اعظم را نگاه دارند و اثر این قرآن نیز  
 تا قرآن دیگر بردارد و آن مدت نصد و هشتاد سال بود بتقریب و چهل و شش  
 سس باید شامی کتد بتقریب است اثر قرآن اوسط است که بیرون آیند یا  
 شامان که کتر از اقامیم را در حکم آرند بر دین شریعت صاحب قرآن کبری روند

این قرآن را در هر یک از این چهار جهت  
 شمال جنوب شرق غرب  
 در هر یک از این چهار جهت  
 در هر یک از این چهار جهت  
 در هر یک از این چهار جهت



اگر چه رسوم پادشاهی تنسب بر مقتضای قرآن اوسط تاثیر این قرآن دوت  
و چهل پنج سال بر دارد بتقریب دوازده و نیم سیزده کس پادشاه است  
است اثر قرآن اصغر است که دولت و حکومت از خاندان بخاندان نقل  
کند در همان قبیل دولت او قائم بود چنانکه از برادر به برادر و عم و  
عزاده و مانند این چنانکه ما دیدیم در سه قرآن و مدت تأثیر او در حوالی  
پست سال است اگر قرآن اصغر قوی افتد و در بعضی دلائل موافق  
دلائل اصل با موافق دلائل محض بود دولت بدان شخص قرار گیرد و انتقال  
نکند بجهت دیگر و اگر ضد این باشد خارجیان عبد کنند در آن قرآن و تنهایی خود  
و جو با اقتضای خاصه که هیچ در آن قرآن دلیل جور افتاده باشد و اما احکام که  
دولت ایشان در آن قرآن قائم بود و با شد درین وقت هم مشیعه فساد شده  
باشد پس چون این قرآن خواهد که فوت او ظاهر شود و کون یا بدایع مدلول  
او باشد پس سر چه روی بنیاد نناده باشد و ضعیف تر بود باطل کرد و این  
استعداد فساد او در وسط بود و برتر باطل شود و از آنکه اندک باشد  
باطل نشود مگر بعد از آن وقت اسباب دیگر افتد که او را باطل کرده اند و الا  
جنان باشد که مانند **شاک** اند شخص رجور شده باشد و فساد مزاجی  
یکی در حد کمال بود و از آن دیگری در حد وسط و آن دیگری در حد اقل چون  
فضل سال یکده و سوا مخالف شود و در آن شخص باطل کرد که فساد مزاج  
او در حد اقل بود و بعد از آن دیگری که در حد وسط بوده باشد بعد از آن  
نشان را اگر سستی دیگر حادث شود باطل شود و الا در آن آیام یا مزاج فصل  
خوگر شده باشد صحت بندید یا جان بماند و براینه اثر فساد اینجا ظاهر تر بود  
که دولت آن قرآن بیشتر و قوی تر بود و با شد و از بخت است که فساد انقلاب  
بر پادشاهان زنده و برزدیگان او اینجا و بنوم دیگر و بدین سبب است که چون

دولت شخص روی بر حق تند هم حکم سعادت که بروی کند راست آید و چون روی  
با مخطا ط تند هم حکم فساد که بروی نهند راست آید و اما علم **خبر دوم در احکام**  
**قرآنیات** که اکب چهار شمار **قرآنیات اول در قرآنیات از دحل** در شله اش قرآن  
شتری و زحل دلیل کند بر خروج کسانی که در دین و شریعت سخن گویند و انتقال  
دولت بود و زور و رش تسلط و تشویش در اکابر و اشراف و حکام و بد  
کشتن سوا و تفاوت نرخصا بودن پیاپیها و خشک سال و تفاوت نفوذ و بعضی غا  
تیا و این تأثیر اغلب در شرق بود در ایلم **دوم قرآن مجید در زحل** دلیل کند بر  
تشویش و جیت لشکر با و اعتماد خوب و بزرگ شدن فرمایگان و خش  
سلاحها و فرای جایها و موت اکابر و زدن درم قتل و غلب و نقصا بدیندگیها  
و کم و سلاطین و معارف و ظلم و تارکین سوا و بد کشتن مزاجها و خوف و هراس  
در خلایق و میا ریهای خونی و قتلها و تأثیر او بیشتر در شرق بود و اما قیلم  
**قرآن زمره و زحل** دلیل کند بر سرما در وقت و اقی و بیماری در زمان و قادی  
مان و اصحاب طرب و بر آمدن نکاحا بر و در و شواری و وضع حل و بودن  
خضوتها میان زمان و شوران و تفاوت نرخصا بودن ابرما سیاه  
و فساد بعضی سیوا و لهو و طرب در شایع و اعلی صحرای و آمدن کاروانها  
**قرآن عطار و زحل** دلیل کند بر بد کشتن احوال دیران و اصحاب و او این خوش  
خطبا بنا حق و اعتماد ارا جیف و فزون درم قتل و غلب و مزاج ضاعان و  
کساد و یازارها و تازان و نجان کشته و آمدن کاروانها و بودن باز کاینها  
بی نفع و تعبیر سوا و سرما و در حد برق و برق در وقت و فساد کت و  
زنج و تفاوت نرخصا میا ریه از انواع صرع و بیج علامان و عقاب  
**قرآنیات دوم در قرآنیات که اکب از دحل در شله** **خاک** قرآن شتری و زحل دلیل کند  
بر برک شدن خداوندان ضیاع و عقار و قوت حال شایع و سعادت







ستعد قروح کند بر ماطل شونده و اگر عقرب بود اندک در میان خوابی باشد و لشکری  
بیکانه فرومانده فوت کند و زحمت رسد بخانه آنها قدیم و بزرگان و مردم صحرا  
و اینها دریا و اگر برنج حوت بود و ذرا و علما و قضاة را زیان رسد و مسافران دریا  
را و بارانها خراب گشته باره و فساد جوهر آبی باشد و اغلب تاثیر در اقلیم سیم  
بود و طرف شمال **قرآن نهمه و فصل** دلیل کند بر غلبه کردن آنها و قوت سرما در  
وقت و شکست کرمان و زیان میوه و کلمه و نباتات و بیماریها از سردی و خراب گشتن  
جایها از آب و علما در زمان و بیماری کشت و زرع و فراخی طعام و اگر برنج حوت  
بود زحمت خاتونان بود و اهل سبب و توبه اهل طرب و اگر عقرب بود فساد حال  
زمان بدکار باشد و در سرطان خلاص مجوسان باشد و سفرها دریا **قرآن عطاره**  
**و فصل** دلیل کند بر ابراهیم و بارندگیها و سرما در وقت و نجات و زیان نباتات  
و فساد مسافران دریا و کشتیها و آمدن کاروانها و کساد و بازاری و افتادن اراجیف  
و رونق کاروان و دقایق و بستان بستان و بیماریها در ارباب قلم و تجارت و زحمت  
این طایفه و باشد که خشک سال بود بدیکر شواهد و زرخشا و تقاوت کند و خطوط دروغ  
نویسد و کواشی ناحق و شد و اندک علم **شعبه سیم در احکام قرآنات**  
کو ایک یا مشتری چهار **ثمره اول در قرآنات کو ایک یا مشتری در مثلثه** دلیل  
کند بر قوت حال ارباب سلاح و امر و جمع آمدن لشکرها و تعقیب دینی و تقدیر و زرا  
قضاة و اید و اشراف و توانگران و افتادن قلمها بوجه قصاص و عدل با دشت و  
زمن در اسم و گرمی هوا و فراخی طعام و بیماریها از حرارت و اغلب تاثیر در شرق بود  
و فراسان و عراق و اقلیم دوم **قرآن پنجمه و مشتری** دلیل کند بر غلبه  
و زمان و خاتونان و توبه اهل طرب و برآمدن کجاها و امانت در مردم و قوت در اسلام  
و بودن لحد و طرب و زیت در علما و قضاة و ذرا و راستی در عمل و اجابت دعا و قبول  
سوا و تن درستی خلایق و فراخی طعام و میل مردم به تجارت و آمدن مسافران از اطراف

**قرآن عطاره و مشتری** دلیل کند بر رونق کار فرامان و مستوفیان و مستوفیان و پیران  
و متصرفان و تجارت در راستی و امانت درین طبقات و آمدن کاروانها و بسیاری جوهر  
و افتادن اجناس خوش و درشتن خطما و شالها و پیچ و شری یا تنوع و ارزانی و فرق  
و راست رفتن معالجات و احکام و کفش خصما حق و راست **ثمره دوم در قرآنات**  
**کو ایک یا مشتری در مثلثه** قرآن حرج و مشتری دلیل کند بر غلبه در بزرگان و اراجیف  
و بکت معارف و اید و قضاة و فساد اطعمه و اشجار و بد گشتن سوا از حرارت و زیان  
زرع از بذر و دیگر حیوانات و بیماریها از گرمی و خشکی و قوت ارباب سلاح و قوت طال  
ره داران و اگر برنج خور باشد فساد نباتات بود و اگر سبیل باشد فساد اعمه  
بود و علما و خور دینها و اگر برنج جدی بود قوت حال لشکریان و امر و زمان بزرگان  
و اید **قرآن و مشتری** دلیل کند بر نیکو سی احوال اهل طرب و زیت در علما و اید  
و قضاة و میل این طایفه بدین و طرب و برآمدن کجاها و جمعیها جز و اجابت دعا  
و فراخی و بسیاری نعمتها و شریخیها و ملبوسات و اعتدال سوا و تن درستی خلایق  
است و نیکو کشت و زرع و عازمهای **قرآن عطاره و مشتری** دلیل کند بر روایی از باران  
فراخی و ارزانی و نیکو سی نباتات و قوت حال و زرا و پیران و اید و اطباء و اهل حکیم  
و صنایع و بازرگانان و بیایان و اهل بازار و آمدن کاروانها و اجناس خوش و  
سخنان حق و راستی در متصرفان و عمال و مستوفیان و اینها را همه و بجهت در علوم  
و نقصان بارندگی **ثمره سیم در قرآنات کو ایک یا مشتری در مثلثه** **قرآن حرج و مشتری**  
دلیل کند بر غلبه و اراجیف و خصوصتایمان اکابر و وزرا و علما و قضاة و اشراف  
و بد گشتن سوا و رفتن یادمانا خوش و منفرد و بیماریها از باد سحر و ابله و ماست این  
و افتادن قلمها و مصادره و توکلان و میل قضاة و بیماری خیات و فساد اطعمه  
رغش اشها در سوا و توسط یا رندگی و جانت عدل و کاتبان و خطاشدن قویها  
**قرآن نهمه و مشتری** دلیل کند بر قوت حال اهل ادیان خاصه اسلامیان و جمعیها جز



ورزش بزارها میترک واجابت دعایا بود و راستی و امانت در مردم و لوط و طرب  
در اشراق خلق و وقت عطر و بلوسات و رفتن یادها و خوش و تن درستی مردم  
و بسیاری نباتات و میوه و اطعمه و فراخی و ارزانی و بارندگی در وقت **قرآن عطار**  
**و شتری** دلیل کند بر سعادت حال و زرا و دیران و مستویان و غلال و بخار  
و ابل باران و بسیاری بخت و مجادله و رونق مدرسهها و آمدن کار و امانت و آوردن  
برده و رفتن یادها و اعتماد ال مواتن درستی خلایق و نیکی اشجار و اطعمه و راستی احکام  
و علاجه و رونق کار فضلا و راستی در عدل و کفایت سخنان عدل و کواهی راست  
**نمره چهارم در قرآنات که اکابر شتری در شش ایام شتری** دلیل کند بر بدی سزا و دریا و بقدر  
جایان بر وزرا و اید و تو انکمان و اگر برج عقرب بود قوت حال لشکریان و راه  
داران و اگر برج سرطان خلاص مجوسان باشد و مقدر کاران و قوت فرومایگان  
و شغلکان و اگر حوت بود فساد حال قصه بود و بدگشتن ایها و دلیل بود بحالقت  
میان اکابر و اید و معارف و افتادن قضا **قرآن رنر و شتری** دلیل کند بر قوت  
حال و زرا و اید و قصه و اشراق و خاتونان و خادمان و بسیاری بارندگی و ایها  
و اعتماد ال مواتن درستی خلایق و این فراخی و ارزانی و رخا و نیکی سزا و دریا و نیکی  
نبات و میوه و در حوت دلیل کند بر حقیقتها و نیکی خال خاتونان و ابل بی اجابت  
دعایا و نکاحا بزرگان و رونق وینا اسلام و اگر عقرب بود دلیل کند بر توبه بکاران  
و خلاص مجوسان و در سرطان دلیل کند بر صلاح و زرا و نیکی حال عوام و مسافران  
**قرآن عطار و شتری** دلیل کند بر خوبی احوال مسافران و ابل بازار با و مع و شتری  
نباتات و کاعده و اید و جوهر آبی و رونق اطعمه و راستی رفتن معالجات و خنکی سوا  
و بارندگیها و ارزانی و رخا و فراخی طعام و میوه و قوت نباتات و افتادن اخبار حوت  
و مع ضیاع و آب کاری و اجتماع بزرگان جهت صلاح کارها و بحث و مناظره و دعویها  
و خلاص مجوسان و نیکی حال دیران و مردم آب کاری **شعبه چهارم در قرآنات**

۳۳  
که اکابر با هیچ چهار ایام **قرآن اول** در قرآنات سفلیت با هیچ در شش آتش  
**قرآن رنر و مع** دلیل کند بر فساد میان زمان و شومران و غیبت و ضرر و مشکل  
و بودن قوت و مجور و رعیت مردم بکارها با ستود و و اشکار شدن فواحش  
و بیماریها جزئی و اسقاط حل و نکاحها بر زرا و فاسد بید و دیرری زمان بکار  
و نقصان بارندگی و بدگشتن سوا و غلبه و زردان و تفسیر سوا **قرآن عطار و مع**  
دلیل کند بر ساحت حوب و حرکت لشکرها و غیبت و ستمت در مردم و زحمت  
بر ارباب قلم و بخار و ابل بازار و غزو و تهمت و غوغا و زدن قلم درم قلم و فساد  
تلب کاروان و طراران و ظهور کما کران و داغ و دواب و غلبه و زدن راه داران و  
خنکی و بدی سوا **قرآن دوم در قرآن سفلیت** با هیچ در شش خاکی **قرآن رنر**  
**و مع** دلیل کند بر بدی کردن زردان و بسیاری قوت و مجور و فاش گشتن لوط و طرب  
و فساد نباتات و بدگشتن سوا و تاریکی و تغییر و تفاوت و رخا و بیماری زمان و فساد  
کاری با شومران و طلاق و فراق بسی عاقلی و اگر برج ثور بود فساد و زردان بود  
و بدکاران و اگر جدی بود قوت حال امر و لشکریان باشد و گرفتن و لایمنا و برده  
کردن و اگر سنبله باشد فساد اطعمه بود و رنج زمان فاضله و خدم و دیران و بخار  
**قرآن عطار و مع** دلیل کند بر خروج قصولان و بدی راسها و غلبه و زردان طراران  
و فساد حال اشجار و زمرعها و اطعمه و نباتات و آمدن کار و امانت و افتادن از ارجف  
و بدی حال متصرفان و و کیلان و محسبه اهل دیوان و افت در دواب و نقصان  
بارندگی و اگر برج جدی بود دلیل ترقیب کار لشکرها باشد و ظهور حکما و اگر سنبله  
باشد ظلم و خواست بود و فساد و رنج و اگر ثور بود فساد حال زمان و نباتات و  
و دواب باشد **شعبه پنجم در شش بادی** **قرآن رنر و مع** دلیل کند بر فساد حال  
منیات و قوت و مجور و میان زمان و خادمان و افت نباتات و اشجار و میوه و رونق  
و بیماری در مردم و اسقاط حل و بر آوردن خون و فساد نزدیکیان و زحمت و اختلاف



و اشکار شدن فواحش و دیر زمان بدکار و بد دیدن پیاپی و اگر هیچ میزان  
 فساد کمتر بود و با دنا جسد **قرآن عطاره** و **سیرت** دلیل کند بر زحمت دیران  
 و مستوفیان و اهل بازار و متصرفان و غمال و تجارت و اندوه اهل فضل و شمع او گشت  
 حجب و سخنان بد و دروغ و بسیاری از اجیف و بیج و آب و پرده و بدگشت هوا و  
 بیماری در دولت و زحمت مردم از سر باد و صرع و بر انداختن خون بودن در دنیا  
 و طاریه و نوشتن خطما دروغ و اگر هیچ جزا بود بدی کمتر باشد و اما فساد حال  
 خطایان و تقاضایان و اشجار و اگر بود ظهور جلیسا و طلسمات بود و اگر میزان  
 بود فساد حال اهل طرب بود و اهل فضل و زنان و خادمان و ندیمان **قرآن چهارم** **شکله**  
**آبی قرآن** نیز در **موج** دلیل کند بر فساد حال اینها و حیوانات آبی و بدی حال زنان بد  
 کار و سقط شدن کودکان و فساد نکاحها و زنا ستوریه و بودن سر ما و اندک بیا  
 در وقت و اختلاف هوا و اوقات نباتات و اگر هیچ سرطان بود خلاصه بوسان باشد  
 و اگر عقرب بود حال زنان بدکار بد بود و اگر بجوت بود همه محارم باشد و اهل لب  
 و فساد مسافران در **یا قرآن عطاره** و **موج** دلیل کند بر فساد کثیتها و متصرفان  
 و فساد آنها و افتادن از اجیف و خاستن بخارا و قتل یکی و بیماریها از پست شدن اعضا  
 و کندی زبان و رطوبت دماغ و ظلم و خواست و غزوت و اگر هیچ حوت بود بدتر  
 باشد کار سفر دریا و هیچ و پیران و ظلم و اگر عقرب بود بدی حال کثیتها بود و اگر سرطان  
 بود در دنیا و حیاتها بسیار افتد در سفر دریا و اندک **شعبه** **در قرآن عطاره**  
 باز در چهار اثنای **قرآن عطاره** و **موج** دلیل کند بر رونق کار زراعت  
 و پیرایه کران و نقاشان و عطاران و بزاران و اهل بازار و بسیاری بیج پرده و آب  
 و جوهر و اعتدال هوا و بخار و تار یکی و در عدد و برق و افتادن عداوتها و قتل  
 و غیب و خدمت میان خلافت و از رانی گوشت و در آب **شعبه** **در شکله**  
 خاک قرآن عطاره و **موج** دلیل کند بر بسیاری بیج و شری و اطعمه و حیوانات و شیرینها

و جامها و نیکویی نباتات و غله و از رانی و سوراخی و بکری گشت و زرع و آمد و شد  
 کار و اتها و مسافران و افتادن اخبار خوش و بسیاری حضوت و عداوت  
 و بدی حال و کیلان و متصرفان و بودن مشجدان و بازی کران و یکی باران  
 و سرما بود در وقت و اگر سبب بود اطعمه بسیار از آن بود و اندک **شعبه** **در قرآن**  
 در شکله بادی **قرآن عطاره** و **موج** دلیل کند بر رونق مستوفیان و دیران و غمال  
 و تجارت و بسیاری بیج و علم و تیزی بازار برده و عطر و جامه و دروای کار و شعرا و  
 اهل فضل و اجتماع زنان و کودکان و نوشتن عشق نامها و نیکویی احوال اشجار و  
 میوه و رونق با دنا و خوش و ابر و بارندگی و آمدن کار و اتها و بیج پرده و رونق  
 نینسات و تیزی خاطر و طلب صحت کودکان **شعبه** **در قرآن عطاره**  
**و چهارم** دلیل کند بر آمدن مسافران دریا و بسیاری بیج جوهر آبی و ساختن  
 باغ و بیشان و سردایه و تغییر هوا و بسیاری اینها و بارندگی و کسرها و رونق  
 سحر و شراب و داران و طاهان و خواصان و خرفه و دشان و لحد و طرب میان علوم مردم  
 و زوایه و عداوت انگیزی مردم سقله و اگر هیچ عقرب بود و لواط و فواحش رود  
 و اگر هیچ سرطان بود بیج جوهر آبی بود و طرب عوام و اگر هیچ حوت بود بدی  
 حال کثیتها باشد و صلاح حال در مانده گان و سیلطه شدن زبان و بارندگیها  
 و اندک **شعبه** **در احوال** **قرآن** و **شعبه** **در قرآن عطاره**  
 در این قرانات در قرآن موثر است بعد از قرآن علیست یکی قرآن **موج** و در حل در طمان  
 دوم قرآن زمره و شری در حوت اما قرآن خجسته در حوالی مرد سال کیار واقع  
 شود و بدترین در سر بری باشد که در بری سه قرآن اتفاق بوقتی که هیچ راجع  
 شود و بدترین قرآن این دو بخش آن باشد که در سرطان کشته در حوالی سر سال کبار  
 و بدی این جهت آن بود که مرد و در سرطان بد حال و نامقبول اند که یکی در سبوط است  
 و دوم در ویا و یا زمره بخشی بخشی دیگر مبتلا شوند و اثر فساد بخش و قتل ظاهر شود



که ضعیف و به حال ذما مقبول باشد و از اینجا گفته اند که بخش به حال ماردوم بریده  
را مانند و بخش مقبول کرد که اموضه را پس تأثیر قرآن این دو بخش در سرطان  
ان باشد که مدعیان پیرون ایند و مردم دون و متعلق قوت کشد و غلو عاظم  
و مردم بزرگ و شریف راجت رساست و قضا عظیم بگیرند و زود باطل شوند  
و اضطراب احوال ملوک و سلاطین باشد و اکابر و عدل و حریبا و قسبا  
رود و جزایها شود و این قرآن در هر کدام کوکب که افتد از قومی خیزد و کبریا  
صاحب منوب بودند و بدان کسان نیکت رسد اما اگر این قرآن نزد یک  
اشغال دوری یا فصل دوری افتد یا نزدیک اشغال دولتی یا نزدیک قرآن علوی  
اثر او عظیم تر باشد و دیر بردارد و حریبا بسیار افتد در آن وقت و اما احکام کریم  
قرآن محین را که در شش و شصت و تسعین و ستمایه مجریه خواهد شد در احکام  
قرآن که علین را در او خواست شد و اما علم **فصل دوم در قرآن سعید**  
این قرآن در حوالی هر سال یکبار اتفاق افتد در هر برجی و باشد که در برجی هر گز  
اتفاق افتد و قوی ترین این قرآن است که در حوت بود و آن مرد و از دو سال یکبار  
بود و بهترین قرائتها از آن جهت است که مرد و سعد و رحمت مقبول اند که یکی را خدایا  
و دیگری را شرف و اگر این قرآن نزدیک اشغال دور یا فصل یا اشغال دولتی یا آخر  
قرآن اتفاق افتد دلیل راحت و سایش خلایق بود و عدل پادشاهان و امن و  
فراخی و رعایت خلایق بود **فصل هفتم در احکام** ثلثات و تدبیر  
جبار اشرار **فصل اول در اتصالات** کوکب یا زحل **ثالث** و تدبیر **فصل دوم** دلیل کند  
برافت بیان ملوک و ایمان دولت و وزیران و صلاح بنیر نش اسود و رغبت پادشاهان  
بعدل و میل خلایق بخیرات و فراخی طعام و امن و راحت مشایخ و خانه انسا قدیم  
**ثالث** و تدبیر **فصل دوم** دلیل بر ترجم ملوک و سروران و اکابر بر وزیر و دستان و عفا  
و رغبت بر فقر و رونق کار احتساب و بدیه ادق حق از باطل و غارت حصن و دوستی

سردن اهل شهر و قریه با شایخ و کوشه نیشان و کوشکی سواد متوسط ماکولات **تدبیر**  
**فصل اول** دلیل کند بر پادشاه ریاست مردم و زوایه و اهل خیال و خانه انسا قدیم  
و نیکن حالی و از ارکان و تنقیحان جوهر مستم و فراخی طعام و از رانی و غایت ملکوت  
اکابر و تدبیر سواد و سرما و کرما در وقت **ثالث** و تدبیر **فصل دوم** دلیل کند بر موافقت  
بیان زمان و شمران و فرج مشایخ و دقایق و ج بر دکان و فراخی طعام و از رانی  
بناسها و اعتدال سواد در تابستان و سرما در زمستان و بارندگی در وقت **ثالث**  
**فصل دوم** دلیل کند بر قرار کارها و بینت عسکری و نوشتن عهدنامه  
و رونق اهل بازار و ظهور سخنان دروغ و محالات و جح الماک و علامات و رونق کار  
حکما و تدبیر سواد و سرما و بارندگی **فصل دوم** در اتصالات کوکب بهتری  
**تدبیر** **ثالث** و تدبیر دلیل کند بر قوت حال ارباب سلاح و امر و در وقت زنده بخیرات  
و این در اندک قصا و از رانی زحمت و گرمی سواد و شکستن سرما **ثالث** و تدبیر  
دلیل کند بر قوت حال ملوک و سلاطین و سروران و از رانی جاد و حرمت و وزیران و بزرگان  
پادشاه و ایند و قضا و حکام و اشراف و داد و عدل در وای نقصد و بیاری  
خیرات از پادشاه و اکابر و فراخی و از رانی و گرمی سواد **ثالث** و تدبیر  
دلیل کند بر رونق اهل ادیان و فرج درایه و قضا و اشراف و قوی اهل طایف  
و سعادت اهل زمان و خادمان و تحت پیرایه و بلوسات و خوشی بیش خلایق  
و از رانی زحمت و اعتدال سواد و کرما در وقت **ثالث** و تدبیر **فصل دوم** و تدبیر  
دلیل کند بر رونق اهل فضل و علم و قوت حال پیران و مستوفیان و مشرفان  
و بخیرات و راستی مردم در کارها و بزرگاینها و برتری بازارها و این را همه اوقات  
اجبار خوش و کسب سخنان حق و نوشتن شایخها و خطها و راستی در عدل و راست  
رغبت احکام و از رانی زحمت و رفتن با دبا خوش **فصل دوم** در اتصالات کوکب  
**ثالث** و تدبیر **فصل دوم** دلیل کند بر رعایت پادشاه با امر و ساختن کار



و عزت ات حرب و امن و فراغت و قوت حرارت و بیوت در مزاج بزرگان و گرمی  
سوا و فراخی و رونق دار القرب و نیک حال ترکان **تندیس تیش زهر و سبزه**  
دیل کند بزرگان و شکر کنایه و دوستی میان اهل طرب و بودن عروسی و سیاه و زلف  
و تنویر شکستن اهل زهر و اعتدال سوا و بارندگی در وقت و عزت گوشت و از رانی طعام  
**تندیس تیش عطار و مرغ** دیل کند بر رونق دیوانه و عل و مشرفان و غل و ظهور  
یکه کران و ساختن ات حرب و امان اجبار نیک و قوت حال رده داران و تیزی بار  
سلاح و دواب و برادر و نیک و فنی اهل قتل و روح دست کاران و اصحاب احکام  
**نمونه چهارم در تندیس عطار و بار زهر** دیل کند بر ره و طرب در روز و اصحاب دوا و  
مشرفان و اهل بازار و تجار و تیزی بازار و برده و عطر و لباسها و مصالح میان صاحبها  
و دوستی و صحبت میان زمان و مردان و رونق کار مزایه و ساز موسیقی و مرغ و  
حکام و اهل قتل و نماز و شکر **شعبه هشتم در تندیس عطار و بار زهر**  
**ترج و مقابل شری و قتل** دیل کند بر مخالفت میان علما و مشایخ و قضاة و اندویشا طین  
و فاش کش خیا و نمودن عداوتها میان بزرگان و ظلم و جور زاکسان بر شرف و پیمانی  
معارف و تو انکران و خرابی جایها و تنقیص حال ممالک و تنقیص میان اکابر و بد کش سوا و  
تفاوت نرجه و **ترج و مقابل مرغ و زحل** دیل کند بر نیت و قلم و افتادن عداوتها و بدی  
حال در زمان و مقدمات بزرگان و حیرت خلایق و بدی احوال اهل خوا و خیال و اهل صلاح  
و پیمانیها و ممالک و نمایان راسها و قطع طریق و فساد دواب و زرعها و اندوه خاندانها  
فدیل و ظلم و جور و بد کش سوا **ترج و مقابل اقیاب و زحل** دیل کند بر عقبت ملوک ایر  
اکابر و معارف و ظلم و ستم و خواست و جنات و کیلان و فاش کش خیا و تنقیص  
عداوتها و حضور متما و پیمانی ملوک و اکابر و فساد و نیت و ریت و متران و جور و خلایق  
و تنقیص سوا و سرما و تناسبات و **ترج و مقابل زهر و زحل** دیل کند بر خیا  
لغت میان زمان و شوران و پیمانی و صورت زمان و دشواری وضع عمل و فاش کش سوا و

و خیا و تناسبات عداوتها و بودن فتنه و امر معروف و بدی بازار برده و وقت  
بر شایخ و مشایخ و طعام و میوه و تنقیص سوا و بار زهر و سیاه و سرما و بارندگی و تنقیص  
و ظلم بر اهل طرب **ترج و مقابل عطار و زحل** دیل کند بر عروسی باطل و خطبای و مرغ  
و کوا و یاقوت و فاش کش خیا و نمودن عداوتها و زحمت اهل دیوان و مشرفان و مردم  
بازاری و تجار و افتادن اراجیف و تنقیص و علمان و خیا و تناسبات و کیلان  
و مشرفان و پیمانی و زحمت و فتنه سوا و سرما و بارندگی و فساد بعضی نباتات  
در وقت **ششم در ترج و مقابل مرغ و زحل** دیل کند بر قصد امر و مشکایان و ترکان و غیر  
بروز را و امید و قضاء و خلافتها میان اکابر و اشرف و ایمان ملک و تو انکران و بدت  
و قتل و قتل و ظهور عداوتها و حضور متما و حرب و فتنه و عذر در حق بزرگان و مصا  
در تو انکران و فساد حال ضرب و نیت و بدی نرجه و میل قضاة و حکام و بد کش  
سوا و پیمانیها و اطعمه و اشرف **ترج و مقابل اقیاب و زحل** دیل کند بر عقبت ملوک و روزا  
و معارف و مصارف تو انکران و اندوه علما و میل قضاة و حیرت اکابر و اشرف  
و تفاوت نرجه و طعام و فساد دار القرب و قواست و گرمی سوا و ظلم در صورت عدل  
و طلب اسرار اکابر و ظاهر شدن خیا و نمودن **ترج و مقابل زهر و زحل** دیل کند  
بر اشتقاق میان زمان و شوران و رغبت اهل درج و علما بطرب و زینت حجرانیان  
و طلب حقوق شرعی و تنقیص برایه و قضاة و روزا و افتادن میبت و تفاوت نرجه  
طعام و شیرینها و اعتدال سوا و رونق یادها خوش و نیک نباتات **ترج و مقابل**  
**عطار و زحل** دیل کند بر جدل و مشایخ و تنقیص اهل ادیان و تناسبات بزرگان  
و نوشتن فتویا مزور و دورویی کردن اهل درج و تفاوت نرجه و در میان افتادن  
دن خطبای و جور و زحمت و تزدیر و جنات مشرفان و در صورت راستی و رونق  
باد و بودن تناسبات **ترج و مقابل اشیاب و مرغ** دیل کند بر خلاف شکایان  
و امر و افتادن عداوتها و فتنه و حیرت معاندان و فاش کش خیا و تناسبات و حیرت



و بسیاری اراجیف و سراس در مردم و در دنیا و خرابی جایها و در زمان  
در دان و خایان و بکت ملک و بدگشش بوا و حشک سال و بیماریها اکابر و موت  
بزرگان و فساد نفوذ و جوهریات و صرافان و کیمیاگران **ترجیح و مقابله همنسره**  
دلیل کند بر بسیاری فسق و مجور در زنان و عداوتها میان زنان و شوهران و میان  
و اسقاط حل و تفاوت زخما و فحشیت زنان بدکار و اوقات میوه و تغییر و حشک  
**ترجیح و مقابله عطار در ترجیح** دلیل کند بر عداوتها و غزایان امرا و ارباب قلم و متفرقات  
و طلب آلت حرب و ظلم لشکریان بر اصحاب خوف و اهل بازار و تجارت و فساد کیمیا  
گران و ساحران و بسیاری اراجیف و نوشتن خطها بوقوع و اندوه و یراق و اهل  
مقتل و پیدان شدن لوطیان و دروغ گوینان و اهل علم **شعبه هفتم در احراق**  
**منع اثار قمر اول در احراق زحل در شش اتنی** دلیل کند بر بکت ملک و سلاطین در شرق  
و اقلیم چهارم و قتل و رحمت بزرگان در زمان و فساد نفوذ و اضطراب احوال خا  
ندانان قدیم و مزارعان و بهار بیا در از گوش و تغییر سوا و اگر مشتری اینجا بود یا  
ناظر فراخی طعام بود و خشکی سوا و نقصان فساد و اگر مرغی خلاف لشکر بود  
و موت حیوانات و فساد دارالقریب و اگر زمره و چهار بیا و موت زنان باشد  
و بارندگیها و سرما اگر عطار بود اندوه اهل قلم باشد و اشی کاران و کیمیاگران  
و تغییر سوا و سرما و این بر احکام مناسب و وقت باشد در سال و فصل و مناسب  
کواکب دیگر بدو و نظر از سعد و نحس و قبول و رد **در شش خاک** دلیل کند بر فساد  
حال ملک و اکابر در جیت جنوب و زمین خراسان و فساد حال نباتات و اکولات  
و عاری در مردم و حیوانات و بدی حال مزارعان و سرما و تغییر سوا و اگر مشتری اینجا بود  
یا ناظر باشد فساد ملک بود و سوا معتدل و میوه و نباتات نیکو و فراخی باشد و اگر  
مرغ باشد سال خشکی بود و فساد اطمینان و بودن قند و خرابی کار بیا و اگر زمره بود چهار بیا  
باشد در زمان و اساز کاری با شوهران است نباتات نیکو باشد و تغییر سوا و سرما

بود و اگر عطار بود و اشیاء بیمار ناک بود و فساد خورد دنیا بود و خوف  
از سرما و دور و پنج و سم زلزله و حشک باشد و اگر قمر بود بارندگی باشد و ترجیح  
مسافران و بیکان و امدن کار و اونها و اجبار **در شش باد** دلیل کند بر فساد  
در ملک و اشراف و اکابر و مقرب و علما و بدگشش سوا و بیماریها در خلایق و در  
بادها ناخوش و بودن سرما و فساد اشیاء و اگر مشتری اینجا بود یا ناظر باشد ناخوش  
و قوی تر چند و میوه و اطمینان نیکو باشد و مردم اسوده تر باشند و اگر مرغی بود در زمین  
مغرب و اقلیم سیم نشویش افتد و در خراسان و اگر زمره بود اهل طرب و زنان رازیان  
رسد و میوه کم افتد تر باشد مگر بقران زحل بود که فساد اشیاء و نباتات باشد  
و از سرما و تفاوت نرخ طعام بدیداید و اگر عطار بود علوم دقیق روح یا بد و اهل  
ناموس و ادیان را اعتبار شود و تغییر سوا باشد و اراجیف افتد و اگر زمره بود بارند  
کیمیا باشد و قوت حال نباتات بود و خوف سرما در وقت و در بخور بیا **در شش آبی**  
دلیل کند بر علت و ترجیح ملک بطرف شمال و اقلیم چهارم و فساد مسافران در بارندگی  
و سرما در وقت و فزونی قوی و اگر مشتری اینجا بود یا ناظر باشد سفر دریا بهتر  
باشد و بارز کاینها نیکو باشد و بارندگی نافع بود و اگر مرغی بود خوف باشد از فتنها  
و قتل و بدگشش سوا و آبها و اگر زمره بود بارندگیها و سرما باشد و گشش سوا و میوه  
علتها از نادره یعنی و اگر عطار بود بازار جوهر آبی تیزی کند و کار و اونها بر سستند  
تغییر حال قوی تر بود و اگر قمر باشد سیلها آید خراب گشته و سرما سخت تر بود و حرکت  
مسافران باشد **در شش دوم در احراق در شش آتش** دلیل کند بر قوت حال ملک  
و سلاطین در شرق و اقلیم چهارم و بکت تو انکران و وزیران و وفایه بود در اقلیم  
دوم و فتنها پوشیده افتد و عزت نفوذ و کرسی سوا بود و داد و عدل و فراحت  
طعام باشد و اگر مرغی آن جایگاه بود یا ناظر باشد قتل افتد در شرق و خراسان و اقلیم  
دوم و سیم و بسیاری عیض ملک و حق و شهادت فساد دارالقریب و ساحش آلت حرب



و اگر زهره بدو مواعتدل باشد و فساد اطعمه میبود بود و اگر عطارد بار عطارد  
و دوا به تیزی کند و باشد که بر کار گردد و سوانتیر شود و بازارها بار و تق بود  
و اگر قمر بود ابراه و تنها باشد و موااعتدل کرد **در شش خاکی** دلیل کند بر  
نیکی حال ملوک جنوب و انصاف عدل نمودن و باشد که مکرده رسد بوزر او اهل در  
و آیه و قضاة و فرائی طعام بود و شیرتیا و اگر مرغ اینجا بود یا ناظر باشد دزدی  
و خیانت و ظلم و خواست بدید آید و خشکی سواد فساد اطعمه و حرکت لشکرها و اگر زهر  
بود اطعمه نیکو باشد و میوه و خوف سرما بود در وقت و اگر عطارد سرما تحت تربایم  
و تقیر سوا و تغاوت در نباتات و بودن هیچ دواب و اگر قمر باشد سرانم بود و فساد حیوانات  
و زحمت مسافران و اندو غولام اناس **در شش باری** دلیل کند بر توسط حال  
ملوک مغربی و بکار داشتن ناموس و اتفاق در اکابر و فساد مخاش و نیکی اشجار  
میوه و صحت خلایق و بودن انصاف و میل بطامعات و فساد در نقش یاد و خوش  
و عورت موا و اگر مرغ اینجا بود یا ناظر باشد فساد اشجار بود و بیماری در مردم از باد گرم  
و علامات مثبت افتد و تشویش فیزد و اراجیف و اگر زهره بود نکاح بر آید و معاش  
و از رانی کند خاصه میوه و تقیر سوا و تنها باشد در وقت و اگر عطارد بود ادا سخت  
جید و رونق کار اهل فضل باشد و حکما و دهران و تیزی بازارها و خاطر با و اگر قمر  
باشد باد و بارندگی بود بوقت و میوه نیکو باشد و صحت مردم **در شش آبی** دلیل کند بر نیکی  
احوال ملوک و سلاطین و سلاطین بزرگان و اعتدال سوا و خوف حال مسافران دریا  
و بیماری ایما و فساد و قوت کردن مردم سفله و اگر مرغ اینجا بود یا ناظر باشد فساد  
کشتیها بود و خشک ابل قس و مشورت نقصان ایما و فساد حیوانات آبی و اگر زهره بود  
ایما و بارندگی بسیار شود و جوامع آبی از ران کرد و فرائی بدید آید و ایرت سیاه  
و سرما بود در وقت و اگر عطارد بود بیماری هیچ و شری شود و اندن کشتیها و کار آنها  
و بارندگی و تقیر سوا باشد و اگر قمر بود سیلهما آید که خوابی کند و نباتات نیکو بود و سوان

نسخه

مستجمل باشند **در شش آبی** مرغ **در شش آبی** دلیل کند بر عقیبت  
ملوک و افتادن متعاید در مشرق و اقلیم سیم و چهارم و بودن خونهای نمان و نیکت  
اکابر و خلاف لشکرها و تشدی کردن و بودن مرک حیوانات و فساد جوامع و دار  
الضرب و ضربات و اگر زهره اینجا بود یا ناظر بود موااعتدل باشد و نر خضار از ران  
و فرج بزرگان باشد است فساد حال زنان بود و اگر عطارد بود در عدد و برق  
باشد و رفتن انشهاد در سوا و مع دواب و جوامع و زدن جرم و تیزی بار سلاح  
و اگر قمر بود تنها و اینجا باشد و هیچ سهره و سلاح **در شش خاکی** دلیل کند بر نیکت  
ملوک و اکابر در جهت جنوب و قلعه و دزدی و قوی و کشتی در زمان و باشد که  
لشکرها خلاف کند و دزدی و در قریع بدید آید و حرای مزرعها بود و جاینا عالی  
و اگر زهره اینجا بود یا ناظر باشد میوه نیکو باشد و نیکه و کتان و انواع لباسها و شیرتیا  
و سرما شود در وقت و اگر عطارد اختلاف موا باشد و سرما خشک و بیماریها بود  
در بهایم و هیچ و شری نباتات و حیوانات و اگر قمر بود بارندگی و سرما باشد در وقت  
بوقت نباتات بود و حرکت مسافران **در شش باری** دلیل کند بر قتل  
و قتل و بیماری ملوک مغرب و افتادن تشویش و اراجیف و بیماریها کوس و سرج  
باد و اختلاف سوا و خشکی و بد حالی امرا و لشکریان و مخالفان پادشاه و زور و زور  
بدکاران و دزدان و اگر زهره اینجا بود یا ناظر باد و خوش بسیار جید و بارندگیها  
بود و اعتدال سوا و درستی خلایق و فرائی طعام و از رانی اتراب و برده و بودن  
فرج مردم و اگر عطارد بود اراجیف بسیار افتد و تقیر سوا بود و خشکی بودن علا  
ات مثبت و رونق بازار برده و قوت دست کاران و ایما و اگر قمر بود بارندگیها  
باشد و باد و مخالف و غلبه غولام **در شش آبی** دلیل کند بر قس و خلاف در جهت  
شمال و قوت کردن سفلیکان و شجوخ و فساد آبها و درماندن خایان و اگر زهره  
اینجا بود یا ناظر باشد ایرت سیاه بر آید و بارندگیها بود و سرما در وقت و نیکی نباتات



و فراخی و اگر عطار بود نیکو باشد حال مسافران و زانو بارنه کی بود و سرما در وقت  
دست کاران و کشش سوار و کسادی بازارها و اگر قمر بود سیلما باشد و بارانهای سرد  
ارانا زیان رسد **فصل چهارم در اخراق زهره** **در شش آیه** دلیل کند بر بیماری در  
زمان و فسادان و بزرگان در جبهه مشرق و اقلیم مجسم و افق در قشما بود و انداخت  
تقسما و براندن کجا حوا و طرب در ملوک و لباسها بزرگ و قیمتی حاصل آید و موافقت  
باشد و اگر عطار و اینجا بود زدن سکه باشد و نقش بیش کارخانه و نقصانی یا  
رندگی و بیماری هیچ جوار و دواب و اگر قمر بود سوار متحرک بود و سواران پند  
و نم در وقت و خشکی **در شش آیه** دلیل کند بر فساد نباتات و خانه نماند اهل طرب  
و خدم در جبهه جنوب و اقلیم مجسم و براندن بیماری در زمان و دواب در وقت و فساد  
اطعمه و میوه و شکوفه و اگر عطار و اینجا بود نشوین و اراجف و سرما باشد و بیماری در  
نباتات و حیوانات سم شکاف و تفاوت زخمها و افتادن عددا و اگر قمر بود بارندگی  
باشد و فراخی طعام و سرما در وقت و نیکی حال مسافران **در شش آیه** **باید** دلیل  
کند بر بیخ قدم و بیماری در جبهه مغرب و اقلیم مجسم و فساد برده و در پیش باد یا خوش  
محب و وقت و بیماری کجا حوا و سورا و اگر عطار و اینجا بود هیچ و شری برده و بیمار  
و رونق کار مزایر و اوتار بود و قوت حال حکما و اهل فضل و دیران و مستقران  
و بیاعان و اگر قمر بود نمنا باشد و سوا خوش گذرد و فراخی بود و میوه نیکو باشد  
**در شش آیه** دلیل کند بر قتل و تناسل سید و پنج زمان حامله و اگر هیچ و عجز  
فساد زمان به کار بود و نم و اگر در سرطان بود از زانی جوار آب باشد و اگر خوش بود  
کجا حوا بزرگان و مستوران براید و کار سفر در بار نیکو بود و قوت اکابر بود در جبهه  
شمال و اگر عطار و اینجا بود بارنه کجا قوی تر باشد و آمدن و رفتن مسافران و هیچ و  
شری حوض و جوی و مانند این و اگر قمر بود سیلما آید و آبها جان بود که خرابی  
کند در وقت و اما علم **فصل پنجم در اخراق عطارد** **در شش آیه** دلیل کند بر

در وقت و آمدن و نهادهن خورشید و خواست در جبهه مشرق و اقلیم مجسم و پنج و مستقران  
و حال و نوشش شالها بود و هیچ جوار و مرضعات و بیماری در طیقات عطارد و حیاتی  
و اگر قمر اینجا بود یا ناظر باشد نمنا بود و کدورت سوا در وقت و هیچ و جوار بی قیمت چون  
سر و وایت وینا **در شش آیه** **خاک** دلیل کند بر تغییر سوا بود مناسب و وقت طعام  
و نباتات و پنج کار و اتمای بیماری دواب و اهل قلم خاصه در جبهه جنوب و خشکی سوا بود  
و اگر قمر اینجا بود یا ناظر باشد نمنا بود و کدورت سوا و سرما مناسب و وقت **در شش آیه** **باید**  
دلیل کند بر قوت اکابر مغرب و قوت حال و زرا و تری بارنه و رونق کار تجارت و  
باقین و رفتن یا دما سرد و علل مستقران و اهل فضل و دیران و بیاعان و اگر قمر  
اینجا بود یا ناظر باشد بارندگی بیشتر بود و میوه نیکو باشد و اجناس خوش برسد  
فراخی بود **در شش آیه** **باید** دلیل کند کشتیها و غله ایها و ابر و تغییر سوا و هیچ جوار  
آبی و افت میوه در وقت و اگر قمر اینجا بود سیلما آید و آبها بسیار بود و نیکی حال  
نباتات باشد و علت یا تمها و جویها و اما علم **فصل ششم در اخراق**  
**شش آیه** **فصل اول در اصل باران** دلیل کند بر قوت حال شلیخ و خانه نسا قلم  
و اقربونی غرق و جاد ایشان و تار شدن و دو تنه قدیم و خروج مدتیان در کرامت  
سخنان غیبی و تخریب خن و جمع آوردن بریان در جام و مانند آن و فراخی معاش  
و حیوانات و میل بزم و ناموس و زیارتها و نیکو سی کار ملوک قدیم **در شش آیه** **باید**  
دلیل کند بر فساد اینجه گفته شد و بدگشت احوال دواب و بار کشت و بیماریها در شلیخ و اهل  
جبال و اکابر از جس جنون و موتها از زهر و فساد مزه و برنج کوهکان از دیو  
و سراسر مردم **فصل دوم در شری باران** دلیل کند بر بسیاری خیرات و طاعات و قوت  
حال ادیان و میل خلایق بر زیارتها و اجابت دعا و داد و عدل پادشاه و حکامان  
و قضاة و فراخی و ایمنی در اقلیم دوم و خوشی عیش خلایق و دادن صدقات **در شری**  
**باید** دلیل کند بر فساد اینجه گفته شد و بدگشتن سوا و کم دیانتی مردم و بیماریها اکابر



و اتفاق در نود و دو روی کردن بزرگان غرض در متعینان و باطل کردن حقوق  
شرعی و محرم ماندن مستحقان **فصل پنجم در بیان** دلیل کند بزرگان به کاران و فساد  
بیان و به پید آمدن بارسایان بی علم از بزرگان و لشکر بیان و مردم خویش ستاد و رونق  
لشکر بیان و انجیا و بهتر شدن بچاران رنجند در اقلیم سیم و هوا یا به افتادن در سر و پایگان  
و به پید آمدن عزت خوانان و جمع آوردن پریان **فصل ششم در بیان** دلیل کند بزرگان  
انچه گفته شد و بودن خیانتها و فساد بزرگان و بهارها سوداوی و زدن و معروف و عی  
به پید آمدن عیسا و افتادن قلعه و قتلها و نمایستی و افت در بزرگان و لشکر بیان و به چالی  
**فصل هفتم در بیان** دلیل کند بر داد و عدل ملوک و سروران و اقربا و در مالک و بیرون  
آمدن جوهر نیکو از گانه و میل بزرگان بخیرات و طاعات و صدقات و زیارتی عز و جا  
متران خاصه در اقلیم چهارم و تن درستی در خلایق **فصل هشتم در بیان** دلیل کند بزرگان  
انچه گفته شد و در بخودی معارف و در چشم و مکروه بزرگان از مردم معیوب و ناکس  
و خشک شدن بعضی جایها و فساد خردگان **فصل نهم در بیان** دلیل کند بر حکومت  
خاتونان و خاندان و تقوی اهل طرب و رونق دین اسلام و اقربا و اعتقاد و بیرون  
آمدن بکرانت و رونق بازار عطر و مروارید و بزرگان و رونق با و خوش و فراخی  
و اجابت دعا **فصل دهم در بیان** دلیل کند بر شد انچه گفته شد و استقاط و بهارها در زمان  
از و لدک و در شیشه و آینه و بیرون آمدن زمان ساحه و اقربا و سازه و بری دار و  
فساد و بیخشیات و به کشتن سوا **فصل یازدهم در بیان** دلیل کند بر رونق حال اصحاب دیوان  
و عمال و متصرفان و تجار و اصحاب حرف و ظهور مردم فصیح و فاضل و دینت خلایق  
بخواندن اخبار و راست ریش احکام بخوم و لب و نیکو معاملات مردم و راستی و قریبا  
و محاسبات و امانت عدول و قیمت کتاب و ات کتاب **فصل بیستم در بیان** دلیل کند بر شد  
انچه گفته شد و مردم سافق و دروغ کوی بیرون آیند و زمره کنند خاصه بیان اهل  
دیوان و حکما و فضلا و گفتن بجایا و بهارها از با و پدید و دیوانگی و زدن و فساد

وزن و دیو که دکانها و نوشتن خطا و تزویر و کساد و باز آمدن و زیان ضاعتان و  
نوشتن خاستها و هیکلها تزویر و اساطیر **فصل بیست و یکم در بیان** دلیل کند  
قر با کوکب منت ائمه و اهل **فصل بیست و دو در بیان** دلیل کند بر تفسیر سوا و بخار  
و فساد حیوانات و بدی حال عوام و درخت لشکر بیان **فصل بیست و سه در بیان** دلیل کند بر تفسیر سوا و بخار  
بزرگان و زنان محترم و فساد نباتات و دواب و سرما **فصل بیست و چهار در بیان** دلیل کند بر تفسیر سوا و بخار  
مضطرب و مکروه مردم فاضل و مسافران و عوام و سستی باز را یا و تیرگی سوا **فصل بیست و پنج در بیان** دلیل کند بر تفسیر سوا و بخار  
دلیل کند بر سرما در وقت و بارندگی و مکروه بزرگان و بدی حال مسافران دریا و باد  
سر در وقت **فصل بیست و شش در بیان** دلیل کند بر فرو بیتن کار عوام و مکروه بزرگان و بدی حال  
مسافران دریا و باد و سرما در وقت **فصل بیست و هفتم در بیان** دلیل کند بر بخت مسافران و زحمت  
متصرفان و سرما در وقت و فساد طعام و اخبار **فصل بیست و هشتم در بیان** دلیل کند بر یاد و مخالف  
و زشتی رسولان جنت نخل و بیج برده و ایر و نم بود **فصل بیست و نهم در بیان** دلیل کند بر فروماندن  
کار مسافران و در ماندن جاسوسان و بارندگیها و سرما و گرفتار شدن بکاران در  
**فصل بیست و دهم در بیان** دلیل کند بر بیماری در مردم و حیوانات و مکروه بزرگان و ایرنا و بخار گاه  
**فصل بیست و یازدهم در بیان** دلیل کند بر بد حالی مسافران و جاسوسان و فساد زرع و حیوانات و کشتی  
سوا و سرما **فصل بیست و دوازدهم در بیان** دلیل کند بر رفتن باد و مکروه بزرگان و شایع و حکما و بارندگی  
و سرما و سراسر عوام **فصل بیست و سیزدهم در بیان** دلیل کند بر بارندگی و بارندگی در وقت و فساد مسا  
فران دریا و مکروه علما **فصل بیست و چهارم در بیان** دلیل کند بر کشتادگی هوا و گرمی و دست  
بر نیکی راه مسافران و بیج و شری حیوانات **فصل بیست و پنجم در بیان** دلیل کند بر فوت حال عوام و فرج  
بزرگ زادگان و نیکو راه مسافران و رسیدن کاروانها و دواب **فصل بیست و ششم در بیان** دلیل کند  
بر رسیدن اخبار و اجتماع خبر و اعتدال سوا و نوشتن خطا **فصل بیست و هفتم در بیان** دلیل کند بر نیکی  
حال عوام و فرج در بزرگان و جمیع خروجی جوهر آبی و آمدن مسافران دریا **فصل بیست و هشتم در بیان** دلیل کند بر عرش عوام و بیج جوهر کانی و طاعت ملوک و روان شدن نقود **فصل بیست و نهم در بیان** دلیل کند بر عرش عوام و بیج جوهر کانی و طاعت ملوک و روان شدن نقود











و طاعات و نیکی احوال مسافران و عدل و انانیت و اینی و زراعتی و برادران  
کارها و حاجتها با ساقیان میان خلایق و پیش بزرگان **ترتیب و مقابله** دلیل کند  
بر مکرده خاطر ایام و قضاة و عوام اناس و ظهور و غویمای شرعی و انانیت  
حضور شما و ضابطه و مجادله و اندوه توانگران و اشراق و وزیر **ششم**  
**تصدیس و تثبیت قسری با مرتج** دلیل کند بر حرارت و حرکت لشکر با و فرج و مردم  
او باش و اشکار کردن سواری و بکار داشتن انواع سلاح و خلاص مجربان  
**ترتیب و مقابله** دلیل کند بر مکرده عوام و ظلم شکریان و حضور شما زندان و عوام  
و مقصد یکدیگر و بیماری کودکان و بی رویه و متعطله و علایج با دروغ و شقی  
**ثمره چهارم شد برین تثبیت انفس** دلیل کند بر عدل ملوک باریت و عوام خلق عیالی  
بزرگان یا خردان و گرمی سواد و لغوش میان پیران و فرزندان و زنان  
و شوران و روانی کارها و برادران حاجتها و شکست سرما و رونق خلفا **ترتیب**  
**و مقابله** دلیل کند بر غضب ملوک بر رعایا و فقر و سیاست فرسودن و فاش  
کشتن بدیدها مردم و زده و عوام و تغییر سواد و شکست سرما و بودن نهاده  
اعلم **ثمره پنجم شد برین تثبیت قسری با مرتج** دلیل کند بر بسیاری فوج و حرب  
و مردم و سودا و معاینه و برادران نکاحها و نیکی حال اهل حرب و زنان  
و خادمان و مسافران و عوام و اعتدال هوا **ترتیب و مقابله** دلیل کند بر تیزی با  
زار عطر فروشان و مکرده خاطر زنان و فاش کسش خیات زمان و اعتدال  
سواد اعلم **ثمره ششم شد برین تثبیت قسری با مرتج** دلیل کند  
بر تیزی با زار عطر و سیوه و کاعده و علایمان و نوشتن نامهها و فرستادن  
سولان و آمدن خبرها خوش و راست و زنت علایم و احکام بخوم و بسیاری  
برادران پیمان و فرج متصرفان و تجارت و پیران و اهل بازار **ترتیب و مقابله**  
دلیل کند بر کساد و بازارها و اجار دروغ و خیانت رسولان و بسیاری

مجادله میان عوام و اهل بازار و محاسبه و کیلان و متصرفان و طامیر  
شدن خیانتها ایشان و تغییر سواد و نوشتن خطها در نوع اساطیر  
دیگر است که چون امتزاج کوکب و واقع و تسمیه و تابل نند پیر و احوال  
انقالات معلوم گشت وقت باشد که دو کوکب یا سه یا بیشتر با هم یکتر  
شوند یا در شکل نظر باشند از امتزاج باید دادن چنانکه یاد کردیم  
در **ثمره سیم** از شعبه که بشماره اول منسوبست و سخن بر طبیعت ان کوکب باید گفت  
که قوی تر باشد و این شرط پنجم گفته شده است از اینجا ایام ارند و مانع  
و معطلی را بشناسند و نظر با و مقول و رد و این یاد کردیم نگاه دارند  
و از ان میان حکمی سپردن ارند و بدایند که جمیع انقالات و مواضع کوکب  
و حالات هر یک در وقت تقویل سال یا فصل اثر قوی تر کند خاصه که  
در او ماد افستد و مدت ان اثر سال یا فصل بردارند و حکم طالع اجتماع  
و استقبالات همین باشد در اجتماع و استقبال این را همین باشد که در  
سال و فصل گفته شد **اساطیر** دیگر است که در چون از اجتماع پیران  
آید بر کوکب که پیوند و طبیعت ان کوکب که در استقبال رسیده احوال  
بر مزاج ان کوکب که در از تغییر حال سواد و احوال مردم و زرخشا و این منجیب  
نظر ان کوکب بود از سعد و محس و حکم پیران آمدن از استقبال همین بود و  
اجتماع و استقبال این را نگاه دارند و اعلم **شماره سیم در احکام**  
طالع تقویل سال عالم و فصول و احوال نیکی و بدی سال و فصول و عوارض  
که حادث شود و راحت و رنج اصناف خلایق شش شعبه **شماره اول** در احکام  
طالع عالم یا زده **شماره شعبه دوم** در کرانی و از برای چنانکه ده **شماره شعبه سیم**  
در شمار علوی چهارده **شماره شعبه چهارم** در قضا و حریبا و از ده **شماره شعبه پنجم**  
**شماره** در احکام انشا قران و برج قران و **شماره شعبه ششم** در کسوفات و خسوفات



شعبه اول در احکام طالع سال عالم یا نزد **شماره اول در مقصد این**  
 شعبه طرق استخراج درجه طالع سال عالم در سه برجه انشا و ان آوردانند  
 و مانند در ربع عمده بحد ربع یا در دهم مشرق اما هرگاه که طالع سال برج  
 ثانی است اقتدا حکم سه سال بر آن طالع کند و اوضاع کوکب و دیگر دلایل او  
 و اگر برج ذوجیدین بود حکم دو فصل بسیار و تابستان از آن طالع کند و  
 بر تحویل سر نیز آن طالع استخراج کند و حکم دو فصل تیر ماه و زمستان از آن  
 طالع کند و دلایل او و اگر طالع برج نعت است طالع فصل دیگر استخراج  
 باید کرد تا فصلی را علی حد طالع باشد و حکم فصلی از طالع او کند و اگر طالع  
 سال برج ثانی یا ذوجیدین باشد حکم بجز فصل کند بکوترا آید و اگر حکم پانزده  
 روزی کند از طالع اجماع و استعمال کند و انحراف قمر از اجماع یا استعمال  
 یا اتصالات او بکوکب بقیه مودت و عداوت بخاک کوفه شد در پیش و سایر اتصالات  
 علوی را با آن ضم کند و استخراج دست و سه طالع را حکم بر یک طریق بود اما  
 به است که طالع را دو نسبت باشد یکی شهری که طالع باقی او بر دین آورده شد  
 و احکام در آن شهر از آن طالع کند و دوم آنکه بعضی منصف غارت استخراج کند  
 و تقویات کوکب بر طول بود و بر آن احکام نهند و این حکم عام باشد و الله اعلم  
**ثمره دوم در احکام کلیات عالم** احکام شناختن احوال موجود است با اثر خریک  
 اجرام علوی و نشان شدن اجسام سفلی به آن خریک جهت کون و مناد  
 و بنا شناختن این احوال بر دلایل یا شد پس واجب آن کند که بر هر چیزی اول  
 دلیل طلب دارند و در قوت و ضعف و نیکو تا مل کنند و اگر دلایل بیشتر بود  
 استخراج دست بخاک نمودیم و احوال هر یک از اقسام مردم را صورت  
 طالع از آن برج نیکند و صاحب مستولی او و آن کوکب که دلیل آن صفت  
 مردم باشد چنانکه احوال یا دشا را از برج عاشر و صاحب مستولی

از نکرند و اگر طالع روزی بود اشیاء را شریک آن کند و اگر شمس بود قمر  
 را و صاحب سعادت و محنت هر یک احکام نهند و احوال و زنا و زدیگان  
 یا دشا و مال و لشکر او را از برج یا زدهم نکرند و صاحب مستولی او شری  
 و عطارد و مریخ را شریک آن کند و رای و تدبیر و اعتقاد و عدل او از سهم  
 انیاب و صاحب مستولی او نکرند و احوال رعیت را از درجه طالع و صاحب  
 مستولی او و از ماه نکرند و احوال مال و کسب و نغاش را از برج دوم و  
 صاحب او مستولی بر او و از سهم سعاده و صاحب او مستولی بر او از  
 شری و صاحب بت المال نکرند و احوال نکاح و شرکت و خصوصتها و تمت  
 و دعویها از خانه نقیم و صاحب مستولی بروی و زمره و شمس و سهم الزوج  
 و صاحب او نکرند و احوال فرزندان و منج و طریب و اجار و لباسها را  
 از خانه پنجم و صاحب مستولی او نکرند و از سهم الاولاد و صاحب او زمره  
 و عطارد را شریک آن کند و احوال سفر و مسافران و دین و مذیب را از خانه  
 نهم و صاحب مستولی بروی و سهم سفر و صاحب او قمر و عطارد نکرند  
 و احوال ارتفاعات و اطمینان و عمارت و زراعت و عوایق کار را از خانه چهارم و صاحب  
 مستولی بروی و از سهم هر چیز که خوانند و صاحب او زحل و شری نکرند و احوال  
 دواب و قرض و عداوتها از خانه دوازدهم و صاحب مستولی و سهم هر یک و صاحب  
 وی و زحل نکرند و احوال بیماریا و بندگان از خانه ششم و صاحب ششم و مستولی و  
 زحل و عطارد و قمر و سهم هر یک نکرند و احوال دیاد و موت و اندوه و بخت از خانه ششم  
 و دلایل وی و مستولی و زحل نکرند و از سهم خوف و صاحب وی و بختیختر خانه  
 را دلایل وی و فوت وی میکند و نظرها حسن و سعد و بقول و در اعتبار میکنند  
 پس هر کدام خانه را که دلایل او قوی تر بودند و بقوتها ذاتی و عرضی و به دیگر نظر باشند  
 خاصه از او تا حکم بر سعادت آن قوم کند که بدان دلایل منسوب بودند و آنچه مدلول او



باشد از اجناس و اگر بر خلاف این بود حکم بر طرف ضداقت و اگر اقیاب در وقت تحویل قوی حال بود و بیشتر ناظر بودت دلیل عدلی یا دلی بود و امانت رانصاف و عدل و نیکی احوال قرآن و اگر نظر عداوت بود عدل و انصاف او نماید اما موجود نباشد و اگر بر محل ناظر بود نمودت ظلم کند در صورت عدل و اگر ناظر عداوت بود ظلم و جور صریح باشد و چون طالع شبی باشد و آبی قر باشد حکم او مبین بود اما اگر کمره از شش و اگر بر سهم الغیب سعد مستولی باشد راییقا یا دشام صواب بود و نظر بر عدل و مرحمت دارد و خیرات و اگر حسن مستولی افتد حکم بر ضد بود و اگر زحل نیکو حال بود گشت و زرع بسیار شود و اگر شش قوی حال بود بر عکس این باشد قیاس کو ایک دیگر مبین است با مشروبات سر یک است ازین کو ایک هر کدام که روی بخانه شرف خود دارد یا در شرف خود بود ان فوتم را کار بالا کسره و اگر بخانه یا خطوط دیگر چنین اتفاق افتد سعادت و شایب ان رسد اما اگر روی ان خانها نیکو جایا بد دارد یا در ان جاها دلیل افتادن بود از سعادت شایب جایگاه است محض میان دو نیز زیان کم کند مگر متصل بود که بد باشد و نیز بیان و محض دلیل امور نهبان بود است برج است انصراف و انقال هر کو یکی را از صعود و محض حکم مبین باشد و این سه حالات را در وقت تحویل سال یا فصل اعتبار کند که اثران عظیم تر باشد و بدت او بدید تر و او اعلم **فصل پنجم در حرکات و سکنات هر کاه که کو یکی را جمع شود دلیل** حیرت باشد و شیمانی و فزه مانند کارها و رایبا خطا و کم ثباتی در مشروبات او اما محرق بودن دلیل بیماری باشد و موت و نیکت و اندوه در مشروبات او و نیز رقت **اگر شایب طالع سال** یا فصل باشد و قوت حال یا دشام بود و اگر در خانه نظم بود سفری کند یا دشام و اگر در خانه چهارم بود ساکن باشد در ملک خود و اگر در خانها ساکن بود از رعیت دور افتد و مرخا راییقاس مبین است و اگر طالع

شبی باشد حکم قریب چنین بود **فصل ششم** اگر صاحب طالع در طالع بود قوت حال مردم باشد و اگر رایج بود و مقبول مردم در ان شهر بد لحوشی باشد و اگر امانت قبول بودی رضا باشد و اگر در منعم بود مردم بگریزند از خضقان و اگر در عاشر بود و طلب صحت یا دشام و اکابر باشند و جتن جاه و حرمت و اگر در ششم بود خائف باشند و نیکتنباشند و اگر در ششم بود بیماریها حادث شود و همچنین قیاس خانها دیگر مبین است **فصل هفتم** اگر صاحب دوم در عاشر بود یا حادی عشر مال و معاش مردم سلطان باز کرده و اگر خانها سعدان بود یا سعاد باشد لطف از رعیت خواهند و اگر خانها محض بود یا کو یک محض باشد بیعت بستاند مال و معاش بزبان برند **فصل هشتم** اگر صاحب نهم بعالی طالع پیوند و نظر مودت مردم منعکس برضا و دلخوشی و اگر نظر عداوت بود سفرها و مزوری افتد و اگر صاحب طالع بعاج هم پیوند و نظر مودت مردم مایل شوند سفر و اگر نظر عداوت بود بگریزند اما اگر ان کو یک زحل بود از شدت و محط و شک بگریزند و اگر مرجع بود از شدت و خواست و دزدی و فدا ایستی بگریزند و اگر کو یک سعدان باشد سفرها با راحت بود و با خرومق و بقا مایه تر که روند خاصه که نظر نیز سعد بود و همچنین اگر صاحب طالع بطالع یحسم پیوند مردم طلب فرزند دارند و اگر نظر مودت بود فرزند ان نیک زانند و بزیزند و اگر صاحب یحسم بعالی طالع پیوند حکم مبین باشد و اگر از او تا پیوند دلیل بیماری توالد و تناسل باشد خاصه که کو یک نیکو حال باشند و در بروج بسیار فرزند و اگر بر خلاف این بود حکم بر ضد نباشد و حکم طری و لباس و اخبار مبین بود **فصل نهم** سلاطین صاحب ششم بود دلیل کند سلاطین مردم بود و اگر ان خانه محض باشد یا محض شده بود بیماریها بدید آید از مزاج کو یک محض یا محض کند ریس اگر شش و عطارد و ماه در صورت طالع نیکو حال بود خاصه عطارد و در او آید شسته خاصه در عاشر یا ان غلج بگریزند **فصل دهم** اگر صاحب ثامن محرق



بود یا در نظر نشان افتاده باشد موثرا بود خاصه که صاحب سادس ناظر  
 بود بد و بنظر عداوت و صاحب طالع و قمر بر و بد حال بونه مر کوکب که صاحب  
 نشان بود و مخوس یا محترق شوند موت از طبیعت ان کوکب حادث شود اگر  
 ان کوکب زحل بود موت از تنگی و قحط و ظلم باشد و بیماریا منتقم و در گوش و از  
 بر زحل منسوبست و اگر مریخ بود قتلها بود و بیماریا خون و طاعت و ایمنی مریخ  
 منسوبست اما اگر برج ثامن خانه زمره بود بیشتر مرکز زمان بود و حیوانات  
 و اگر خانه عطارد مرکز کوز کان بود و طبقات عطارد قیاس بر برج دیگر نیست  
 و اما اگر برج حمل باشد بیماریا در دسر و دماغ او باشد و در کوسقند ان بود  
 و بران و اگر ثور باشد بیماریا در دکلو باشد و اطراف او در کاوش و اگر در  
 جوزا بود بیماریا در بغل باشد و دستها و باقی بر برج رایت قیاس مینماید **نهم**  
**در صورت طالع مر کوکب** کو بوقشاذاتی و عرض اراسته بود حکم سه سال یا  
 فصل از طبیعت او گشت و اگر پیشتر کوکب نیکو حال بونه احوال عالم در ان سال یا فصل  
 سه بر سعادت بود و ایستی و تن درستی و فراخی و بسیاری کس مال و معاش و نیک  
 ارتفاعات و میوه و داد و عدل و ساز کاری و خلایق و نواله و تسلسل و بودن  
 و نزد ان مقبل و افتادن سفایا و خیر و اگر احوال کوکب بر ضد این بود حکم بر عکس  
 افتد **نهم یازدهم** اثراتصالات نیکو در اوقات است و ارام عالم عظیم تر بود  
 از ان جهت که مقوی ان دلائل شود پس در افراید راحت و فراغت و دلخوشی  
 یا دشمنان و خلایق و اثراتصالات بد در وقت خوف و تشویش یا تر قوی تر  
 و ظاهر تر بود و گفته را عام کرده اند چنانکه در پیش ذکر رفقات و ایه اعلم و احکم  
**شعبه دوم در احکام در احوال** و از انانی چیز داده امار **نهم**  
**در مقدمه** پیوسته کرانی و تنگی از زحل بود و اثر سرد و بوقت قران طاهر تر  
 بود **نهم** بکنده بجا طالع اجتماع با استقبال مقدم بر تحویل سال

یا فصل

یا فصل و بطالع و قمر و اگر این سه دلیل مسعود بود و مر کوکب بجای نگاه نیکو افتاد  
 باشد و زاید باشد در سیر و مساعد در افلاک خود نر خرا کرانی کند و اگر این لایل  
 یکو کبی ناظر بونه که در وسط اسباب باشد کار قوی تر بود و اگر احوال دلائل بر  
 خلاف این باشد نر خرا ارزان کرد **نهم** در صورت طالع مر کوکب که بوقشاذاتی  
 ذاتی قوی تر بود و مشروبات او قیت گیرد ان برج که کوکب در وی بود **نهم**  
 اگر مستولی بر هر اجتماع یا استقبال مقدم بطالع سال یا فصل در ثبات بود یا متح  
 و یا مقبول باشد ان مشرب بد و بود ارزان کرد **نهم** اگر مشتری را در  
 طالع مقدم بر تحویل خطی بود و صاحب طالع بیشتر یا ناظر باشد یا بر مرد و صاحب  
 ثانی نظر دارد بطالع یا بجا طالع در ان سال یا فصل فراخی یا شد خاصه که صاحب  
 سعد بود یا سعد شده باشد و اما اگر بنا بر تجربه افتاد که مشتری چون راجع شد طعام  
 نیافت گشت و چون ستقیم شد فراخی بدید آمد خاصه در بر و جی ارض **نهم**  
 اگر قمر از اجتماع بیرون آید یا از استقبال و بر زحل پیوندد و بر زحل مساعد در فلک  
 نر و بیرون بعد از استقانت باشد دلیل کند کرانی و اگر عطارد با زحل بود  
 یا ناظر موکد تر بود و ان چیز که کران شود از مشروبات زحل بود و موضع او با عطارد  
 و موضع او **نهم** صاحب ثانی اگر در سیر زیادت بود و مساعد در افلاک  
 خود و در یکی از او تاد این غدارا شاید کران شود **نهم** زحل چون در سیر  
 بود و او هفتم یا دهم از طالع سال یا فصل کرانها خوردنی و اگر زحل در میران بود  
 قوی تر باشد و بیشتر طلب کند **نهم** اگر صاحب طالع در و تدی بود و مساعد  
 در افلاک و زاید در سیر و عدد و حساب دلیل کند بر کرانی نر خرا اما بوقت بدید ان  
 کرانی را بداند در سال چنانکه اگر کوکب دلیل در طالع بود اول سال کرانی کند  
 یعنی در بیمار و اگر در وسط اسباب بود در تابستان کرانی کند و اگر در سابع بود در تیرما  
 و اگر در رابع بود در تابستان و اگر در یایل الوته بود اندک تفاوت کند **نهم**



قوت دلیل از مسود بود و سیر بودن در او تا دلیل غریزی باشد و بودن او در  
خانه خود دلیل طلب باشد و همین سبب است که چون زحل میزان رسد طلب معاش  
کند از خوف قحط و گران شود که صاعدات در فلک خارج مرکز و مرائه وقتی کراتی  
بکمال رسد که زاید بود در مسیر اما ضعف دلیل که از نایط شدن باشد و نقصان در سیر  
و بودن او در زایل الوته یا ساقط دلیل از زانی و خواری بود و بودن او در وبال یا  
سقوط دلیل کم التفاتی مردم باشد **ششم در احوال انوار**  
علوی چهارده انوار **فصل اول در مقدمه** دلیل باد و بادهای اند و شش سر  
و عطارد و دلیل باران و اینها بروج آبی و اسد و دلو و زمره و عطارد و قمرین اگر  
بوقت تحویل این کوکب در ان برجها باشد در ان سال یا فصل باد و زرد بسیار  
خاصه از جهت عرض کوکب و بارانها بادهای خاصه که قمر زائده انور بود پس  
اگر مریخ باد لایل باد بود یا سخت تر باشد و با سرخیها بود و اگر زحل بود یا دما  
خواب گشته باشد و سرد و اگر زمره باد یا خوش و زرد مستدل باشد که خشک بود  
و با نم و حکم قمر بخین بود و اگر زحل باد سیلها باران بود باران آید و سرد شود و بچه  
باران بود و اگر مشتری باشد بارانها با تنوع بود و بزرگ و مساو معتدل بود و باد دما  
خوش جبهه و اگر مریخ باشد بخار یا خیزد و رعد و برق باشد و مریخ در بروج بادی  
و آبی و نقصان اینها بود و در تابستان عموها وزد و اگر عطارد انجامد باران باشد  
و رعد و برق در وقت **فصل دوم** فتح ابواب است که کوکب بهم نیکه که خانها  
شان در مقامه مدیکه بود پس اگر فتح ابواب از عطارد و مشتری بود و باد دما و  
خوش و نرم و اگر یکی از اینها در بروج آبی بود یا دما و باران باشد و اگر در بروج خاکی  
بود باد و سرد باشد و اگر در بروج آتشی بود یا برشان باشد و باد گرم و تاریکی  
و کرمشکی مساویست و وقت اسد اگر قمر از زمره مسصرف شود و مریخ پونده تغییر هوا  
بود بهمان نیت که گفته شد از باد و نم و تغییر هوا و مساویست بروج اسد اگر قمر از آفتاب

مسصرف شود و بزحل پونده سرما بود و تغییر هوا اگر یکی در بروج آبی  
بود بارندگی باشد و در بروج بادی باد و در خاکی در بیش گفته شد و اگر زحل  
در بروج بادی بود یا دما سخت تر جبهه و اگر در بروج آتشی بود که تری باشد و اگر  
در بروج بادی بود یا دمای گرم رود و اگر بروج آبی بود ابرها و بخارها و زرد و شلای  
شود و اگر در بروج خاکی بود سرما بکشد و در تابستان باعتدال شود اسد  
اگر قمر در بروج آبی بود سیلها آید و در بروج خاکی سرما خشک در وقت و در بروج بادی  
باد و در بروج آتشی تاریکی و این همه احوال بحسب وقت و زمان و اوان هر چیزی از آن  
و باران و سرما و گرما است پیوسته قمر بزحل بمقران در بروج آتشی دلیل تاریکی بود  
و در بروج خاکی دلیل سرما بود و در بروج بادی باد و در بروج آبی باران بود و  
سردی اسد لایل و یک درین میان افتد در مدلول زیادت گشت مناسب طبع  
خود اگر فتح ابواب نزدیک اجتماع یا استقبال افتد یا نزدیک مریخ قمر یا شمس که از هر کس  
خواست دلیل تغییر هوا بود و بارندگی بسیار خاصه که ان کوکب یکی صاحب طالع  
اجتماع یا استقبال بود طالع مریخ ایلی بادی باشد و اگر بروج خاکی سرما سخت تر  
باشد و اگر ان کوکب راجع بود تغییر هوا و بارندگی بغایت بود اما عطارد چون در  
برجی بسیار مانده که یا که بود ابرها انگیزد و علتها در سوا قمر زاید قمری آبها دلیلت  
چون زاید بود در مسیر و نزدیک بود با اجتماع و با استقبال و صاعد بود در فلک  
اوج خود و ان از پس تر بیع اول بود با اقبال و مقابله و از پس تر بیع ثانی با اجتماع  
چون احوال قمر از نزدیک تحویل سال یا فصل اتفاق افتد و قمر میان وسط السما بود  
و یا در ربعی که مقابل اوست دلیل اینها بسیار بود در ان سال یا فصل و اگر کوکب جمع  
شوند در بروج آبی باران بسیار آید و اینها فراوان بود خاصه در حوت بوقت و در  
بروج بادی دلیل باد یا مخالف شونده چون زمره مغربی بود در وقت باران و در  
بروج آبی دلیل باران بسیار بود **فصل سوم** صاحب طالع سال یا فصل یا اجتماع



با استقبال چون از کوب باران بود و کراک دیگر از بروج آبی بر دناظر بونه دلیل  
بارانها بسیار بود در وقت خاصه که طالع برج آبی بود پس اگر آن کوب بر بوسه  
باشد و بارانها نیز و اگر زمره باشد و ابرها سیاه بر آید و تاریکی شود و بارندگی یا ندانند  
و اگر عطارد باشد و برق پیشتر باشد و تاریکی و بارندگی کم بود و اگر زحل بود  
باران نیزه باشد و استه و اگر مشتری بود تغییر هوا بود و بخارها و گرمی و بارندگی نرم  
**نهم چهارم** عطارد چون از برجی برجی نقل کند هوا تغییر شود مناسب وقت  
و برج اگر کرم و سرما و باد و نم اما کوب را اثری بود در وقت تحولی بدرجی و گکن  
اثر عطارد ظاهر تر بود چون در وقت تحولی سال زمره و عطارد و قمر در حوت باشد  
دلیل اینها و بارانها بسیار بود در آن سال و بهار و سردی هوا باشد **نهم پنجم**  
پوست قر بازمره از خاتمه عطارد ابرها و بارانها باشد و اگر عطارد یا زمره  
بود یا ناظر سخت تر باشد **نهم ششم** اتصال عطارد با زحل یا زمره یا زحل  
و دلیل سرما بود و بارندگی و در مدد و برق در شکام و در میزان دلیل شکست  
کرم بود و از تغییر هوا تاریکی خالی نباشد **نهم هفتم** اگر زمره تابستان مشرق بود  
کرم بکشد و ابرها بر آید و بارندگی بود و اگر نزدیک تحولی اقاب بجدی زمره مشرق  
بود خاصه در غایت تشریف بود درستان سرد بود و بارندگی و در مدد و اگر در  
فصل تیر ماه مشرقی بود و در مدد و در مدد و نم باشد مگر روند باشد با حراق  
که اثر کم کند و اگر نزدیک اقاب بر طالع برج در خد تشریف بود کرم قوی  
بود و علامات شب افتد و اگر بوقت تحولی اقاب بجدی در حوالی اقاب بود مشرقی  
یا مغربی از سرما شکند **نهم هشتم** زحل در بروج آبی دلیل خشکی سال و نقصان  
چشمها و در دما بود و گذشت تابستان با اعتدال پس اگر برج در بروج آبی بود دلیل  
خشکی سال بود در بروج آبی در تابستان و دلیل سرما باشد و در زمستان  
دلیل شکست سرما باشد و در بروج آبی حکم همین بود اما کمتر در بروج خاک دلیل

لای

شکست سرما بود در وقت سرما و خشکی در تابستان دلیل شکست کرم **نهم نهم**  
**نهم** نظر اقاب یا مشتری یا مریخ دلیل کرم بود خاصه از بروج آبی یا بادی شکست  
سرما بود و نظر مریخ یا مشتری یا قمر این دو کوب حکم همین دارد **نهم دهم** اگر بوقت  
تحویل سال یا فصل شتری یا قمر این دو کوب و زحل محرم یا مرم باشد در بروج  
سواهی یا باجمد و در بروج خاک سرما بود و در بروج آبی سرما بود و بارندگی در  
بروج آبی شکست سرما بود که در وقت سوا و کزشتکی در تابستان کرم با اعتدال  
**نهم یازدهم** زحل در رابع طالع سال یا فصل یا قتل یا استقبال دلیل خوف  
و زلزله باشد خاصه که در بروج خاک بود و اگر عطارد یا قمر یا او بود یا ناظر  
بود بنظر نحس سخت تر بود احتراق زحل در بروج خاک و قمران تحبیب بود حکم  
همین دارد **نهم دوازدهم** مریخ در عاشر طالع نمودن استه با بود در موا خاصه که  
ان ناری آتشی بود منحوس شده باشد و اگر عطارد یا قمر اینجا بود یا ناظر بنظر  
عداوت سخت تر باشد و ذو ذوالیه بید آید و ذو ذین و چون یکی ازین علامات  
پدید آید و جرم شمس سیاه لون یا سرخ نماید اثر قمر زود تر و قوی تر بود پس  
اگر ذو ذوالیه از طرف مشرق بید آید فتنه و شورش از آن طرف ظاهر شود و زو  
تر در آن جهت اثر عظیم کند و حکم جهت دیگر همین باشد اما گفته اند چون  
ذو ذین در مغرب ظاهر شود اثر او دیر تر بید آید از مریخ که دم او بود آن  
جهت خراب گردد و لشکر نایکانه از آن طرف در آید و پاشا و اکابر و سرداران  
ولایت را بکشتارند و بقتل آیند و اینها در آن ولایت نقصان کند و مخط شود و موا  
کرد و بیماریها صعب بید آید و وبا افتد و مرگ و مفاجاة و ذبیحا و جاستها  
اشکارا شود و حربها افتد چنانکه در پیش ذکر رفت است **نهم پانزدهم** اگر زحل  
باید دانست در ف و علامه در آن اقلیم و بلیه ناحیه ظاهر تر بود که برست او که در  
یا او را بکشد و در شد که منسوب بود به آن برج که دوی طالع شده باشد و شکست



او یا در عاشران شهر است آن بزرگ که تره بطلمیوس را شرح کرده است غیره و لانا  
 نصرالدین رحمة الله حکایت میکند در اخ کتاب که وقتی که دود و باد نموده در مهر وقت  
 یکساعت بداشت سلطان محمد بقتل رفت رود نیل خشک گشت و لشکر با یکانه در آمدند  
 و بناقت فساد میکند از دود و باد و حرب و خیانتها اما آنچه ما دیدیم آن بود  
 که در پیست و منعم رمضان سه اشین و ستین و ستایه بحریه و دود و باد بدید آمد  
 در مشرق از مطلع اسد در صبح آفتاب در او سطر اسد و درین شب کسوف بود  
 تحت الارض قریب یازده اصبع و بزرگی دود و باد مقدار سر آدمی و از وی  
 دودی سر بیالای کرد بخانی نمود که میسوزد و بیالامیر و وی کسوف و تلکاشی  
 میسوزد و او بر زمان پت و بلاد مشرق و ترکستان و قس و کاشغر و دزغانه  
 و ماورالنهر و خراسان بگشت و در شب خود ترمی نمود و از طرف جنوب بگشت  
 غارب گشت پیت و دوم ذوالحجه و مدته مکت اوشتاد و پنج روز بود چون در اسد  
 پیدا شد بود از او ان بود که در مشرق خلافت و حرمها افتاد و قوتی گشت  
 و باد دشمنان را بگت رسید و هلاک شدند و قتل و دود و باد و بیماریا بدید شد و جان شد  
 که گفتند که کیام در آن زمین نمی روید از خشکی و اینها دشمنان زنده ماندند  
 از آن مقام روی ترکستان نناده کریمه و زدی و خیانت اشکارا شد و اسما  
 در نده آمد و شفقت مادر و فرزندان برخواست و اایمن و دودی و ظلم پیدا گشت  
 و لشکر با یکانه آمده و ماورالنهر خرابی میکردند و ملوک و اکابر بقتل می آمدند  
 و تو انکه ان در ویش شدند و هر سال و باد و قتل و قتل در خراسان ان اثر کرد که ان  
 از جیحون گذر کرد و شره غارت کرد و قتل و اسیر پروان آورد و حربا قوی رفت  
 و شکسته و نو سید باز گشت و ماورالنهر رسید بعلت اکل و فاج باطل شد و بعد از  
 سال لشکر از خراسان در آمده و قتل عظیم کرده و باقی خلافت را بطرف جیحون  
 روان کردند و بعد از ان غارت بزرگ کرده سیزده کت اللهم احفظن من ابلیس



**ترجمه چهارم** در تفسیر حال هوا برب قریب و بعد کوکب از آفتاب چون قمر اجتماع  
 پروان اید تا برج آفتاب ترسد تری کند و از ترنج تا استقبال گرمی کند و از اینجا  
 تا ترنج و دیگر خشک کند و از ترنج دوم تا اجتماع سردی کند اما قمر از اجتماع  
 استقبال زاید النور است و از استقبال تا اجتماع با نفا نور و قول دیگر است که  
 قمر از ترنج اول زاید النور است تا ترنج ثانی و از اینجا ناقص النور است تا ترنج اول  
 جهت آنکه نور و ظلمت بوقت مرد و ترنج در جرم او مساوی است و چون از ترنج اول  
 بگذرد نور غلبه شود بر ظلمت تا ترنج ثانی و از اینجا ظلمت غلبه شود تا ترنج اول اما  
 که کوکب علوی چون از اقراق پروان باشد تا بقام اول تری کند و از اینجا تا بقام  
 شمس گرمی کند و از اینجا تا بقام ثانی خشکی کند و از اینجا تا اقراق سردی کند مثل قمر  
 است از مرد و عطارد تا بقام اول تری کند و چون راجع شوند باز با اقراق در  
 رجعت گرمی کند و از اقراق تا بار مستقیم شوند خشکی کنند و از اینجا تا بار  
 سردی کند اما کوکبی که دیل سردی بود و دیگری دیل گرمی و دیگری دیل تری  
 و دیگری دیل خشکی حالها مختلف در سوابد آیه بحب قوت و ضعف هر کوکبی و اشراج  
 ایشان پس در آن وقت احتیاط باید کردن و احکام مناسب امتزاجات کوکب کردن  
 و تقرب کردن قوت هر یکی را از دیگری تا احکام صواب رود و حکام باید داشت سوا  
 نایت را چنانکه در دنیا جایا و کردیم و از ترنج کوکب را چنانکه گفته ایم و فصول سال را  
**ترجمه چهارم** در تفسیر حال هوا بر وجه طبعی اگر هوا صافی باشد وقت طلوع و غروب شمس  
 و دایره نماید کرد او بد لونی و رنگ او بر حق زنده یا در شمس او سیدی نماید یا کرد او دایره  
 باشد دیل بارندگی بود و سردی هوا بود اما پیش از اجتماع یا استقبال به  
 روز بنگرند در موضع قمر و همان صفتها که در شمس گفته شد در قمر طلب دارند اگر مو  
 جود حکم همان بود که در شمس گفته ایم و اگر کرد او دایره نماید چنانکه حرکت میکند و یا  
 جسد اثر او قوی تر باشد اما اگر کوکب ثانی از آنجا باشد بزرگتر نماید دیل ایما





باشد و بارندگی و اگر آتشها در ازینند که انرا شنب خوانند دلیل بادا بود از ان جهت  
 که او بود و دو اگر از جهت بیست بادا مصطط جند و بی ترتیب است انون  
 فوس و قوق در مغرب بوقت که مواصافی بود و دلیل سرما باشد و اگر مواصافی نبود  
 دلیل متعابوا باشد در مشرق دلیل سرما بود **شعبه چهارم در احوال**  
 فتن و حروب و دوازده **فصل اول** در دلایل حروب از وجه کلیات دلیل  
 فتنه و حروب مرتخت و زحل و عطارد و انصال بحس میان این دلایل و موضع  
 مریخ و زحل و دو سهم حوب اما اشیاب دلیل پادشاه است و مشتری دلیل مدعی و خارجی  
 و زهره دلیل مصالحه و قمر دلیل رسول پس اگر وقت قران میان این دلایل نظر بادا  
 بد افتاده باشد در مدت ان قران حربهها و قتلها افتد پس اگر مشتری متعلق بوده  
 باشد در قران مدعی و خارجی را وجود باشد و اگر مریخ وقت تحویل سال قران یزنان  
 قران در خانها مشتری باشد مدعی و خارجی را لشکر جمع آیند است وقت قران پدید  
 آمدن این احوال آگاه بود که انشا طالع قران یا انشا برج قران یکی از دو خانه  
 مشتری رسد پس اگر مریخ در برج انشا طالع سال بود رعیت و عوام یار مدعی و خا  
 رجی باشد و اگر مریخ بیشتر یا طهر باشد بوقت بیشتر کند و اگر مشتری در خانه طالع  
 سال بود خارجی تحت مملکت رسد و اگر بد یکر خانها بود بوقت نیاید و اگر در خانه نهم  
 بود بیکر نبرد و اگر در وازدم بود در مانه و بیکر بدش و اگر در ششم بود باطل  
 کرده و اما اگر مریخ در وقت قران در خانه زحل بود یا باشد مدعی و خارجی را  
 زود باطل کند مگر در جدی که اندک وقت یا بد است و در وقت خروج مدعی اگر  
 زهره نیکو حال بود صلح رود و چیز باشد و اگر زهره و قمر نیکو حال بود رسول  
 فایده دید و اگر بد حال بود سبب فساد شونده **فصل دوم** در دلایل حویات  
 ترس و متعابله مریخ و زحل در وقت تحویل سال و فصل دلیل حرب باشد در ان  
 سال یا فصل و اثر ترس و کز باشد و این احوال و بقی به پدید آید که تیسیر مریخ بر زحل

۵۰

رسد یا شعلع ترسج یا بقایه او یا وندی از او تا طلوع هر روز بخا و دقیقه  
 و پشت ثانیه شد حرکت وسط اقیاب بر توانی و بدتر ان بود که بعد میان مریخ  
 و زحل همان قدر بود که میان وندی نحسی یا شعلع نحس بر توانی پس اگر خان بکند  
 بدان مدت که تیسیر مریخ بر زحل رسد سببیران و تدبیر بدان نحس رسیده باشد شعلع  
 نحس پس فساد و شر درین وقت ظاهر تر باشد و اثر قران نحسی زود و تر شود  
 و دیر تر دارد خاصه در اول سال یا فصل قتلها و حربها آیکند و شیخون رود و قتلها  
 در زمان و اگر در وندی بود و ان وندی برج منقلب باشد سخت تر باشد خاصه که  
 روزه بود مریخ شعلع و بدتر انگاه بود که این اتفاق در انشا برج قران **فصل**  
 مریخ تحت الشعلع در ابتدا سال یا فصل قتلها و حربها آیکند و شیخون رود و  
 قتلها در زمان و اگر در وندی بود و ان وندی برج منقلب باشد سخت تر باشد  
 خاصه که روزه بود مریخ شعلع و بدتر انگاه بود که این اتفاق در انشا برج  
 قران **فصل چهارم** اگر مریخ بترسج اشیاب بود بوقت تحویل سال یا فصل قوی  
 یا پادشاه خلاف کند و عداوت اندیشند و اگر بقایه اشیاب بود دشمنی و مخا  
 لغت اشکارا و قتلها و حربها افتد خاصه که در برج منقلب باشد و سرانیه درین  
 وقت مریخ رابع بود پس اگر متعابله اشیاب از حمل باشد و مریخ در میزان بود مخا  
 لغات بدی کنند و فرای جایها بود پس بیکر متعابله اشیاب و در حروف باشند  
 و دشمنان شوند و بیکر نبرد یا مراجعت کند در وقت استقامت مریخ است اگر  
 مریخ سالخدا بود بر انشا برج قران یا خداوند طالع سال بود دشمنان را  
 نیز کند بر پادشاه خاصه در موقع بد بود و دیر کرد است و حربها آیکند پس  
 اگر مریخ بترسج اشیاب از برج آتشی نکرده دشمنان پادشاه از قبل مشرق  
 بیرون آیند و بد جهت دیگر را همین حکم باشد و اگر مریخ بترسج خداوند خانه  
 اشیاب بود قیاس جنی داند و مریخ را از خانها غریب سبب خانه بدتر از حور انشا



چون از وبال پیرونی آید و در روی کند و در روی بیبوط دارد و سبب خفا  
از خانها عزیز بتر از قوس نیست که از خانه پیرونی آید و روی مشرق دارد  
و فی الجمله است که ضعف مرغ در ابتدا سال و فصل از رطل دلیل قتلها و قتل  
و قتل بود **نهم** چون مرغ بوقت تخیل سال یا فصل بهم اسعاده یا بهم  
الغیب نکرد بعد از دین در دیوار خاتمه بود و کتبی و راه زدن و قتل و جرب  
و اگر زحل بود بجای مرغ و بافتن و شک و خوارت و ظلم **نهم** در ابتدا سال  
و فصل نکرد در برج انتها طالع و ادب یا دشا یا انتها عشر و یا انتها طالع  
جلوس او هر کدام که موجود بود و مرغ در دزدی باشد از آن طالع خاصه در  
عاشر دلیل قتل و اضطراب بود در احوال یا دشا و بدتران بود که آن وقت  
موافق او تا د طالع سال افتاده باشد **نهم** اگر مرغ در وقت حرب  
در ربع مشرق بود از طالع یا دشا طفر او را باشد و اگر بر جبهه مشرقی بود  
از طالع یا دشا طفر و اگر مشرق را و سه جهت را حکم همین است و اگر جبهه مشرق  
ضعیف بود او را پس پشت دارد و این قول ابو معشر است اما ابو نصری  
منطری که از اصحاب احکام است میگوید که مرغ از ده درجه ثور تا ده درجه اسد  
مشرق بود و از اینجا تا ده درجه عقرب جنوبی بود و از اینجا تا ده درجه دلو  
مغربی و از اینجا تا ده درجه ثور شمالی بود پس مرغ در ربعی از این ارباع  
طفر لشکران طرف را بود و این قول از اسرار هر مسمی می شنوند و ابو الحامد  
غزنوی در کفایه آورده است **نهم** اگر مرغ دلیل قتل و حرب خواهد  
گشت در اول سال یا فصل سعدی بوی نکرد خاصه بنظر مودت قتلها بقوت بود  
اما بفعل نیاید و اگر بفعل آید بالا نگیرد و اگر آن سعد بقول باشد قوت  
دارد مانع از طبیعت سعد بود و موقع او اگر سیر مرغ در خانهای سعدی  
چون آن سعد راجع کردد منفذ آن از فساد بازمانده اما طاهر شود بدی ایشان

و اگر متعین مانده ظاهر نشود و اگر شود بجای نرسد **نهم** در استخراج هم  
دو سیم است که دلیل حرب اند یکی را بر روز و شب از درجه اقیاب بگیرند  
تا درجه مقم و از طالع بیفتند و دوم را بر روز و شب از درجه جرج بگیرند  
تا قمر و از موقع عیش بچکند پس اگر صبیح یا یکی از این دو سیم بود  
بود یا نکرد بنظر عداوت قتل و حرب ظاهر شود خاصه در دزدی بود و آن  
و تدبیر استی باشد **نهم** انتقال عیش یا مرغ مودت از خطوط سعدان  
نصرت باشد و راستی مستوفیان **نهم** یا **نهم** قوت ذاتی مستولی به  
هم اسعاده و هم این دلیل شد درستی ملوک و خلائق باشد و قمر  
بار اس در وسط السما زیادت دوت و ملک یا دشا بود خاصه که قمر مقبول  
باشد و فرزندان ازین سال مقبول زایند و یا دوت و اقیاب در وسط  
اسما دلیل طفر ملوک بود بر اعدا خاصه که در خطر مشتری باشد **نهم** و **نهم**  
قمر چون اجتماع یا استقبال مقدم باشد و اگر بعدی پیوندد دلیل  
بیزد سعادت و شد درستی خلائق باشد خاصه که نظر مودت مقبول بود  
و اگر نحسی پیوندد حکم بر ضد این باشد در آن سال یا فصل اما این  
عمل در هر اجتماع و استقبال نگاه دارند و حکم بر پایه روز از طبیعت  
آن کوکب کنند و سعادت و بخیرت نظر قمر یا او چنانکه مذکور است در پیش  
است پیوستن قمر با عطارد و قمر که از اقیاب مشرق شود بهر نظر که شد  
و دلیل را حیف باشد و اجبارید و کساد بازاد اما خاصه که نظر عطارد نحس باشد  
اما اگر قمر از نحس مشرق شود بعطارد پیوندد و دلیل شدت بود در  
خلائق و تفاوت زرخا خاصه که نظر نحس بود اما اگر از سعدی مشرق  
شود و بعطارد پیوندد دلیل اجبار خوش بود و قمری باز از ما و شرح  
عوام و اندانی زرخا و دلخوشی مردم شیعه **نهم** در احکام



آنها طلوع قران و بروج قران و دلایل دیگر **ثمره اول در دلایل**  
کلی دلایل قران اصلت و دلایل سال فرع او و دلایل مصول فرع سال  
و دلایل اجتماعات و انتقالات فرع مصول و معظم ترین دلایل در احکام  
سال عالم آتشی بروج قرانست و صاحب او سالخداست و صاحب دوران  
جنت که طلوع قران و بروج قران و دیگر دلایل بروج و عده کرده باشند در  
وقت قران آن چیز در قوت بود چون نوبت بدان دلیل رسد آن چیز از  
قوت بفعول آید و شکام موجود شدن آن مواعید است که آتشی بروج قران  
یا طلوع بوضع آن چیز رسد و دلایل دیگر بختی پس واجب آن باشد که هر  
سال نگاه کنند در آتشیات و سال خدا و بعد از آن بوجوب دوران کوکب  
سنت کانه و احکام کلیات سال ازین دلایل کنند و ازین قران اصغری خوانیم  
که حکم بیت سال از وی باشد چون این مقدمه معلوم شد در اول سال بروج  
آنها معلوم کنند از بروج قران که بروی اعتماد پیش است و سال خدا و صاحب  
و دوران اگر سال خدا کوکب مستغنی اتفاق افتد یا مستولی بر فقر و قران  
یا صاحب دور دلیل قوت حال پادشاه بود و اکابر و خداوندان دولت  
مضا عتق شود سعادت پادشاه و عالمیان خاصه که سعدان بسیار بروج  
آتشی یا صاحب دور که مستغنی شتری بود و باشد یا مستولی صاحب دور  
یا آتشی بروج قران رسیده بود **اما** اگر زحل مستغنی بود و باشد و درین  
وقت مریخ بدو نکرده فساد و طمانه شود از مقابل و محاربه خاصه که نظر عدو  
بود و شکی بدید آید و اندوه خلایق و شدت پادشاه **اما** اگر در وقت  
قران قوی بود و باشد و درین سال ضعیف بود نقصان حال صاحب  
دوران بود و آنچه بدو منسوب بودند بد کرد **اما** اگر در آن وقت ضعیف  
بود و باشد و درین وقت قوی بود احوال پادشاه و خداوند جاه بالا

بالا بکشد و فراخی بود خاصه که آتشی باصل و رسیده باشد و اگر سعدان  
ناظر بودند کار قوی تر بود **اما** اگر این دلایل در قران وسطی نگاه  
دارند حکم بین طریق بود اما قوی تر باشد و قیاس در قران دیگر نیست  
**ثمره دوم در دلایل** جزئیات چون آتشی طلوع قران یا بروج قران بزم  
رسد صاحب دوران کوکب بود که فلک او تحت فلک صاحب طلوع قران  
یا بروج قران بود و سال سیم آن کوکب که فلک او تحت این دیگر باشد قیاس  
سمیت ممالک ششم صاحب دور باز کوکب اول شود پس اگر بروج آتشی دوم  
بروج قران باشد و او مسعود بود و سال خدا قوی حال بود و صاحب دور  
سعد دلیل فراخی باشد در آن سال و بسیاری کشت و تیزی بازار و حروا  
بی معاملها و عافیه مردم بایکدیگر و اگر این سه دلیل بد حال بودند حکم بر  
ضد بود **اما** چون آتشی خانه سیم رسد و سال خدا قوی حال بود و صاحب  
دور سعد دلیل ساز کاری مردم باشد یا خویش و بیوند و بسیاری حرکتها  
و طلب علم و طاعات و نیک اعتقاد و باز نگاهانیا با نفع و اگر دلایل بد حال باشند  
حکم بر عکس بود و اشعالات افتد بی اختیار **اما** چون آتشی خانه چهارم  
رسد و سال خدا و صاحب دور سعد یا مسعود بودند دلیل آتشی با دینا بود و  
نیک فیض و عتق و بسیاری کشت و زرع و قوت کار و تقه و بسیاری  
ارزنا عات و عواقب امور محمود بود و اسودگی خلایق در اوطان و اگر دلیل  
بد حال بودند مردم جایها خراب گشت یا سید یا داینها و خرابها بدید آید و  
حال ارتقا عات و کشت و زرع بد بود و قیاس مردوار در بروج مین است و سا  
ل خدا و اصحاب ادوار و چون منویات بروج معلوم شده است و او تاد  
طالعها احکام مناسب اند بروج نشد که آتشی بد و رسیده باشد خبا نگیاش  
نام بروج چهارم نموده ایم باز سال سیزدهم آتشی بروج اصل رسد **اما** در نوبت



ابتدا سه برجه و کوکب این اصل نگاه دارند که این برج ابتدا در وقت قران  
 قوی بوده است یا ضعیف و صاحب او بخین و درین سال چگونه است  
 ضاعت یا خلف آن پس اگر در وقت قران برجی صعود بوده باشد چون  
 ثوبیت بدو رسد آن سعادت ظاهر شود و اگر نخوس بوده باشد بخین اثرش  
 خود ظاهر کند مناسب طبعیت خود است اگر صعود بوده باشد درین وقت  
 نخس بود فساد افتد در منوبات او از مردم و اجناس او و اگر صعود بوده  
 باشد و درین وقت نیز سعید بود عزت مدلولات او بکمال رسد است  
 اگر برجی نخوس بوده باشد و درین وقت نیز نخس بود احوال منوبات  
 او بدتر بود و اگر درین وقت صعود بود کار منوبات او بهتر شود و قوت  
 گیرد و حکم کوکب حینت است هر سال که برج ابتدا صعود بود سال خدا  
 سعد و دلیل سعادت باشد احوال خلائق را دایمی و فراخی و از رانی و تیزی  
 بازاری و رولای بازرگانها است در برج ابتدا کوکب بود نخس فساد حال  
 منوبات او بود از طبعیت آن کوکب از مردم و اجناس و احوال مواجین و  
 اگر کوکب صعود بود عزت مدلولات آن برج بود و آن کوکب و نیکی حال خلائق  
 و مواصلت و نظر آن کوکب را در برج ابتدا بوقت قران افتاده بود  
 و نیکو اعتبار کنند درین وقت **نخس** اگر برج ابتدا موافقت کند با طالع  
 پادشاه یا با آنها طالع یا عشر او یا آنها طالع حلوس او یا با طالع  
 تحریر او دلیل قوت حال پادشاه بود و اگر دینی مالک و خزان و اگر  
 دایمی سعید بودند بوجه احتیاج باشند و نظر بر عدل کند و انصاف و اگر نخس  
 بودند جو در ظلم کند و مکر و نفاق رسد مردم **نخس** اگر در جزو قران  
 یا طالع قران یا برجی که در وی بوقت قران صعودی بود باشد خضوف  
 کل یا کسوف اتفاق افتد درین وقت تا آن موضع طالع کسوفات باشد

یا در آن خانه قران نخس شود یا از دو نخس یکی بدست رسد بدی احوال پاد  
 شاهی باشد و خداوندان دوت و خوف و مکر و مان خلائق و اگر این احوال  
 در او آخر واقع شود پادشاه را بخت رسد و فساد اکابر بود و تغییر احوال  
 و دوتان بود و توانا **نخس** در هر برجی که صعودی بوده باشد در وقت  
 قران یا قطر صعودی چون نویسد ابتدا به آن برج رسد سعادت بدید آید از جوا  
 سران بعد و اگر نخس بود و یا باشد شقاوت رسد از جواهر آن نخس و حکم  
 احوال پادشاه آن برج یعنی بود است اگر در برجی که یکی از دو نفر بوده  
 باشد بوقت قران خاصه نیز اعظم چون ابتدا به آن برج رسد زیادت  
 قوت حالی پادشاه بود و نزدیکان پادشاه و بزرگان و خواجگان خاصه  
 که آن برج سواقی او تا دطالع پادشاه بود و حکم سهم اسعاده یعنی است  
 و اگر سهم ایقین بود به پادشاه کند در کار مالک و سعادت او دلیل را نشانند  
 و محنت او دلیل را بیاید باشد بظلم **شعبه ششم در احکام**  
**کسوف** و خضوف شتره **نخس** اول در دایم کل کسوف اثری  
 عظیم است در احوال عالم خاصه از آنکه در وسط آنها بود و کسوف بدات خود  
 مضرت رساند بلکه وسلاطین و اکابر و حاکمان و مقربان ملوک و خضوف  
 بدات خود مضرت رساند بخلفا و خاتونان و خادمان و زنان خاصه زنان  
 حامد و یحکان و یکت مضرت کسوفات بقدریک کسوفات بود مثلا اگر کسوف  
 یا خضوف کلی باشد اثر او عظیم بود و اگر کمتر بود کمتر باشد و در اتفاق چندان  
 موثر نبود اما فاعل مضرت کوکب مستولی بود بر طالع کسوف و خضوف  
 و برج مرد و او مدبر باشد باحوال کسوفات پس وقت باشد که مدبر یکی  
 کوکب بود یا بیشتر حکم بر مدت قوی تر نشد و دیگران یا شریک او باید کردن  
 در مزاج است از کوکب ثنایه وقت باشد که کوکب بند پر شایسته بود مغل



اولی مرتب باشد و باز فعل دو کوب علی از متعلی قوی تر بود و کیفیت مضرت  
برشت مدبر باشد اس کوب ثابته شاید که مدبر بود و اگر کسوف یا خسوف  
در درجه طلوع اوقات اتفاق افتد یا در درجه قران و اس اگر مدبر زحل بود  
مضرت از ظلم باشد و سکن و هراس و فساد اشیا از مردم زحل از حلیان  
مستولی شوند و از ایشان شقت و رنج رسد **اس** اگر مدبر مشتری بود  
مضرت او از امر معروف و نهی منکر و راندن حد و طلب حقوق شرعی و لرزانی  
چیزها خاصه اطعمه نجستی و زود از زبان کرد و دو طبقات مشتری مستولی گردند  
**اس** اگر این مرد و کوب علی مستولی باشد طلعی بیدار آید در صورت عدل و تخلف  
بیدار آید در صورت اسن و خطی بیدار آید بر مزاجی خصب و قیاس کوکب  
دیگر نیست **اس** اگر هیچ کوب مستولی نبود مضرت از تراج ان تیرنود  
و از ذات کیوف یا خوف و امکان دارد که چون کسوف کل باشد پیشتر  
او شکست شود در برج اشش از ذوات الاذونات چیزی ظاهر شود و مضرت  
ان کسوف با فراطه گردد و فساد افتد و حرب و قتاله شود یا دشمنان را  
بکشت رسد و تبدیل احوال و دو تن با خالک در مهند مرگه شده خاصه که شمس  
به حال بود یا نحو سنجسی خاصه در آخر قرانی یا آخر دولتی را وقتی که جهان  
مستعد فتنه شده باشد **ثمره دوم** اگر کسوفی یا خسوفی بر درجه طلوع کسی اتفاق  
افتد زیاده تی رساند بین و جان آن شخص و سهم نقصان بصر بود و زفتی چشم  
خاصه که در عقد زینت باشد و اگر بر مرکز عاشر افتد بدی احوال عمل و دولت  
بود و آلم از پادشاه و اسکایر و اگر در بیت المال افتد فساد حال مال بود و  
سعاش و خوردن چیزها مضرت و حکم بیوزات و دیگر نیست و اگر کسوف یا خسوف  
در موضع سهم السعاده یا نیز بر اتفاق افتد مولود را خوف بیماری  
بود و علمتا مملک و فساد از خارجی و داخلی و اگر درین موضع سهم السعاده

افتد فساد و فتنه باطنی بود و رنش عقل و نقصان رای و تدبیر **ثمره سیم**  
قابل مضرت در کسوف برج او بود و طالع او موقع مدبر بر سر و سرخ  
پس اگر مدبر بر جبهه بادی بود مضرت او در مردم بود و در سوا و انواع  
طبیور و حیوانات و جنت بادی زیان کار و بودن غنما و اگر در برجها  
خاکی بود مضرت در حیوانات سم شکافه بود و نباتات و غارتها و خود نیها  
و هم حقت و زلزله باشد و سرما و بیدی را سها و اگر در برجها ای بود  
مضرت در آبها باشد و مسافران دریا و حیوانات آبی و جوامع آبی و بارندگی  
چنانکه خرابیها کند و اگر در برجها اشش بود مضرت در معادن بیدار آید و جوامع  
فساد و زردیم و بودن کرنا و شکستن سرما در وقت ترکی و فساد در کوهستان  
و نیز و اسب و چهارپایان پس اگر مدبر زحل بود فساد شکوفهها باشد و اینجه  
در بهار رسد از بیدار و اگر در پیران بود از تیرماس و تغییر موا و اگر در برج  
انقلاب بود خرابیها بود و تغییر عادت مردم و مضرت از کرنا و سرما  
**ثمره چهارم** اگر مدبر فلک زحل باشد فساد از انواع چهارپایان بود که بزحل  
منسوبت و بیدار آید در موا درشتی و سرما و ابرها و بینما ویم و با بود  
و مضرت در حیوانات بزرگ و بارکش و فساد حال شلخی و دما قین و  
خانه از ما قدیم و فقر و کزشت نشنان و اگر مشتری مدبر بود مردم را بیکدیگر  
بطلب مال و سعاش و حرمت و جاء و فراخی بیدار آید و نتایج حیوانات  
بسیار بود و موا اعتدال گذرد و نمها باشد و بادها و خوش جید و اگر  
مریخ بود فساد بیدار آید از خشک موا و اشان خصوصت و قتلها و  
بیماریها که بر سر منسوبت چون تبها و ایم و بر آوردن خون و استقاط  
حل و اینجه یا اگر ویم و بودن دزدیها و جانیها و خوف سموم بود در  
وقت نقصان بارندگی و نودن انشها در سوا و فساد حال اشجار و تغییر حال



شکاف و بیماری در کوه و دایب و بز و شکست سرما در شکام او بودن  
 اراجیف و اگر زهر بود فعل او نایب فعل شتر که باشد و در مردم ظاهر  
 شود و طلب ترویج و طرب و معاشرت و شادمانی مردم و در وی معرفت  
 نباشد مگر سلیقه شدن زبان و ناسازگاری کردن و از زبانی برده و  
 ملبوسات و خوردنیها و اگر عطارد مدبر بود مراح ان کوکب که بود  
 پرست باشد یا مراح موقع خود ظاهر شود از وی عقل ان کوکب ان  
 پرچ و تفسیر حال هوا بود و باد و اضطراب و کرد باد و مردم نیز خاطر شود  
 و چلتها سار و اراجیف بسیار افتد و خطها و نامها و چیزها نوبت و  
 چنانچه است **اسکالم** کلی است که چون مدبر کسوف و حیون سعد بود  
 موقع خود را سعد کرده اند تا اثر او بخریابی بود و اگر غرض باشد موقع  
 خود را محسن کرده اند تا اثرش بشریابی بود و اگر مدبر ان خطر سعد بودند  
 فساد و مصرت که باشد و اگر بنظر محاسن مخوس باشد تا اثر ایشان  
 در شریات کرده اند از طبیعت خود **نمر پنجم** در تاثر مکان اثر کسوف  
 و خوف در ان شهر بیشتر بود که منسوب باشد بهرج کسوف و خوف و  
 طالع مرکب از کدلم شله است و ان شله دلیل کدلم ربع است از اربع  
 عالم و بدینکه تاثرات در ان ربع بیشتر باشد و بلاد او یا رستند با او  
 ان شهر که بهرج کسوف و خوف و طالع مرد منسوب بود **نمر ششم**  
 در مدت تاثر کسوف و خوف مدت تاثر کسوفات از ساعات تمام مرکب  
 معلوم شود یعنی از ساعات ابتدا تا آتیا او پس بر ساعتی را در کسوف شش  
 یک سال حساب کنند و هر دقیقه را شش روز و در خوف هر ساعتی را یکی  
 حساب کنند و هر دقیقه را روزی مثلا اگر ساعات تمام کسوف یک ساعت بود  
 و دو دقیقه مدت تاثر او یک سال بود و دوازده روز و در خوف هر یک ساعت

و یکی در **نمر هفتم** در معظم تاثرات این تاثرات را در وقت است که اثر او  
 در ان وقت قوی ترست و از او چه عمل در داشت است که ساعات زمان  
 که بیان موضع کسوف و طالع کسوف است استخراج کنند بدان طریق  
 که بکیرنه درجات مطلق بیان موضع کسوف و طالع کسوف بیلد و انرا  
 ساعات معقوب نام کنند چنانکه در زایچه گفته آید و بنکند که از دوازده  
 جهت داد و در جهت کسوف ساعات معقوب را بود و در ان ده همان نسبت  
 بود و وقت معظم تاثرات را با ساعات تمام کسوف مثلا اگر ساعات زمان  
 سه حاصل شده باشد نسبت او از دوازده ربع باشد پس معظم تاثر  
 کسوف مثلا اگر ساعات بعد از گذشتن ربعی بود از تمام ساعات کسوف و در  
 خوف مین باشد و اند اعلم **شعر چهارم** در احکام  
 طالعها مولود بدلائل کلیات و جزئیات و سزوات و مرکبات و عام و خاص  
 در سعادت و شقاوت داخل و خارجی دوازده خانه بنده **شعبه اول**  
 در کیفیت احوال موالید **نمر اول** در اطلاق مولود شش **شعبه دوم**  
 در صورت و تریج مولود **نمر دوم** در احوال موالید **شعبه سوم** در احوال  
 یازده **نمر سوم** در احوال موالید **شعبه چهارم** در احکام طالع  
 شانزده **نمر چهارم** در احکام خانه دوم شش **شعبه پنجم** در احکام  
 سیم چهار **نمر پنجم** در احکام خانه چهارم و **شعبه ششم**  
 در احکام خانه شش **نمر ششم** در احکام خانه شش **شعبه هفتم**  
 در احکام خانه هفتم شانزده **نمر هفتم** در احکام خانه شش  
 بیست و **نمر هفتم** در احکام خانه هفتم پانزده **شعبه هشتم**  
 در احکام خانه دهم است **نمر هشتم** در احکام خانه یازدهم **شعبه نهم**  
 در احکام خانه دوازدهم **نمر نهم** در احکام خانه دوازدهم **شعبه دهم**



در کیفیت احکام مواید پنج شمره **فصل اول** در نند این شعبه طالع مولود  
 عبارت از آن جزوت که بر اوق مشرق بود بر زمان ولادت در آن وقت که  
 از مادر جدا شود و دانست در چه ساعه یا ساعت باشد و هیچ آن بر  
 از اصطلاح نایب نیست مگر ولادت بر روز بود از ارتفاع شمس بگیرند و اگر شب  
 از ارتفاع کوکب لراجه بر اصطلاح رسم کرده باشد است بعد از اصطلاح  
 است دیگر است که به آن ارتفاع بگیرند و ساعات معلوم کنند از روز و شب  
 و از آنجا طالع استخراج کنند و این سه علما در پنج شرح داده اند اما اگر  
 پنجم حاضر نبود و آن نبود باشد و آن زمان فوت شده باشد و در پیش  
 آن ممکن بود پس استادان این صنعت طریقه را آورده اند و انبار نمودار است  
 و مستحق خوانند تا بدان علما در پنج طالع محقق شود بوقتی که پنجم را چرخ  
 دهند از زمان ولادت پس پنجم آن زمان را تخمین کنند و بگویند که از روز یا شب  
 چند گذشته باشد و در آن ساعت در پنج طالع ولادت داشته کنند و بر نمودار  
 عرضه دارند اگر موافق افتد یا طالع تخمین بر آن اعتماد نمایند و ایا بدان نمودار  
 که خواه طالع درست کند و باید که تفاوت جزئی را پیش از نیم ساعت و یا یک  
 اران نباشد و جز این اصطلاح دشوار پذیرد در طالع تخمین عمل نمودار  
 چون نیران و سیارات و نمودارات بسیار است آنچه بروی اعتماد نمودار است  
 منوط به نظرات که منسوب به مس حکم و در بیشتر روایات این سه مرتبه  
 ادیس پنجم است علیه السلام پس قول اوانت که موضع قرار در وقت  
 مسقط نقطه موضع باشد در وقت ولادت و بعد از ولادت نمودار  
 بطلیوس است پس قول اوانت که هرگاه که در پنج طالع وقت مثل تقویم کوکب  
 شود که مستولی بود بر چرخ مقدم اجتماع یا استقبالی شخصی از ایشان در  
 وجود آید و بعد از روی نمودار تیسرات و از آنجا بر زردشت باز خواست و دیگر

آمال

بزرگان از وایس اسکندرانی و شاهان مصری و اهل هند و غیر ایشان  
 هر کسی نموداری یاد کرده اند و این احوال را تحت آن ثبت نکردیم که مظهر  
 ما ازین سوره احکام است و اما در پنج مرتبه را روشن گفته ایم تا آنها  
 نموده و طالعها ارتفاع نهاری و ییل و آنچه بکار شود آورده و **فصل دوم**  
 در کیفیت احوال مولود بوقت زادن قول بطلیوس است که بنا از پیش آدی  
 بر اهت قوت و مرقوتی منسوبت بکوکب اول قوت طیس است و او  
 بقدر منسوبت دوم قوت چوانی است و او پیش منسوبت سوم قوت شهوا  
 یت و او بر منسوبت چهارم قوت تفکرت و تدکر و او بوطا در منسوبت  
 پنجم قوت غنی است و او بر پنج منسوبت ششم قوت نقسایت و او بر شری  
 منسوبت هفتم قوت ماسکه است و او بر حل منسوبت پس این مرتبه کوکب  
 بر آمال مفت حشاند بروی زمین و چنانکه شمره مفت چشاند زمین که مفت  
 بر است در جوف زمین میرود و از آنجا بعروق و اصول ابشار میرسد  
 و در شری بقدر استعداد نایب خود بیکرند و از آن رسیدن قبول کردن  
 نشود و ما حاصل می آید همچنین از قوت نفس تکلی بهنق کوکب می پیوندد بواسطه  
 فلک ثوابت و از کوزا بواب کوکب بارکان اریع میرسد و از آن اثر مواید  
 موجود میشود و مولود را این سه قوتها و استعداد قبولیت آن قوتها در زمان  
 تولد کب میکند و بقدر مفت فلک و اشکال کوکب و حالات هر یک را در آن  
 زمان و اثرات آن بر ورایام بر تپ این اجرام از قوت بفعل می آید هر یک بوقت  
 خویش بمقدار قوت موثر در سدا حال و استعداد قبول است تاثیر را که  
 مودیت پس چون حقیقت شد که حیاه و موات و سعادت و شقاوت و غیر  
 و شرف و فقر و اشغال این که از صفات انسانست برین قوتهاست و این قوتها  
 اثر انوار این مفت کوکبست و ایب آن کند که در ابتدا حال کوکب در قوت و ضعف



و موافقت و مخالفت معلوم کنند تا از اینجا حالات مولود را استدلال گیرند و  
 حقیقت است که سعادت مولود از قوت برافقت کواکب و شقاوت از ضعف و  
 مخالفت است پس کلام کواکب که با قوت تر بود و در مبدأ آن حال اثر او در  
 مولود ظاهر تر باشد است حالات وقت زادن اگر فرج در وقت طالع مادر بود و آن  
 برنج مذکور باشد وضع حمل او آسان بود و اگر مولود مذکور بود و نیزین در وقت مذکور  
 خاصه شمس از زنده به سلامت مانه و اگر مولود موش بود و نیزین در وقت موش  
 خاصه قمر همان حکمت و اگر در وقت طالع مادر بود و شواری وضع حمل شد  
 و تبار شدن مولود و اگر در وقت محرم بود حکم مین باشد و اگر در شرم بود مادر بعد از  
 وضع حمل بیمار شود و جایی که معلول مانه و اگر شرم بود خوف حرکت باشد و مرغ  
 و دین درین خانه نیز بد باشد **فصل ششم** در صحت طالع و ولادت حکم مولودی از طالع  
 اغار وجود او کنند و آغاز وجود مولود سقوط نقطه بایه که باشد و دریافتن آن  
 زمان در وضع پنجم نیاید که اگر نمودار سقط نقطه معلوم شود اما اقامه بر طالع  
 ولادت پیش باشد و طالع سقط نقطه را اثری بودی نیست اما مادی که مولود در  
 رحم بود و چون موجود گشت از حال غلظت محال دیگر رفت که از آن غلظت ترست پس این  
 زمان حکم از آن بزحمت و برین نیست پس شش کفایت و یکت حالات مولود  
 و قابلیت صفتها میسر و زمینه او درین وقت ضروری باشد چون این اصل  
 معلوم شد واجب کند بر مرقع قتل که بزیست عقل و فصل آراسته بود داشتن احوال  
 کواکب و مروج در زمان ولادت تا از اینجا دلیل کند بر سعادت و شقاوت مولود  
 از داخل و خارج و حیات و ممات و در صفت که آدمی زاده را بود **فصل هفتم**  
 در احوال مولود بعد از ولادت بجه بعد از آنکه از مادر جدا شود بمنزله عروق بود  
 از آن جهت که آدمی بر شال بناتست در قوتها طبیعی پس چنانکه بر غوره حکم  
 انوری توان کرد تا آنجا که در وی صفتا انوری تمام شود بر مولود نیز هیچ حکمی

نشان بده کردن تا در وقت که در وی پیشتر خلقت انسانی تمام نشود چون حرکات  
 و سکات و برآمدن دندان و قوت تعلق و اشال این و این در مدت چهار سال  
 شمس باشد و این چهار سال را مدت تربیت خوانند است و لیکن ترتیب مولود  
 درین مدت دو نوعت خاص و عام خاص درجه طالع و صاحب ادوستی  
 و ارباب شلالت طالع و عام شمس است و قرار آن جهت که بقا شخص بقوت این  
 و نیزینست و در خود مخصوص است باحوال بچکان از آن روی که بجه مناجا فرماید که  
 سریع القدرت خاصه که صاحب نوبت باشد و اگر روزی بود صاحب نوبت  
 شمس باشد از روی فردا است پس اگر طالع و صاحب او و سر و نیزین و ارباب شلالت  
 طالع خاصه رب اول مسعود باشد و بعدیکه مظهر خاصه که در او مانه بود و مرکب  
 در جایگاه خود بمقتول مولود پیوسته تن درست بود و باشتها و دراز عمر و عزیز در  
 میان عشار و مردم ریائیدر ترست تمام **فصل هشتم** در بعضی دلایل نیک حال بودن یا نه  
 میان حال باشد تربیت مولود و احوال او بر توسط کدو و مناسب آن دلایل و  
 مواضع مرکب است اگر وقت دلایل یکی از نیزین خاصه نیز نوبت بکسوف یا خسوف  
 منحوس باشد یا بخند و تدبیت ثامن یا رابع اگر آن کواکب منحوس بود یا منحوس گردد  
 خاصه در وقت طالع آن مولود رود میزد است اگر صاحب طالع یا رب شلالت اول تحرق  
 بود یا منحوس گردد بخند او نماند یا رابع مرغ بود است اگر غشی در دوم طالع  
 باشد مولود غذا دشوار پدید یزد و اگر قمر از اجتماع یا استقبال مقدم بر طالع یا بعد  
 از ولادت منحوس گردد و ضرر او قوی باشد و اگر مسعود بود نفع او قوی تر بود اما  
 اگر این دلایل یا پیشتر او در وبال باشد یا سقط یا راجع یا ساقط یا محرق مولود  
 بی مزی مانه و اگر قوی ترین دلایل یا قمر محصور بود بیان دو بخش در یک بر یازد  
 برنج خاصه که در وقت باشد مولود زود ببرد یا بدست بر میان بد در مانه و میوی  
 گردد و خوار و عیب او در آن عضو بدیداید که بدان برنج منسوب باشد خاصه که برنج



مربع مبیح الطالع باشد و بدتر آنکه خانه ششم بود اما اگر تر با دلیل دیگر در  
میان سعدان افتد بسیار ساقی تربیت او کنند بشیفت و تربیت تمام یابد اما  
اگر زمره و قمر از طالع ساقط باشد مولود از مادر تربیت نیاید و بدتر آن بود که خانه  
یا رابع و صاحب مرد و بد حال بود و منصرف از صاحب طالع یا از طالع ساقط باشد  
اما اگر بعد از سه روز قمر سعدی بیوندد و در وتر خاصه که آن سعد زمره بود مادر یار آید  
او را بشیر بسیار بود و نیکو باشد و مولود غذا نیکو قبول کند و اگر خسی بیوندد یا  
بذنب رسد بشیر نقصان کند و مولود غذا قبول نتواند کرد **فصل پنجم** در اقسام تربیت  
مولود تا مدت چهار سال رب ششده اول از طالع دلیل تربیت مولود است از وقت ولادت  
تا مدت یک سال و چهار ماه و در ثانی دلیل تربیت اوسط است و آن بعد از یک سال و چهار  
ماه و دو سال و شش ماه است و در ثانی دلیل تربیت آخر است و آن بعد از دو سال  
و شش ماه است تا تمام چهار سال پس هر کدام از این ارباب ششده قوی حال و سالم  
بود از مغاشش مولود در مدت تربیت اوست درست باشد و تربیت نیکو یابد و اگر بد حال  
بود حکم بر قه نشیند خاصه که این کوکب صاحب سادس یا ناسن بود و اگر رابع بود مادر  
یا دایه ترک او کند اما اگر این کوکب در عاشر بود و محس یا محوس بود یا باطل بود  
در افلاک خود یا شخص دیگر بود بدین صفت مولود از جاری یستد در افتد خاصه که آن  
کوکب زحل بود و اگر برج ابی بود در اب افتد یا در حاد و اگر برج بادی باشد از زمره  
زن خانه یا از در یک در افتد و اگر برج اشش باشد در تنور و اشش دان افتد و اگر خاکی  
بود از دیوار یا نام خوف بود و اگر آن کوکب صاحب ثامن باشد مولود میرد و اگر صاحب  
سادس بود عیسی در وی بدید آید در آن عضو که بدان برج یا کوکب نسبت دارد و آنرا  
مردم که حل دلیل سرات و اطراف او و برج طالع مثل اوتاد و از ده خانه اما اگر آن  
کوکب بسعد بود یا سطر سعدی مسعود شده باشد و بصاحب طالع نموت خاطر مولود را  
افت نرسد و اگر رسد صحت یابد و اگر سعدی در اوتاد بود یا ششم یا ششم مولود بسلامت

ماند و زحمت نیاید **فصل دوم** در اخلاق مولودش **فصل اول**  
در دلائل کلی بر اخلاق مولود خلق مردم و خوا بسیار است و هر یک خلقت یک  
بخانکه صورتها مردم یکن اصل به سو قوت یکی عقلی که منسوب به طار و دوم غشی که  
منسوب به برج و سیم شویانی که منسوب به زمره و مزوعات این سه اصل حد ندارد  
بسیب مازجات این سه کوکب به یکدیگر و با کوکب دیگر و بودن ایشان در برج هر یک  
است از مزاج عطارد با شتری دلیل قوت عقلی و رابعا صواب و طلب علوم نام  
مع دیات و امانت گذاری و عدل و انفاق و نظر تحقیق اشیا و امور اخروی و مانند  
این اما از مزاج عطارد باز حل دلیل را نباید باشد و خطا و جستن علوم مطوق  
و رسته بود بغیر معانی و بار یک اندیش باشد در کارها و غیره اما اگر از مزاج  
باجر کت و رابعا او بیکر و جملت بود و طلب حروب کند و خدیق و مزینجات و سیمیا  
و مانند آن و سخت دل بود و سودی و بسیار غش اما اگر از مزاج با شش کند رای  
او بهروری بود و ملکی و اسیری و دانستن علم شهابت و زور کند باشد و بشکر  
و نظر او بکارها حکومت بود اما اگر از مزاج باز بر کند رای او بهعشرت بود و نیکوت  
و طلب شعر و موسیقی و اصوات و الحان و مزایر و او تار و تملطف و خوش سخن و نیکو  
خواهی خلایق و نظر با موردین اسلام دارد اما اگر از مزاج با شش کند رای او بهر  
بود و سیاحت و حرکت و علم ساحت و ملاهی و نظر با مورد اسفار دارد اما اگر  
در مزاج دویا به کوکب اتفاق افتد یا عطارد مزاج سه را ترکیب یابد و آنرا نخلک  
اول کتاب نموده لیم و غایب را از مغلوب جدا کردن و معطی را از اسخ و نیا احکام و قوانین  
نهادن و دیگر اثرات شریک او ساختن بر حسب آن اتفاق سخت را ندن اما اگر عطارد  
بذات خود قوی حال باشد در صوت طالع مولودی او بشوای قوی گردد و مردم را  
او تدریس و تمسک بخارند و قول او حجت باشد اما اگر اوضیف باشد مولود کم تر بر  
بود و از شاگردان یک باشد اما اگر قوت عرض دارد مولود قوی حال بود و در عملی که باشد



در آن مشهور گردد و محترم و با جاد است اگر بعدی معهود بود از امر علی و روشی  
که دارد متعینا یکسره و اگر مخیر بود پنجس مضرت چند از آنجا دانند **ثمره دوم**  
در دلایل خاص و عام درین قضیه دو نوع است اما عام را دلیل کواکبت و بروج و کواکب  
عطار است و زمره و بروج و غیره و از بروج و غیره و از بروج و غیره و از بروج و غیره  
قوس دلیل عقلند و ثور و عقرب و قوس دلیل حق اند و دلایل خاص طالع است و  
صاحب و مستولی و کواکب و بروج و قوس و قوس و قوس و قوس و قوس و قوس و قوس و قوس  
که در وقت طالع یا عاشر بود و آن موقع خانه یا شرق او باشد بعد از وی کواکب  
مستولی خاصه که صاحب طالع بود بعد از آن قابل تیر بر قوس و کواکب که کوی در صورت  
طالع بستر بود مدار خلق مولود بر مزاج بستر باشد اما اگر بستر شود مدار خلق بر  
مزاج مستولی باشد بر طالع و موقع او و اگر مستولی نبود مدار خلق بر قابل تیر بر  
قوس باشد و موقع او اگر قابل تیر بر رسم قوس نبود مدار خلق او بر طالع بود و صاحب  
او اگر چه ساطع باشد پس بکند اگر دلیل خلق مولود که عامند و بروج باشد کواکب  
مزاج ایشان بود از بروج عام پس حکم آن لاتی آن مولود از بروج عام و خاص کند مثلا  
چنانکه عطار در شریف است از دیگر کواکب بقل و دیگر کواکب او در بروج بود بعد  
منسوبت از آنجا که گفتیم این مولود را عقل نکال بود خاصه که عطار در بستر افتاد باشد  
پس مرکبا دلیل خاص و عام جمع آیند مدلولات آن نکال رسد چنانکه در بروج استمزاج  
شرح داده ایم پس از دلایل خاص و عام مرکب کند که ذات خود قوی تر باشد اثر آن  
خلق مولود ظاهر تر بود و اگر ضعیف تر باشد اثر او نهان تر باشد **ثمره سیم** در  
دلایل جزوی بر اطلاق بسیار است این نیز نیست است که دلایل خلق نامشروع در  
بروج و ثبات باشد مولود مسکن بود در کاره و با وقار و آهسته و بر برای خود استاده  
و مستواضع است اگر در بروج و دو جسدین بودند مدلول زنک این بود و موضع خرمی  
گشته در کاره و ثبات و اگر در بروج نقیب بود مع و ثبات دوست دارد و بزرگ است

بود و بی انتقادات خواهد که از امر علی و منشی چیزی به اند و این نیز بود و با مردم است  
اگر دلیل خلق یا بیشتر در بروج بیسی باشد مولود خلوت جوید و ششتر شود از خلایق  
و اگر دلیل راجع بود برای کردن باشد و بر یک چیز قرار بکند و در کارها پیگیر باشد  
و اگر بر موقع دلایل خلق بخان مستولی بودند مولود چیزهایی طعم و بی مزه داشت  
دارد و بر میانه خورش را خورش کند و قطعا و شیوایا باشد و در امرال کند و اگر در بروج  
و بروج از طالع ساطع باشد خاصه در بروج بیسی بودند مولود احق باشد به کوی  
خلق و ثبات بکند در دفع سزا اما اگر در بروج قوی بود و زمره و بروج او مولود  
بایل بود بطرف قوت و بخور و طهور و زینت ساختن بطریق عقوبت و زور و عزم و کینه  
باشد اما اگر قوت زمره را بود دلیل مان کند اما تعلق و بیشترین بخش و مزاج  
و با دی و اگر قوت بروج را بود بشرت عطار و مولود در بروج کوی بود بخت و خصوصیت  
و خلایق گشته سخن خود باشد و بر آن جتها دارد و در سخن تند و نیز بود اما  
اگر عطار در قوی بود و مزاج شریک او مولود غرور گشته باشد و مزور گشته و است  
باشد و تمام درایت بخت و تقریب است اگر قوت زمره را بود و شریک او عطار  
مولود جود و عزت باشد و طلب حکت و حق گشت و سخنان خوش و شیرینی و  
معنوی و شعور و عزل و داند و موسیقی و زدن ساز و اگر قوت عطار را بود  
و زمره شریک او مولود شاعر و پیشا عزم و شاطره و ندادت بایل و سخنان  
تمکین و خرمی گریه و طرب بکتر باشد و با موسیقی آشنا و خاص بود که خاصه  
که دلایل در بروج پیران بود یا طالع بروج پیران است اگر در بروج با آواز بود مولود  
توال بود خاصه در میران و سایر قوتها را از روی ذاتی و عرض تفاوت  
کند بسیار احتیاط باید کردن در معارضه و تقریر آن و مستحق بودن بوقت  
احکام **ثمره چهارم** در حکم مفردات باید دانست که سادت طبع در کارها ابرقوت  
دلایل خلق است و حاجت طبع و از ضعف دلایل خلق و شغف آن چیزها که



بمعاد و دیلت و مضرت از نخوت او و شهرت یافتن از دود و رفتن از سواد  
در اطلاق دخول و کم نای ز سقط و دلائل و حقیقت و غرت از شرف و دولت از  
سقوط و راحت و صحت از خانه و رنج و زحمت از جمال و شادی از فقر و اندوه از  
ترج اما اگر در صورت طالع موصوف باشد بصفات بنده و در مواقع  
نیکو و قوتها ذاتی و عرضی داشته مولود نامور و جهان باشد و اراده بصفات  
و اخلاقی که شرف و نفیست و کمال انسان به انت از خارجی و داخلی اما  
اگر دلائل ضعیف و مخوس و ساقط و تحت الارض بوده خاصه که سبب کوکب  
بطالع ناظر نبوده مولود در مرتبه پایین بود و بی قدر و خیس و بدتر از آنکه دلائل  
در برج بهیسی بودند یا برج کنگه که نه گفتن و اندوه بیشتر **فصل پنجم** اگر  
عطار در خانه زحل بود خاصه در دلو مولود ملک باصواب کند و طلب علم فلسفه  
و طبقات و هندسه باشد این کند و دوست دارد اما اگر در خانه مریخ بود دشنام  
دستند بود و بداندیش خاصه در حمل و عذر سار و کینه کینه بود و حریف دست  
دارد اما اگر در خانه زهر بود خاصه در ثور مولود هرزه گوی بود و دروغ زن  
و تحت تنده و بخود مغرور و عجب اراده و در پیران لطیف طبع بود و زیرک  
و بسیار خراج و اگر در خانه مشتری بود خاصه در قوس مولود دیر بود و مدرست و در  
حوت حکیم و دانشمند علوم دقیق و اگر در خانه قمر بود معاملات ساز بود میان عوام  
و کانی و اگر در خانه اقلید بود مولود تیر خشم بود و تند و بزرگ باشد و اگر در  
سنبل بود صاحب رای بود و پیش بزرگان و مستوفی و فاضل و دیر و اگر در  
جوزا بود دانشمند حکمت بود و کم ثبات و بزرگ و فاضل و تقاض و نویسنده **فصل ششم**  
برگاه که طالع شخص سینه اتفاق افتاد آن شخص مصالح خود را خود سازد خلک  
بمرتبه عالی رساند خود را بعل و کنایت چون وزارت و نیابت و مانند این و اگر حوت  
طالع بود حکم همین باشد و گن مولود خود را بنصب قضا و حکومت رساند

اما اگر طالع جوزا بود در کارها تعطیل کند و بزیان برود و خود را از مرتبه  
عالی بیندازد و اگر طالع قوس بود همین باشد اما اگر طالع حمل اتفاق افتد  
اما اگر طالع مولود خود را بدست خود ملک کند بیست خیات و کار بزرگان  
و کار شکریان و اگر طالع میزان بود حکم همین باشد و لیکن بیست زنان و این  
سهوت اما اگر طالع ثور باشد مولود خود را رنج دارد و سینه کار بود و در  
زحمت اندازد و بیست چاری و علت شود و مکرده از زنان و شهوت و طالع  
عقرب مثل او بود و لیکن بیست بهارزت و خیات و مکرده از زنان و خرافات اگر  
طالع دلو بود مولود دشمن انگیز بود و دو آب دارد و کار و رنجند و اگر جدی  
بود مولود کایت بود و سخت کوش درج مال و نگارنده بود اما اگر طالع سر  
طان بود رسالت دوست دارد و سیاحت و با عوام گفت گیرد و اگر طالع اسد  
بود مولود ریاست طلب کند و سروی و پیشوایی و صحبت ملوک و اکابر اما این حکم  
مفرد است طبعی در مرکبات ثبات کند **فصل هفتم** در صورت و مزاج مولود از دوی  
خراج و مولود سر **فصل اول** در نمودن دلائل صورت و مزاج مولود از دوی  
کیلیات جهانگ بران اعتماد افتد بر طبع میر بود یا بر طبع مستولی بر طالع  
یا مستولی بر موقع قمر یا بر صاحب طالع پس اگر در صورت طالع کوکبی میسر بود  
او قوی ترین دلیل بود و برین احوال و اگر بر مستولی بر طالع مدبر این  
احوال باشد و اگر این مرد و حاصل نیاید حکم بر مستولی موقع قمر بود و اگر او نیز  
نباشد مدبر صاحب طالع بود و اگر این هر چهار دلیل حاصل نشد از آنکه قوی تر  
بود مقدم دارند و دیگران را شریک او خلک نمودیم چون این مقدم معلوم شد  
دلائل مفرد یا دیکم **فصل دوم** در صورت و مزاج مولود بدلائل مفرد اگر مدبر این  
حال زحل باشد و او شرقی بود مولود بسیار دردم بود یا لیکن زک و با و این  
تت و سیاه موی و سینه وی موی ناکه باشد و بر بار بود و مستعد و الا و گران طبع



و غایب پس مزاج او سردی باشد و اگر مغزی باشد مولود کندم کوفت بود  
و سیاه چشم و لاغر تن و خورد اندام و اندک موی و غایب بر مزاج او سردی  
و خشکی بود و اگر شتری مذکر باشد و او مشرقی بود مولود سفید اندام بود و پاکیزه  
و بسیار موی و بزرگ چشم و دراز بالا و ساکن و کم سخن و کم آواز غایب بر مزاج  
او گرمی و نری باشد و اگر مغزی بود و رنگ او سیاهی بود و نیکو لون نباشد و موی  
کمتر دارد و ششما چشم و خورد اندام و غایب بر مزاج او تری باشد و اگر مذکر باشد  
و مشرق بود و رنگ موی سیاه بود و از رزق چشم و نیکو قامت و آبادان بدن  
و سیاه موی و غایب بر مزاج او گرمی و خشکی باشد و اگر مغزی بود و خورد اندام باشد  
و خورد چشم و سرخ موی و سرخ رنگ و اندک موی و کوتاه کردن و غایب بر مزاج او خشکی  
بود و اگر نر مذکر بود و مشرقی بود مولود پاکیزه روی و شیرین اندام بود  
و خوب صورت و معتدل قامت و نازک تن و سیاه موی و دراز موی و اندام نرم  
مانده بود و میقول بود و نیکو شکل و خوش حرکات و سیاه چشم و سیاه چشم  
و تیز شنوت و مزاج او با اعتدال میان سردی و تری بود و اگر مغزی باشد رنگ او  
سپید بود که بزرگی زنده و معاشرت دوست دارد و جاه طلب و لطیف طبع  
بود و نیکو قدر و بسیار موی و سیاه چشم و موی بر اندک شنوات و لباک و غایب  
بر مزاج او تری بود و اگر عطار مذکر بود و مشرقی رنگ مولود کند کوفت باشد مثل  
سیاهی و معتدل اندام بود و باریک تن و نیکو خلعت و خورد چشم و میان موی و غایب  
بر مزاج او خشکی باشد و اگر مغزی بود و رنگ او سبزی زنده از کندم کوفت و لاغر تن  
بود و خوب اندام و باریک آواز و چشمها او در کوه خال افتاده و حدقه او مانند حدقه  
بند و تیر لخم و غایب بر مزاج او گرمی و خشکی باشد و اگر شتر مذکر بود مولود لاغر  
تن بود و رنگ روی او بزرگی زنده و بزرگ سر بود و قوی و معتدل قامت  
بود و پاشکوه و هیبت و غایب بر مزاج او گرمی و خشکی بود و اگر نر مذکر بود و در

مشرق باشد مولود سپید رنگ بود که سبزی زنده و نیکو مشط و شکر و پاکیزه اندام  
و غایب بر مزاج او سردی بود و اگر در مغز بود و تری باشد و دست اندام و نیکو  
معیت و بیمار ناک و رنگ او بایل بود و بزرگی و روش و دراز موی بود و اعضا  
او در حرکت و تیز کام و غایب بر مزاج او تری بود و لایاری دهنده و تری نیز  
کو اکب جنبه اقبال باری دهد و در پشت و حال فریب و بزرگی قامت و در گرمی  
و خشکی مزاج او تری باری دهد در اعتدال بر صفتی و تری مزاج او حرکت  
و در احکام حالات بدن کو اکب خسته و تیره چون در اول تشریف بودند  
مولود متداول بودند و توانا و قوی چشم و چون بقیه و راجع بودند خود تن بود  
و ضعیف و چون بقیه و اشتقات بودند مولود معتدل تن باشد و چون در شعاع  
شش بودند مولود ضعیف باشد و درون تن و تار و افتاب بدور رسد اما  
اگر صایط طالع بر ذروه فلک تدویر بود مولود کشته بالا و تار و طرف بالا  
او قوی تر بود و اگر در حقیقت بود مولود کوتاه قامت باشد و خورد اندام و طرف  
زیر او قوی تر بود و اگر در میان ذروه و حقیقت بود یعنی که در یکی از دو مقام  
مولود معتدل اندام بود و قوی میان و تن که کاه و اگر اشتاق خیان افتد که صایط  
طالع در اوج بود یا نزدیک اوج در آن وقت هم در فتنه و تری باشد بالا و مولود از  
حد اعتدال در گذر بزرگی و اگر این اشتاق در حقیقت افتد بالای او در غایت کوتاهی بود  
اما اگر در طالع از اول برج افتد مولود دراز بالا بود و اگر از آخر برج افتد کوتاه بالا  
بود و اگر از وسط افتد با اعتدال باشد و اگر پیشتر دلائل درازنی و کوتاهی و فتنه و  
لاغزی و قوت و ضعف و رنگ و مزاج با هم دیگر موافقت کند مولود را از حد اعتدال  
کند زانند در آن صفات و سیات و مزاج و رنگ شش مجمار در احوال  
حواس و قوتها تناسلی یازده **ثمره اول** در حواس طالع سرخ حرارت آدمی یا  
اول خانه مع است یعنی ستون او را و الحانها توسط هوا کلی و حدوت آن از



از کوشش است و تربیت کننده اوز حلات بشرکت مرجع دوم حاکم بهر است  
یعنی دیدن الوان و اشکال و حدوث آن از چشم است و تربیت کننده او غایت  
بشرکت قمر بیم حاکم ششم است یعنی بوییدن چرم و دانستن بوی خوش از ناوش  
بیب هوا و حدوث از پیشانی است و تربیت کننده اوز مرآت بشرکت مرجع چهارم حاکم  
دوق است یعنی جیشدن طعامها و دانستن تیغ از شیرین و بایز از بی مزه و حدوث  
آن از زبان است و اطراف دهن و تربیت کننده او عطار است بشرکت قمر پنجم  
حاکم لمس است یعنی دانستن نرم از درشت و کران از سبک و این قوت در مداعفا  
پر اکند است و بیشتر در سر انگشتان و تربیت کننده او قوت بشرکت رطل المار کلام  
که از این کوکب قوی بود و در از خانه ششم و ششم و از نخوس آن جنس که بد و منسوب  
بکمال باشد و اگر ضعیف بود یا در آن خانه باشد یا بخشی نخوس آن جنس ناقص بود و باطل  
و اگر سه دلیل یا یک بوند از نخوس و قوی حال یا بیشتر ایشان به دیگر ناطق بوند و در او  
نماد یا بایلی الا و ناد باشد دلیل سلاطین مرجع حواس بود و برتر قی بود آن وقتها  
دعا کرد دلیل قوت حس از نخس منصرف شود و بسعدی متصل کرد یا از موضع بی  
پروان آید و بوضع نیک رود یا از حیض روی باوج دارد یا راجع بود و مستقیم شود  
یا از شعاع انقباض پروان آید آن جنس که بد و منسوب باشد قوت او زیاده و کسوزه  
بود و قبیح وقت نقصان بنزیرد اما اگر دلیل از سعدی منصرف شود و نخس متصل  
کرده یا از موضع نیک روی بوضع بد دارد یا رنده بود و حیض یا راجع خواهد شد یا در شعاع  
خواهد رفت آن جنس که بد و تعلقی گیرد در خلل افتد و نقصان پذیرد و اثر آن وقتی ظاهر  
شود یا قوت گیرد که قوت تربیت نوعی از انواع بدورسد و آن اثر بحسب قوت و ضعف  
آن دلیل باشد در وقت تربیت او **تربیه دوم** در خواص باطن سخنانک حواس ظاهر  
مرجع حواس باطن نیز مرجع است و در اسم و صفات ایشان خلایق بسیار است بسایز مشهور  
ترت است که اول و مهم است و او را خاطر نیز خوانند دوم قوت مصوره و او را تجلید

نیز خوانند سیم قوت مفکره است و او را مدبره نیز خوانند چهارم قوت حافظه  
و او را ثبات نیز خوانند پنجم قوت ذاکره است و او را ناطقه نیز خوانند و این  
حواس باطن اگر چه هر یک بصفتی و فعل مخصوص اند خالص حواس ظاهر  
اما احوال این حواس سلسلت یکدیگر و یک تعلل تا تعلل سازد و بدیگری و  
آن بدیگری و موصوفی نشود بدان صفت نیایمی عقل و نفس به عالم محسوس  
نیاید و معلوم غیری نشود ما را عرض است این نیست عرض است که هر یکی  
از این مرجع حس بکوی منسوب است از حسیه بخیر و چنانکه قوت و منسوبیت  
بیشتری و قوت مصوره منسوبیت بر محل و قوت ناطقه منسوبیت به طار  
پس هر کدام کوکب که قوی حال تر است از دیگری کوکب بقوتها ذاتی آن حس  
که بد و منسوبیت بکمال باشد و اگر ضعیف بود آن حس نیز ضعیف باشد و چون  
کوکب بقوتها ذاتی و عرض آراسته باشد حواس ظاهر و باطن سلیم و بی نقصان  
باشد اما قوت و ضعف این حواس را هم بدان طریق استدلال کنند که در حواس  
ظاهر گفته شد در اتصال و انصراف و دلائل و حالات دیگر بنیاد و نقصان  
**تربیه سیم** در دلیل عقلی در قوت دیگر است در آدمی یکی عقلی عملی خوانند  
معاش و دوم را عقل نظری و عزیزی گویند پس آدمی بعقل عملی تواند شناخت  
نیک از بدی و ظلم از عدل و بدین عقل معلوم او شود که مصلحت او در کدام امر است  
از امور دنیاوی و عالم شایسته یا شخص بدان قیام نیاید و او را ناطقه نیز خوانند و او  
بقدر منسوبیت دوم عقل نظری است که بدو متناهی است ذرات و صفات خدا و تعالی  
و تجلیات اشیاء و معقولات رسته و تغیر کند بیان حدوث و قدم و احوال  
و اجسام و او را مدبره نیز خوانند و او منسوبیت بافتاب پس هر کدام از این دو  
نیز که قوی حال بود در مولان عقل بکمال باشد اما اگر قمر بقوتها عرض منسوب  
بود اثر او عظیم تر باشد و اگر افتاب بقوتها ذاتی آراسته بود قوت قوی تر بود



و اگر این مرد و نیز هر یک از ناطرها باشد بنظر مودت و طالع نکرند یا صاحب او  
 یابد و خاصه از او تا این مرد و قوت در مولود نبغایت و نهایت باشد و مو  
 لود در امور دینی و دنیاوی زیر که باشد و دانا و مصلحت را در وقت  
 او کند از و بجای او بخانک باید و دارنده ناموس باشد و اگر نظر عدالت  
 بود کار را بعفت سازد و در علم ریاست نیک باشد و اگر مرد و ضعیف باشد  
 و از طالع و صاحب ساقط مولود در کارها دینی و دنیاوی بی تدبیر بود  
 و جاهل و محمول ماند **فصل چهارم** در نسبت قوتها انسانی بکواکب قوتها انسانی  
 بر سه قسمند که توتیت دهنده بودند اشخاص را اول روح طبیعی است که موقع  
 او در حرکت و نتیجه او قوت اول غذا دادن دوم قوت البسینیم قوت  
 تولید و تناسل عقل این روح در چیزها کثرت طلیسین است و اشتها و تحلی  
 در کارها کاهلی و از زوجین و در نماز و عبادت بودن و از نگاه داشتن و  
 شناسی و صبوری و او از تاثرات قوت بشر که ششوی دوم روح حیوانی  
 است و موقع او در دست و نتیجه او قوت اول فعل کردن دوم فعل در  
 یافتن چیزها اما سرجه آدمی را خشم را ازین است و قوت کردن و بغض و حسد  
 و کینه و طمع و شجاعت و تفوق جیش و محصل قاعده برین روح عقلی  
 دارد و او از تاثرات انقباض و بزرگت مخم و رسم روح انسانی است و او را  
 ناطقه نیز خوانند و قول بعضی است که موقع او دماغ است اما در حقیقت  
 او را نشکیلاذ نکرده اند و مرموسی را در وی قوت است و محققان گفته اند که او  
 از عالم غیبت و ارواح و تعلق او در آدمی نه چون قوتها دیگرست و این قوت که  
 آدمی را از حیوانات جدا کند و او را باری تعالی بخود اضافت کرد و سرجه طلیس  
 و ادب و حکمت و سعادت اخلاق و جستن نجات از ضلالت و رشکاری طلیس  
 داشتن از عالم طبیعت ناپسوند و بهالم اخلاق و سعادت و فقده و منت اوست باری

عقل نظری و بعضی گفته اند که او حاکم عقل تطیرت و تربیت کنند او عطا شد  
 بشرکت و بر سه سر کدام که ازین کواکب قوی حال باشد بقوتها ذاتی و مود  
 بریشان ناطر و جنس ساقط در مولود ان روح بحال بود و اثر او ظاهر تر بود  
 و نتیجه ان بغایت رسد و سر کدام که ضعیف تر بود اثر او پوشیده تر باشد  
 اما اگر کواکب به یک ناطر بودند و در او تاثر باشند این سه قوتها عظیم بودند و در اثر  
 و ظاهر اما این اصل را نیز این جایگاه نگاه دارند که در اثر حواس ظاهر گفته شد در  
 زیادت و نقصان بسبب اتصالات و انصراف و دیگر حالات و دلائل با قوت  
 دیگرست که از این خارج طبع خواست و ان قوت بسبب فساد مزاج است و باطل  
 شدن شخص و او خاص بر اصل تعلق دارد و بعضی کسان گفته اند که شریک  
 او قوت و از حیوانات شریک او و ان کواکب که دلیل موت باشد در صورت طالع  
 خاکی نمودند **فصل پنجم** در علامتها و انتهای نفعات این حالات از ساقط  
 بودن قوت و عطا در ساقط یک و سقوط بر دو از طالع و صاحب او و در کرد  
 بر جانی بیسی بودند به تر باشد و مولود سخت احمق بود و جاهل و از جنس  
 ناطر بود یا ایشان مخوس بودند در مولود بیمار یا بیدار از انواع سرع اما اگر  
 طالع روزی بود و زحل بر مرکز و تندی باشد خاصه و تندی طالع مولود را چون  
 بیدار آید خاصه که در برج ثور بود اما دیوانه کائن بود و کم از او خاموش و اگر  
 طالع شبی بود و مریخ بر و تندی مرکز باشد خاصه در طالع حکم همان بود که مولود  
 دیوانه شود و دیوانه سفر باشد و متحرک و ان به تر بود که قمر و عطارد و جانی  
 که کنیم **فصل ششم** اگر مریخ بر و تندی بر حاق و تندی بود و زحل شب خاصه که یکی  
 ازین دو جنس در سرطان یا در سنبل یا حوت یا بعضی ازین دلائل در طالع بودند  
 سر و دماغ مولود در طوبی غلبه کند خاصه که ان جنس مستوی بود که بر موضع قوت  
 و قوت سرخ بود از اجتماع یا استقبال خاصه که در عقده راس بود و در عقده



زین بدت بود پس مولود را دوزخ و بری زده خواستد و سرعت که غش  
کردن و هربان کفش بود طاهر شود و ترس و بدلی و نرمیت بدید آید خاصه  
که مریخ در طالع بود و بد حال یا راجع بود و بد تراکب سعود از وی ساقط  
باشند یا او با ذبت بود پس ممکن باشد که مولود خود را از ترس خیال  
بزدلی بخش باطل کند و یا مصالح خود را بسیار بنیان برد **نهم** بودن  
نیرنی در برج مذکور در افزایش در تذکیر مردان و در طالع زمان بایل  
سرد است ایشانرا بفعل مردان و اگر نیرنی در برج موش باشد مایل  
که دست مردان را با فعال زمان و زمان را با فعال مردان **نهم**  
بودن زمره مریخ در برج مذکور در افزایش در فعال مردان  
و زمان خاصه در قرآن م بودند و اگر در برج موش باشد در تائیت زیات  
کند و مردان را بفعل زمان برند **نهم** اگر طالع مرد عقرب بود و زهره  
در طالع و محس و بد و ناظر مولود فعل زمان کند یا محس باشد و اگر مریخ  
در ثور بود و طالع ثور باشد حکم همان بود و ذینت کشته باشد و اگر  
زن را طالع بدین صفت باشد از عقرب یا ثور ان زن سفتی کند  
و عقرب قوی تر بود و لباس و روش بر شکل مردان **نهم** اگر عطارد  
و زمره و مریخ در برج موش باشد خاصه در سنبله یا حوت و زحل بدیشان  
ناظر بعد اوت خاصه زمره یا عطارد مولود اگر بود عینین بود و اگر این  
دلایل در برج مذکور بودند و اگر مولود زن باشد عقیم بود و مردان بی عقت  
خاصه در سنبله یا ثور که مرد و مریخ عقیم اند و اگر این سه دلیل در برج مذکور  
و موش باشد بعد بیکر ناظر و محس بودند و بعضی در نهم بودند بعضی  
در طالع و زحل در نهم بود یا صاحب طالع در نهم بود مولود ناظر و محس

**نهم** یا زمره بودن زمره و مریخ در برج موش و عطارد بدین و ناظر و یکی  
ازینها در ششم مولود بغلامان و خد شکاران بایل بود و بسیار عرت باشد  
و رگسان خود خاصه که دلایل ضعیف بودند و اگر زمره ساقط از طالع  
مود کم شوت باشد و اگر این دلایل یا بعضی بصاحب عجم یا بصاحب یاز  
و هم میکنند مولود عاشق شود و برامردان و اگر این دلایل در برج مذکور باشد  
و ناظر بطالع مولود عالی بود درین فعل و نیز شوت باشد اما اگر طالع  
خانها مریخ بود مولود دیر باشد درین فعل و اگر خانها زمره کت کند و بود  
شیده تر و اگر خانها عطارد باشد فعل او بر توسط بود و امر دان او را  
دوست دارند اما اگر مریخ در خانها زمره بود یا زمره در خانها مریخ بود و مریخ  
در خانها بیکر نیز شوت باشد و بیکر کار و همه نوع پردی رو بود و حکم طالع  
مبین باشد و اگر صاحب طالع در نهم بود یا زمره و ان برج بیهمی بود مولود  
با حیوان جم آید و معانقه ازال کند و لذت از خود سارد خاصه که عطارد  
یا زمره بود یا تظ دارد **نهم** در احوال عمر مولود مریخ  
**نهم اول** در عقوبات این اصول است که نیت که نشاخص احوال عمر  
عند اله تعالی است اما بزرگان این صنعت شریف تجربه و قیاس اصولی  
کرده اند و ان دو دیلت یکی هیلاج و دوم که خدا هیلاج دیلت روح است  
و کیفیت عمر که خدا دیلت چیست و کیت عمر اول کسی که در کیت و کیفیت  
عمر سخن گفت هر مس بود و بعد از وی بطلموس که نیکد اوست و بعد از این  
بزرگان دیگر پس جوت هیلاج دیلت روح است و که خدا دیلت بدن نظر موقت  
مرد و بقا شخص باشد اما حکما طبعی گفته اند که عمر با مولود همچون نیت است  
بپراش رود و چند آنکه عمر بدو جد و پیشه او بود و باشد عمر مولود همان قدر  
باشد با بجزی پیش و کم و ابو مشرک کلیات عمر میگوید که اگر میادی اقتد بوقت



تحويل قران وسطی و طالع یکی ازین دو خانه زحل یا مشتری بود و در مولود  
 نهاری اقبال هیلج بود و یا در مولود دیلی هیلج قز بود و کواکب دیگر قوی  
 حال بودند و در اوتاد زناطه هیلج یا که خدا بودت ممکن باشد که مولود سالها  
 قران وسطی عمر یابد و آن دویست و چهل و شست سالست بقرب اما اگر این اتفاق  
 بوقت تحويل قران کبری افتد و دلایل بعاقلیم کردند چنانکه گنیمت ممکن باشد که مو  
 لود سالها قران کبری عمر یابد و آن شصت و شش بود بقرب و عمر نوح  
 یا ششاد آورده شد اما قول بعضی کسان است که چون اقبال هیلج بود و در  
 خانه با شرق خود هم که خدا باشد عطیت کبری خود ده و آن صد و بیست سال  
 باشد پس اگر قز به زناطه بود بنظر مودت از دویست و بیست و پنج سال در آنزاید  
 همچنین زمره شست سال و عطار دویست سال و مشتری دوازده سال مبلغ صد و  
 شش و بیست سال باشد و مرد و خمس ساقط بودند از کف خدا واجب کند که مولود  
 بدین عطیت برسد و ابو معشر هم برین قولست و اگر جهل بود بداند که عمر مولود  
 از صد و بیست سال که عطیت کبری اقبالست و زکند و در این وقت شاید که اقبال  
 هیلج بود و در خط خود باشد یا هم که خدا بود و سالم باشد از خمس و طالع  
 کواکب دیگر قوی حال بودند اما اگر این احوال قز بود با آن شرایط ممکن شد  
 که مولود صد و شست سال عمر یابد که طبیعت کبری قزست **دوم** در  
 طلب هیلج تقدمان پنج اصل یاد کرده اند که هر یکی را از آن هیلج خوانند  
 اول نیر اعظم است که چشمه قوت حیوانی و مایه زندگانی است دوم قزست که  
 نیر اصغر است که چشمه طبعی و مایه کون و فساد است و ثالث در ابغ تلای مرد و  
 و آن جو مقدمست و سهم السعاده و خاص در برج طالع محقق شود و اوتاد و مواضع  
 کواکب اگر طالع روزی بود نظر اقبال کند اگر در طالع یابد یا در دهم یا هفتم  
 یا یازدهم یا دوم یا هشتم یا نهم یا سیم هیلج است شایسته بود و الا ترک او نیز کبرند

محتاج مرد و کند پس اگر طالع اخساع بود روزی یا شبی اول خرواق جمع  
 نکردند اگر در اوتاد یا مایل الاوتاد شایسته بود و بر هیلجیت والا  
 او را نیز ترک گویند و نظر به سهم السعاده اگر او نیز در اوتاد یا مایل الاوتاد  
 بود هیلجیت شایسته بود و الا ترک او نیز کند اما طالع استقبال بود  
 روزی یا شبی نخست سهم السعاده بگیرند اگر نباشد بعد از پنج و استقبال  
 نکردند و اگر این مرد فقیحه نیرین در اوتاد یا مایل الاوتاد نبوده و نیرین شایسته  
 نباشد هیلجیت پس هیلجیت بر درجه طالع ثابت شود که او طالع  
 هیلجیت است در طالع شبی مقدم قز بر شش اگر در اوتاد یا مایل الاوتاد  
 یا سیم نبود شش نکردند اگر او نیز در اوتاد یا مایل الاوتاد یا نهم نبود تلای مرد و  
 نکردند به آن صفت و تریب که در پیش گنیمت و اجتماع و استقبال مقدم **دوم**  
 روزی یا در شب اعتبار کنند اگر این مرد چهار شایسته مولود را عمر نباشد سقول  
 مستقدمان است که در طالع روزی و شبی اگر اقبال در ربع مذکور بود و ربع مذکور  
 بود شایسته بود و هیلجیت الا در خانه دوازدهم و ششم اما قز بر روز و شب  
 بالا زین و زیر زین اگر در ربع مونث و ربع مونث بود شایسته بود و هیلج  
 جیت و در سیم شاید اگر ربع مونث بود و ربع مونث بود شایسته که قز  
 اوست و اقبال نیز در نهم شاید اگر ربع مذکور بود که قز اوست اما قول  
 ذور و نیرین است که اقبال در خانه سفته شایسته که هیلج بود و اگر ربع مونث  
 بود و در خایشم شاید اگر ربع مذکور باشد و یا در کوه ایم در شجره اول  
 که ربع مذکور از درجه طالع است تا درجه عاشره و از ربع دیگر که مقابل اوست  
 و بداند که بسیار اتماد یل و نیرین علت اما محقق است اما شایسته و نامشایسته  
 هیلج از دویچه باشد یکی عواضع چنانکه گفته شد روم بکد خدا خاک  
 اگر هیلج بوضع شایسته بود چون او را که خدا نباشد او همچون روح بود



بی بدنی است از روی حقیقت هیلاج و که خدا د و میراند در صورت طالع  
جنت بقا مولود از نیرین و غیره ما چنانکه نموده شد پس این اقاویل را  
در زایچه طالع نمودیم و ترتیب هیلاج نماییم در موقع شایسته روزی  
و شبی از آنچه در پیش گفته ام شای باشد وسط اول زایچه سبزی نوشته  
هیلاجات روزی است و وسط دوم بیاسی نوشته هیلاجات شبی است و در  
علما زایچه بسیار نهاده اند و ازین مختصر نبوده است اینست

در طلب که خدا جوت هیلاجیت  
بر یکی از پنج اصل ثبات شود بروی  
که خدا آن کوکب بود کبر و مستولی بود  
در موقع هیلاج از باب خطوط افراط  
بود اگر بدرجه باشد و الا بهر جهت جایز  
باشد اما بعضی کسان انتقال محل  
نیز روا داشته اند اما اگر شش یا  
هیلاج لایق داشته و در خانه یا شرف  
خود بودند او نیز باشد که خدا را

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸
۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰

وقت باشد که در صورت طالع  
پس حکم بر آن نهند که از همه قوی تر باشد و محل و که خدا و کثرت که خدا  
و بیل قوت جیات و سلاطین خراج و بسیاری که خدا دلیل طول عمر است  
و خوشی عیش در کعب عمر کوکی را چهار عطیه است اول عطی دوم کبری  
ثالث وسطی رابع صغری اما عطی در دو و نه و ملتها بکار دارند و باقی  
در مواجید و که خدا و عیلت عمر خیب موقع خود در چنانکه اگر بر حقیقت  
و تدی بود از او ماد سالها کبری خود عطا کند و اگر بر حقیقت مایل الوتد

بود سالها و سطل عطا کند و اگر بر حقیقت زایل الوتد بود سالها و سطل صغری  
عطا کند اگر سعدی بکده خدا ناطر بود از درجه و تدی سالها صغری خود در  
عطیت که خدا زیادت کند و اگر از درجه مایل الوتد نکرد عطیت صغری خود  
زیادت کند و اگر از درجه زایل الوتد نکرد ثلث عطیت صغری خود زیادت  
کند اما بعضی گفته اند که اگر سعدان در و تدی بودند سالها صغری خود زیادت  
کند و اگر در مایل الوتد بودند بعد سالها ما سالها زیادت کند و اگر در زایل  
مایل الوتد بودند سالها روز ما زیادت کند اما اگر نیرین ناطر بودند بکده خدا بطل بودت  
زیادت کند در عطیت خسا که گفتیم و بطل عداوت بهمان نسبت کم کند از عطیت که خدا  
و اگر بخشی بکده خدا نکرد بعد اوت از و تدی سالها صغری خود از عطیت او کم کند  
بهمان نسبت که در سعدان گفته شد که زیادت کند در رخا اما نظر نمود را  
نشان نه چیزی کم کند و نه زیادت اما در افزایند در خوش عیش و شاد  
نظر قبول و نه و سعدان نظر خود چیزی کم نکند پس اگر که خدا قوی حال بود  
مولود خوش عیش بود و راحت و با کینه باش و قهر روزی و تیریه تانیک  
یا بد و بیو ته تن در است بود و عطیت خود را تمام کند و اگر ضعیف باشد  
مولود زار بود و اندوهگین و کم تربیت و عطیت خود تمام نتواند کرد اگر که خدا  
محترق بود که خدا ای نشاید که در خانه یا شرف خود سعود پدر و مادر  
اما اگر سعدان بکده خدا ناطر بودند مقوی حال و نظر قبول باشد از و تدی عطیت  
صغری خود زیادت کند و از مایل چهار د انگ سالها صغری و از زایل دو  
و انگ سالها که گفتیم و تمام کرد و اگر ضعیف و نامتقول بود مادر و روز زیادت  
کند اما کم بخش کم کند مین باشد اگر ضعیف بود و از جایانیک نکرد سالها  
کم کند نه مادر و روز و اگر قوی حال بود و از جایانیک نکرد مادر و روز کم کند  
اما ابو معشر آورده است در مواجید کبری که موضع هیلاج یا که خدا پیش از هر که



وقتی بود غایت پنج درجه را از حساب آن وقت دادند اگر آن پنج بود از پنج  
 پیش از وی اما بسیار طالع مولودها در نظر آمد علی استادان معروف در استخراج  
 میلان و کد خدا و دیگر دلایل که نبوت ابرو اعتبار نکرده بودند و در حساب  
 را نگاه داشته و در بعضی خالصه دیده شد که حکم او از صاحب او کرده بودند  
 اگر چه درجه طالع از افریج افتاده بود و اوقات نکرده به آن پنج درجه که  
 پیش از مرکز خانه است که آنرا درجات سه و مرداد خوانند و از بعضی طالع  
 دیده شد که چون درجه طالع بعد از پانزده درجه بر جی افتاده بود  
 حکم همان طالع هم از صاحب طالع کرده بودند و هم از صاحب دوم و همچنین هم  
 دوازده خانه طالع را و ابوالمحامد غزنوی در کفایت آورده است که معتبر  
 چنین است و اگر پیش از پانزده درجه بود حکم او از صاحب او گشت  
 و مستندمان بر آنست که پنج درجه پیش از مرکز خانه ضعیف بود چنانکه گفته شد  
 بی آنکه تسکین بخیزد یا سارتند یا محبتی آرند و دعوی میکند که چون کوکب  
 در این پنج درجه بود خانه گذشته از وی بوده باشد و چون بدرجه خانه  
 دیگر نرسیده بود آن خانه از وی ضعیف یا قوت باشد پس این پنج درجه ازین  
 خانه نیست دارد و نه از آن خانه پیش او را ضعیف داشت و بیته و مردار  
 خواست و بعضی کسان درجات خشو کونید و میگویند جو کوکب درین حد بود  
 ضعیف باشد اما بعضی از اصحاب احکام گفته اند که طالع هر درجه  
 که خواصی گو باشد قوت طالع از اول پنج بود و بعضی گفته اند که آغاز قوت  
 طالع پیش از درجه او بود نه پنج درجه و نهایت قوت وی اول پنج درجه خانه  
 دیگری باشد بعد از او و بعضی گفته اند قوت طالع از اول برجیت و غایت  
 قوت بر درجه طالع و نهایت قوت افریج اگر چه درجه طالع افریج  
 افتاده باشد چنانکه قوت طالع بر جی اگر چه درجه طالع بد دیگری

نیست ندارد پس چون کوکب بطالع در آید آغاز کند از مزاج خود قوت دادن  
 طالع را با مزاج طبیعت طالع و چون درجه طالع رسد قوت پنج کمال رسیده  
 بود و چون از آن درجه روی نقصان شد تا در افریج منتفی شود و چون بر جی  
 دوم اشعالت کند آغاز کند از قوت خود نمودن بهمان ضقت نیست که گفته شد  
 از مزاج خود و طالع آن پنج همچنین تا دوازده خانه طالع پس بحکم این مقدمه کوکب  
 در خانه که بود حکم او هم از آن خانه گشت اما بعضی گفته اند بر جیت اختیار کنیم پس  
 طریق که گفته شد وقتی که حکم حالتها بنظر مولود کنیم و سعادت یا خیر و تنویر  
 ایسوت را اعتبار کنیم وقتی که حکم بر حالتها ملق مولود کنیم و سعادت یا داخل است  
 استخراج میلان واجب بود اعتبار تنویر ایسوت چنانکه این عمل داخل نیست  
 و بر جی بخارجی بدن تعلق دارد اما استخراج که خدا بعضی گویند کوکب بر جیت را  
 اعتبار کنیم که او اریل عمرت و عمر از یک قوتها باطن است و حقیقت این عمل  
 اینست یا قایل بر آن **فصل پنجم** در نمودن صورتها طالع و مواقع کوکب  
 طالع که واقع شود از سه نوع بیرون باشد یا قایل بود یا میل یا اریل و علت این  
 تفاوت از عرض بلدان باشد اما قایل از بود که طالع بر جی بود و مرکز بر جی  
 و هم از آن پنج که بعد از طالع بود و سیم همچنین تا دوازده خانه اما میل چنان  
 بود که طالع بر جی بود و مرکز دوم از پنج سیم و مرکز سیم از پنج چهارم پس مرکز چهارم  
 او از پنج یا از سیم بود اما میل چنان بود که طالع بر جی افتاد و مرکز دوم سیم  
 ازین پنج افتاد و مرکز سیم او از دوم باشد و مرکز چهارم او از سیم پس مرکز عاشر  
 او از پنج نهم بود شال طالع قایل میرانست بیننده درجه و عاشر او از سلطان پانزده  
 درجه و شتری از سیم به ده درجه و چهارم پنج دقیقه او زحل در سیم و درجه و هجده  
 نه دقیقه پس شتری در افر قوت چهارم است بنسویه و برجیت در درجهان حشو  
 زحل در چهارم بنسویه پس حکم شتری از همان پنج گشت و حکم زحل از چهارم شال



طالع مائل جدی است بدرجه آخر و مرکز دوم او از حوت در پنج درجه پس عشر  
 او پیران بود از عقرب و مرکز ثانی عشر قوس بود از جدی شش درجه و پنج درجه  
 باول درجه و زحل در جدی بود درجه پس پنج درجه در صورت طالع خانه در یازدهم  
 بود و حکم او را بخاکند شمال طالع زایل طالع سرطان افند باول درجه و مرکز  
 دوم از سرطان باشد در پست و سه درجه پس عشر او حمل بود از حوت با وایل پنج  
 مشتری در پست و پنج درجه سرطان و اقناب در اوسط حوت پس حکم مشتری از دوم  
 طالع کشد بشویه و حکم اقناب از دم طالع پس از اینجا معلوم گشت که کوکب  
 وقت باشد که از یک ربع در نیم ربع ششم شود چنانکه مرغ در شمال طالع مایل جدی  
 که طالع است اما بشویه در یازدهم پس اگر مرغ درین صورت اول حوت بود  
 در طالع بودی بشویه چون مرکز ثانی از پنج درجه حوت فرض کرده ایم لما جوق طالع  
 قایم افشا و مولود باوقار بود و بالا او در خدا اعتدال مزاج بود و اگر طالع مایل بود  
 مولود شتاب کار بود و در از بالا و منحرف مزاج بود و را کردن و کم ثبات و اگر  
 زایل بود مولود کامل بود و کوتاه بالا و کران کار و تنیغ **نهم** در کیفیت عطیت  
 کوکب گفته اند عطیه کبری اقناب مقدار درجات یک ثلث است از دور فلک و آن  
 صد و بیست درجه است هر درجه را سالی گرفته اند پس عطیه او هم یک ثلث است  
 و چون او قدر دوازده درجه در حقایق افتد این مقدار از صد و بیست کم میکنند  
 باقی صد و شصت مانده بعد در درجه سالی گرفته اند پس عطیه کبری او صد و شصت  
 سالت اما عطیت صغری اقناب مقدار درجه شرف اوست بر درجه سالی پس  
 نوزده سالت و عطیت وسطی او مجموع ربع عطیت کبری و نصف عطیه صغری اوست  
 و آن سی و نه سال و نیم باشد و بقول دیگر عطیت وسطی او نصف کبری و نصف صغری  
 و آن شصت و نه سال و نیم است اما قمر را عطیه صغری پست و پنج سالت بقدر  
 این که او در هر جزوی که با اجتماع میوند بار بیست و پنج سال دیگر مانده تا در جهان جزوی

بمجموع شود اما عطیه وسطی مجموع ربع عطیه کبری و نصف عطیه صغری اوست  
 چنانکه در اقناب گفته شد پس مبلغ این نیز سی و نه سال باشد و نیم مثل اقناب بقول  
 دیگر نصف بر دو عطیت است و آن شصت و شش سال و نیم باشد اما مرغ کوکب  
 دیگر را عطیه کبری مثل درجات و حدود هر یکی است از حدود مصریان بر درجه  
 سالی اما زمره در هر جزوی که محرق شود بعد از شصت سال باز در همان پنج  
 با حراق رسد پس عطیه صغری او بعد از این سالها گرفته اند و مرغ را دوازده  
 سال این حال افتد و مشتری را در دوازده سال و زحل را در سی سال و عطارد  
 را در بیست سال پس این مقدار سالها عطیت صغری هر یکی است اما عطیت  
 وسطی هر یک از این پنج کوکب نصف کبری و نصف صغری او باشد و پنج خلایق  
 و نیز پس را در عطیت وسطی انسان که خلاف کرده اند برین قیاس کردند و ما

۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

درین جدول نموده ایم و الله اعلم  
 درین گفته شد که اگر که خدا بر حاق و نه  
 بود عطیت کبری ده و اگر بر حاق زایل بود  
 عطیت وسطی ده و بر حاق زایل عطیت  
 صغری ده اگر که خدا از درجه و نه گرفته  
 باشد و او بعد از آن از آن و نه قسط آن  
 بعد از تمام عطیت کبری او تمام گشت و حکم مائل  
 و زایل و کوکب زیادت گشته و کم گشته پس

و این عمل را بقدر بل القسط خواست و خلا قیاس است درین عمل آنچه پندیده است اما  
 اگر که خدا میان رتبه و مایل الیه افتاد و باشد بعد بیکرند از درجه و نه تا درجه گفته  
 بدرجات سوا و آن را مسافت نام نهادند باز نقصان گشت عطیت وسطی او را از  
 عطیت کبری و آن باقی را تفاوت نام نهادند یا در درجه و نه از مایل الیه کم گشته و مانی را



اساس نام تندس مسافت را در تفاوت ضرب کنند و بر اساس قیمت کنند قسط بعد  
 که خدا از دتد حاصل آید سال و ماه و روز باشد ان قسط را از ثقات عطیت که خدا کم  
 کنند این مانده عطیت معدل بود بحسب بعد او از درجه و دتد مثلا طالع قوس چندین  
 ۲۰۰ مرکز مایل الودت از جدی چندین بس کلا و ششتری که خدا در قوس چندین  
 ۲۰۰ درجه طالع از دتد کرده شد باقی مانده مسافه چندین ۲۰۰ مجلس اوبد قایق  
 ۲۰۰ سالها و سطل از کبری کم کرده شد باقی مانده تفاوت این ۲۰۰ و این سی و سه  
 سال شش ماه باشد سالها در دوازده ضرب کردیم و شش ماه با آن جمع کردیم شد بیست و نه  
 چندین ۲۰۰ پس درجه طالع از درجه مایل کم کرده شد باقی مانده اساس این احدی  
 بر وجه و درجه و دقیقه مجلس اوبد قایق این ۲۰۰۱۲ بس مسافت را در تفاوت ضرب  
 کردیم کشت مقروب چندین ۱۸۱۳۹۰ بر محس اساس قیمت کردیم شد خارج این  
 ما ۱۰۱ و کسر مانده این ۲۰۱۲ بس مسافت را در تفاوت ضرب کردیم خارج این  
 ما ۱۰۱ و کسر مانده این ۱۹۱۴ پس ما ۱۰۱ را بر دوازده قسمت کردیم حاصل آن  
 چهار سال و آن کسور را درین ۳۴۰۵ ایام ضرب کردیم شد مقروب این ۹۹۸۹۹  
 هم برین اساس قیمت کردیم شد خارج این ۳۴۰۵ و این سه ایام بود و کسر مانده این ۴  
 ۳۴۰۵ ایام را بر سی قیمت کردیم حاصل آن ده ماه چندین ۳۰ و روز چندین ۳۰ پس  
 این کسور درین بیست و چهار ساعت شبانه در ضرب کردیم شد مقروب این ۳۰ و  
 ۱۰ هم بران مقنوم علیه قیمت کردیم شد خارج این ۳۰ و این ساعت بود و کسر  
 این ۳۰ و ۴ در شصت ضرب کردیم و هم بدان مسافت قیمت کردیم حاصل شد این  
 بط و قایق بس مبلغ شد چندین ۳۰ و این چهار سال و یازده ماه و دغد  
 روز و پنج ساعت و نوزده دقیقه این تعدیل را از ثقات عطیت کبری شتری کشت  
 چندین عطا کردیم باقی مانده عدد ۳۰ و این مقدار چهار سال شش  
 و دوازده دور و هجده ساعت و یازده دقیقه و سالها کثرتی باشد مقدار شش سال و

سه ماه و بیست روز و هجده ساعت و یازده دقیقه پس ان مقدار عطیتی مولود باشد  
 اما بعض کسان مسافه را از آنکه خدا کبرند مایل الودت و همین عمل کنند انچه حاصل  
 آید از تعدیل آنرا بر عطیت و سطل اترانید و اگر که خدا مایل الودت افتد عمل همین است  
 کنن عطیت صفی از وسطی کم کنند و اگر که خدا بیان زایل بود و از دتد دیگر عمل همین باشد  
 لیکن تمام عطیت صفی را تفاوت نام کنند و قسط حاصل آید و بر او زیادت کنند  
 اما در زیادت و نقصان صعود و نخوس آنست که حصه هر یکی را بخین معدل کنند پس اگر  
 ان صعود یا نخس در دتد عمل هم است اما اگر در مایل یا زایل بود طریق اینست مثالی درجه  
 زایل این ۲۰۰ مرکز مقوم همزه این ۲۰۰ که از درجه زایل کم کردیم ملذات نه که  
 و این مسافه باشد محبتس اوبد قایق این ۴۲۳ زمره چون بنسویه در مایل الودت  
 عطیت صفی او که شست ساعت شد مابود درین وقت بقول بعضی در زایل  
 شست روز بس عطیت زایل او را که شست روز است از شست ماه کم کردیم باقی مانده  
 تفاوت این رک شست ماه و بیست و دو روز محبتس او روز مایل این ۲۳۲ پس درجه  
 مایل الودت که شست ۲۰۰ کلا از زایل که شست ۲۰۰ که کردیم مانده اساس این  
 اربع محس اوبد قایق این ۲۰۹۱ بس مسافت را در تفاوت ضرب کردیم کشت  
 مقروب این ۲۰۹۱ این را بر اساس قیمت کردیم کشت خارج این ۱۰۵۲  
 ایام و کسر مانده این ۱۰۵۲ ازین کسور ساعت و دقائق پیر من آوردیم چنانکه نمودیم  
 حاصل آنده ۵۵ ان ایام را ماهاد بر دیم و یا مده کبر جمع کردیم شد چندین ۳۰ و این  
 سه ماه و دوازده روز و دوازده ساعت و بیست دقیقه است چون زمره بیان مایل و مایل  
 بنسویه این تعدیل بر عطیت خانه زایل شست روز است زیاده کردیم شد چندین و کسر که  
 و این سه ساعت و بیست روز و دوازده ساعت و بیست دقیقه و این مسافه زیاده  
 که بر عطیت شتری پس این عمل بر عکس اولست که مسافت از زمره گرفته ایم بر زایل  
 و او در مایل است اما مثال دیگر آورده ایم در نقصان که خمس در زایل است در دتد و مایل الودت



وزایل التوت شال حاصل باشد شال درجه زایل را رکو درجه عاشره که نه  
تقوم زحل و ح که درجه زایل ازو کم کردیم باقی مانده ساقه این تا نو مجنس  
این ۹۶۱۴ پس عطیث صغری زحل که سی سات در وقت قیاب خانه زایل  
سی روز بود از سی سال کم کردیم باقی مانده بیست و نه سال و یازده ماه پس سالها  
در دوازده ضرب کردیم تا ماه شد و یازده ماه با او جمع کردیم مبلغ چندین  
۳۵۹ پس درجه خانه زایل از وقت عاشره کم کردیم باقی مانده اساس چندین  
۱۰۰۰ مجنس او به قایق این ۲۳۳ پس ساقه را در تفاوت ضرب کردیم  
کنت مضروب این ۲۴۶۷۶ بر اساس قست کردیم شد خارج این ۹۶۱۴ ماه  
و کسر مانده این ۲۱۸ پس ما سارا سال بر دهم یعنی بر دوازده منت کردیم  
حاصل آمد دوازده سال و پنج ماه و از آن کسور ماه و روز و ساعات و دقائق  
حاصل کردیم ماه ۶ - با آن سال و ماه جمع کردیم شد مبلغ چندین ماه و یک  
و ماه و روز و دقائق است این مبلغ را از عطیث صغری کم کردیم که زحل سیان زایل و  
باقی مانده این بر رکو سال و ماه و روز و دقائق پس این اثر زحل است که نقصان  
کند از عطیث که خدا درین عمل اندک و متی مت بیست تغریب کردن سال و ماه و روز  
و سالها را در اشغاف خود شده **فصل ششم** در احکام  
پیت طالع شائزده **فصل اول** در مقدمه احکام چون بر طالع مولود حکم خواهد  
کردن اول دلیل دارد و حکم دلائل مستولی باشد از ارباب حفظه چنانکه نویدیم  
در اول کتاب و اگر هیچ مستولی نباشد حکم بر صاحب طالع باشد اگر چه ساقط بود  
از درجه طالع و اگر مستولی از یکی زیادت بود قوی تر از مقدم دارد و دیگران  
شریک او باشند اما اگر در صورت طالع کوکب مبتدا باشد حکم کلیات مولود از سیر  
کند و اگر مبتدا یکی پیشتر بود قوی تر از مقدم دارند و دیگران را شریک او و بیست  
خاص و عام را بنظر اعتبار کنند و این اصول در مرد و دوازده خانه واجب باشد اما اگر

خانه  
دوازده

ثلاث طالع و بیروج و یکدیگر را بنکند بداند که رب او دیلت برکت لول عمر مولود  
و رب دوم دیلت برکت و وسط عمر مولود و رب سیم دیلت برکت آخر عمر  
بعضی انقباض و نیز گفته اند که طالع و صاحب طالع دلیل اول عمرت و عاشر صاحب  
عاشر دلیل بیانه عمرت و صاحب طالع و دلیل اول عمرت و صاحب  
رابع دلیل مرک پس هر کدام کوکب ازین سه دلیل که قوی تر باشد احوال مولود در  
ایام تربیت او ظاهر تر باشد رب سیم شریک رب اول و دوم بود در جز و شریک  
نوبت به و رسد این دو شریک او نباشد مگر ناظر بودند که معاونت او نمایند و ارباب  
ثلاثت مرد و دوازده خانه را حکم مین است اما مردم را که در اول عمر کم سعادت باشند  
و در بیانه عمر تو انکه شوند و سیه تا در اول عمر تو انکه بودند و محترم و در بیانه  
در آخر عمر درویش و بی حوت کرده و چند نوع دیگر که درین صوت اتفاق  
افتد یکی سب این ارباب ثلاثت از جدا اسباب و حکم عمل و عزل و سفر  
و حضر و انچه بد و دوازده خانه منسوبت مین باشد **فصل دوم** در احکام مستویات  
بر طالع اگر مستولی بر طالع زحل باشد و او قوی حال بود مولود دوازده شش باشد  
و زریک و قوی رای و بصورت و تحمل و راز دار و شاق و بیست بزرگان و پیران  
و ابا و اجداد و اهل و خویش و قیسه یایل سعادت و زراعت و اگر ضعیف حال بود  
مولود همسک باشد و حدود و کینه دار و مبتدا کار و دوزخ مت و طالع و توار و  
کشت و بچاره باش و نیکه دل و از رون دار و تنبلی باش و کشته کار با سخت  
و دشوار داشتق بود و ابا و اجداد و قیسه و استادان و اگر شتری با او بود  
یا ناظر به و مولود مطیع شایع بود و علما و اهل تحقیق و زایه آن و اهل ورع  
و جبرگشته باشد و عزیر مردم و نیکو رای و خوش خلق و درشت کوی و راست  
قول و غلیظه و با ارباب و اگر شتری ضعیف حال بود مولود معالج بود و عزت خوان  
و اما مبتدا و به اختیار و بار ساقه بر رقع و مزمار و با طمع و اگر مرغ بازصل بود



یا ناظر بد و مولود بی تیر و محبت کس و بد دل و بد معاشرت و بد محضر و مانع خیرات  
و مقصد کارها و غلبه کند و تنگی و دشمن مردم و سخت کوش بد و اما حاجت  
برآورد و اگر مرجع به حال باشد مولود زیان نکند بود در اذن و کسب  
او از حیثات و ظلم و ازاد و خدا نازش باشد و از شر و جور پاک نذارد و بی خرم  
و بی نام و تنگ و شکنج و او را دوستی نبود و کور شکاف و مرده گشت یا شد خاصه که  
زحل نیز به حال بود و از سعادت دنیا و اوقرت بی بهره باشد و اگر زمره با او بود  
ناظر بد و مولود باز نماند خشن خوش نبود و کارها نیک دوست دارد و وجهه شلیخ  
طلیخ و خود باشد و صیب زندگان و از مردم رسیده و عزت بر ندهد باشد باز نماند  
و در نشان و اگر زمره به حال بود مولود حویص باشد بر زنان و بی تیز بود و با  
پیر زنان و زشتان سخت دارد و می خواره و نکوننده مردم باشد در کارها و اگر  
عطارد باز حل بود یا ناظر بد و مولود طلبنده نیک و خیرات بود و کارها پوشیده و شب  
کند و فتن و تنگ سخت باشد و عاقل بود و علم فلسفه و هندسه و طب و نجوم و ابجد  
و دقیق است نیک بداند و علم دوست بود و اگر عطارد به حال بود مولود را جبر کرده اند  
و دشمن دارا قریا و سایر و کائنات و مغویید نویسنده و غیره شده مردم و عقل در خلاص  
و حاجت از وی روا نشود و بخیل بود و عزیمت خواند اما اگر مشتری مغولی بود  
بر طالع و او قوی حال بود مولود صاحب منصب بود و دولایت دار و نیکو کار و عاید  
و اسان گیرنده کارها و معتدل بود و علم و در رس و سنس و امام و باور و دانسته قواعد  
و ادیان و ابادان دوست دارد و عبادت یارها سازد و اسباب تحصیل علم میباید  
و کریم طبع و دوست دارد مردم باشد و با جفا و عفت بود و ازاد مرد و عادل و رحیم  
و محبت استادان و مریدان و بر اهل قیسه شفق بود و اگر صیفت حال بود ریاست  
و بزرگ جوید و حکومت بر مردم و یکسار و شلف و بد دوست دارد و نام جو بود  
و کم اعتقاد و صیچ و کامل در کارها و بی طاعت و خویشتن بین و کم خیر و ابجد گذری

مردم کند و با اتفاق و بد دل و ترسند و کم کار باشد و نامشروع در حق استادان و  
مریدان و مردم عزیز و زهر برپا کند و پوشند اسرار باشد و اگر مرجع بود یا ناظر  
بد و مولود حاکم گردد یا قاضی و درست کوی و حق کوی بود و غیظ خود و حضرت  
کنند با ایر شک با تاضی شک و خرب و دست باشد و تنوق طلید بر مردم صلوات  
امرونی باشد و حشم گیرند و انتقام جویند و مقصاص خوانند و اگر مرجع بد  
حال بود و مولود سینه کار باشد و پیوسته اشقه کار و زودیر پیشان شوند  
و بی وقار و رای گردان و برادر خود رفته و محفل خود و مضطرب احوال و بی تیر  
باشد و دست بسته و کم آواز خوف باشد یا بر دی خلق کند و رغبت کند بتیج کواکب  
و وسم و حس و علم یبیا و مانند این و اگر زمره یا مشتری بود یا ناظر بد و مولود بسیار  
چیز بود و بر نیز کار و دوست دارند اهل بیت و اقربا و سیسم دل و رات کار باشد  
و در دی مدیج و دیات بود و پاک باشد و یا نیز سیرت بود و نه صیچ با اعتقاد و  
توانگری و زرد و پیوسته بنقسم باشد و پاکیزه رود و مطالبه کنند و اگر زمره بر جان  
بود نامانک مزاج بود و خوش عیش و حریص بر زبان و راننده مشورت بود و تلف  
کنند مال و فعلها از زبان کند و لب و زل دوست دارد و امیر خود و اطاعت باشد  
و دوست گیرنده مردم و اگر عطارد یا مشتری باشد یا ناظر بد و مولود عالم بود و علوم  
ادیان نیکو داند و امام و مفتی و واعظ بود و معنی شناس و تیز خاطر و نیکو رای و خوب  
تذییر و بسندیده مشورت و نیکو خاطر و با امانت و دیانت و با ادب و مذهب بود  
و نیکو اطلاق و روان گشته حاجات بر مردمی و مستحق شود در هر علم که بداند و رغبت  
او به علم الهی بود و معقولات و شرایع و منقولات و اگر عطارد به حال بود مولود  
به زبان بود و مریدان گوی و جقدر نظر خلایق و بخود گمان بزرگی برد و اهل بیت  
و حکمت و مضطرب حال و تنگ سخن و در غار ملول و مایه ساز و درون دارد  
و نرسیده و بیگنا و طواری و خاتما و اتفاق کنند بود اما اگر مرجع مغولی بود



بر طالع او موی حال بود مولود لشکر گز و ابر و حاکم بود و صاحب ولایت و حمایت  
 و دیر و مردانه و صلاح دوت و تنقیل و سیاس و حصاد و یا بل بواقعه درست  
 و در خطر عظیم رود و سالاری و مزی جوید و ختم الود و تند و بختاید و بیخیمان  
 و زیر دستان و اگر مرغ ضیف حال بود مولود دشتام دستد باشد و بی مرغ  
 و سرد سخن و سخت کوی و بی رحمت و حزن ریز و بی رحمت و بد فعل و کینه کش  
 و خود و دزد و فتنه دوست و مشغ و ترسده و غذاب دستد و غرام خوار  
 و جاهه ربانیده و دیوانه شکل و خیال اکال و اگر زهر با او بود یا ناظر به مولود باشد  
 زید و معاشر و رابن بشوت حرم اما عاقل بود و بایتر و برانده حاجات و کریم  
 طبع و نیکو کار و شایه باز و باغ کند درت ترکند و اگر زهر به حال بود مولود  
 بسیار ایند بازمان و کودکان و بیزه کار بود و بیزه بشوت و او احوت و دست  
 یکسان بود و در دفع زن باشد و خاین و معتمد و طول و فاسد عقل باشد و یا بار سا  
 و دیر بر حرام و منی و مجور و منزل و اگر عطارد با او بود یعنی مرغ یا ناظر به و  
 مولود در علم سلاح نیکو داند و بارز و لشکر دار بود و هر روز جنگ و جلیت ساز  
 و حاضر جواب و صاحب طبع و ضبط کتد کارها و چیزهای بد فعل باشد و زود فم و زبیز  
 بود و بد کند با دشمنان و نیکوی کشد با دوستان و جوینده قصاص و انتقام  
 باشد و حاجات بوفارسانه و صاحب رای بود و خدیعت و مکر کتد باشد و اگر عطارد  
 بر حال بود مولود زود میر باشد و دشمنان شونده و دانسته جلیت و مزب خلایق  
 و شتاب کار و مبلد شکار با مردان و معروف بر اینکخت و راه زدن و طرازی  
 و دردی و قار و ساقش طلسمات و جملها و تیغ و دهم و دانسته و خود خواند عزیمت  
 دیو و پری اما اگر زهر مستولی بود بر طالع و او قوی حال باشد مولود منتقم بود و پاکیزه  
 و باز پست لحد و دست داند و بکار داند عطارد نیکو کار بود و لطیف و ظریف و دانسته  
 کارها و عجیب و ساکن باشد سخت عزت بر اهل بیت و غذاها خوش و لطیف و پاکیزه

طالع و خوش خوار بود و با نظافت و دشمن دار و بدید و دوست از نیکو بسیار  
 چیز باشد و راستکار و راست قول و بخشاینده و خوب صناعت و نیکو سیرت  
 و زیاد درس و دست گیر و دانسته اصوات و الحان و شعر و معانی و با ذکر خدای بود  
 و مایل بشکل زمان و با سبها ایشان و خوش حرکات باشد و بیزه و بد و دوسنی  
 و زرد و مطیع نیکان بود و مشفق بر مادران و خواهران و بندهکان و اقربا و کرم و  
 کرم عزیز می دارد و صلیب بود در کار و بد و نذیب و اگر زهر معیت حال بود مولود  
 معاشر بود و مایل بعشق و مجور و عشق و شایه بازی و شکست و ران شون و نیک  
 و بد و طرب کتد باشد و منزل کوی باشد که زنده ساز موسیقی بود و رایت  
 بشکل و شمایل زمان و مختشان و خامان و میتر کی کند و خدمت مطریان و ترانگی  
 و ریاضین عز و شعی و مادر از او بود و نامد بیان بر خوش و اقربا و بدکان باشد و زهر  
 و اهل بیت و غذا بید حرد و اگر عطارد با او بود یا ناظر به و مولود ضایق و نیکو شایه  
 و زبیر ک و بیز خاطر و شاعر و سخن ساز بود و بدید کوی و حاضر جواب و نیکو  
 اخلاق و خوش صحت و نیکو محاسن و میتر و ندم برش و بیزه سخن و جلیت ساز بود  
 بوجه احسن و عالم و حکیم و نیکو وطن و خوش الفت و جوینده دوستی و بدات خود نیکو شایه  
 و عاقل و متعلم و معلم و صحبت با اهل فضل دارد و نسبت با نیکان کند و با مردان  
 و غلامان در آید و عنون بود و اگر عطارد بر حال بود مولود بلند باطن باشد  
 و بیکر و عاشق سخن و کم حیا و دوزبان و دوری و مزیننده و بد و بر آماند  
 و دور اندیش در جنب و بد سیرت و خداوند تشیع و بجا گفتن و نیت گفتن و ساکن  
 باشد و بی عاقبت و در بند خورون و اشامیدن حال نه عاقبت را و اگر عطارد مستولی بود  
 بر طالع و او قوی حال باشد مولود عاقل و مصل و میتر و دیر و نقاش و دانسته فلسفه  
 و کلام و احکام مجرم و طیب و ناطره بود و سعادتان و سخن ساز و متصف در علوم  
 و صناعات و مستوفی باشد یا زبیر و صاحب تجربه بود در کارها و کافی و سلامت



باشد و نماید و سنده و خود سنده و نیکو نفس و خود روان و با ادب و پویشده اسرار  
و واعظ باشد سخن فروش و معلم و مدرس و دوست دارنده خواران و برادران  
و قریب و شفقت برزند بر خلق و اگر عطار به حال بود مولود رتق گشته بود و زود  
و کاسین و در فوج فروش و بیجا گشته و شائق و پیرایان که در جاهل و احمق و رابعا  
او خطا افتد و گمانا بدبرد و بخود عین شود و یعقل خود کار کند و زود از او بزرگ  
و در کارها چندین تمیز دارد و جزو و طرک آید و زود و در معاملات نا  
رست و مردم را غلط و و عده دهنده بود و معر از خلایق گشته و دشمن در برادران  
و خوهران و اقربا بود و کم شفقت باشد و یکنه دوست و بی نیات و بی کس را  
نیک نخواهد خاصه که در خانه زمره بود است اگر دشمن مستولی بود بر طایفه و او خوشی  
حال باشد یا دشمن و حکمت و سروری طلبید و خود را با شکوه و عز و جاه و پیش  
دارد و شرف نفس و بزرگ جوید و با شجاعت و دیر و با وقار بود و توانگر نماید  
عالی مت بود و کم انتقام و عادل و با یکل کاران جهان و مستصف بود و تقویت  
گشته ضعیفا و زیر دستان و دست گیر و بخشاینده بود و تربیت گشته فرومایه کاران  
و عاقل باشد و شوق در حق ابا و اجداد و خویشان بزرگتر و استادان و پیرایان  
و کریم طبع بود و سخی و نیکو کار و حق گذار و یاد دارد و نیکو کار و دم و طلبنده انتقام  
و اگر باز حل باشد مولود خویش پس بود و خود را می و سختی بزرگان کوشش نماید  
و تقوی و بزرگی جوید و جاهل و جزو کار باشد و مال دوست و بی رحم و نامراد  
و مشتاق بر ابا و اجداد و استادان و ظالم بود و دنیا دوست و کامل در کارها دین  
و امور اخوت و اگر دشمن یا زحل بود یا ناظر به و مولود سخت جبار بود و بزرگ است  
عظیم دارد و سخت کوشش باشد و متشایند انتقام تجر و زود کار و درشت برشت  
او زود و عار تنها عالی و حضنها سازد و اگر زحل به حال بود ظالم بود و بی کس و  
سختی نام مردم و در زحمت از حضمان و ضدان و قلیل قرانه و خرابیها که در الماک

و بیج بود و بخود مغرور و اگر شتری با شمش بود یا بد و ناظر مولود عادل باشد  
بجا خود و در وقت کند انج کند و سایش کند در وقت و ملک دارد و حاکم یا قاضی باشد  
و عادل و پاک دین و رستگار و نیکو خوان و جوانمرد بود بطبع و عیلم در وقت و بیعت و قوت  
و بخشاینده باشد و مردم دار و توانگر و سنده ذخایر باشد و باشد که وزیر پادشاه  
بود و اگر شتری به حال باشد مولود ظلم کند در صورت عدل و نخل در صورت جود و خود را  
راشکار و شوق نماید و شقاق گشته و دهنده و کارها او بر ریا بود و نه بخود  
کند و اگر مرغ با شمش بود یا ناظر به و مولود قاهر بود و سخت حمایت و بی نیات و نظر  
بر اعدا و حضمان و جباران و شک باشد و خداوند طویل و علم و ولایت گیر باشد و امر  
و نهی او در موقع بود و گرم و تحمل او بجای خود و اگر مرغ به حال بود مولود خوشایند  
و شک و باران او با او خلاف گشته و ترسند و ستمند باشد و زودی و خجالت کند  
و خدا نازش باشد و بید کار و جاهل و اگر زمره با شمش بود یا ناظر به و مولود پاک دین باشد  
و متعبد و عادل و داد دهنده و بیس با لهو و زینت و عطر دوست دارد و رایت  
بزرگان و راندن شوت و خوش زندگانی بود و خوش خورنده و نیکو پوشیده باشد  
و دوست دارد مردم و معاش و توانگر و کریم طبع و عاقل و مقبول دلبها و طبعها باشد  
و سارنده صورتها از چهره نماید و عجاایها و سنا سنده در صفت پیرایه و حیلها و آرایشها  
و جامها بزرگ و نفوس بدیع کردن و اگر زمره به حال بود دشمن دار زمان باشد و کم  
شعور و شمایین جوید و معیشت وی او باشد او بود و خورند و پیرشیدن خندان عالی  
باشد و باشد که صورت او خندان خوش نبود و اگر زمره محرق بود جور گشته باشد  
و ظالم بر زمان و باشد که زن او بخارناک بود و بدست او هلاک گردد و خاصه که راجع  
بود و در موضع به و اگر عطار به او بود مولود زبردت و عاقل بود و رسیده بعیان  
و معقولات و علوم الهی و سیاسی و برتری دانشا و اشتیاق صاحب دای بود مردم  
دار و نیکو بصیرت و در رشته علوم و صناعات بداند خاصه در نقاشی و صورت گیری و مجسمه



و جوهر شناس و داند رسوم و نموده قواعد مالک و اشراف و بابصا تو باشد و  
نازک طبع بود و پخته خاطر و مودب در حرکات و سکنت و قبل او با اعتدال باشد  
و مقبول بود در دلها و بشری اسباب میشت او بیسته میباید باشد و اگر عطله  
حال بود مولود غدار و بکار و ظالم بود و بدخنی مردم زود احقن شود و اگر عطله  
بود مولود بیازناک بود و مستوفی ظالم و اگر ضعیف بود قوتش باشد مکر و اج شهید  
در وی چیز نباشد و مولود رای گردان بود و باشد که در کارهای تیر و عاجز بود و اگر  
باشمش باشد یا ناطر به و مولود متحرک باشد و کامل و در کارهای نازک و آنچه بخود  
باید کردن به دیگری خواهد داد و سفر دوست دارد و حاکم گردد اما کم ثبات بود و زود  
سیر و باشد که ولایت دارد شود یا سم حجت یا شاه و بزرگان و در کارهای دینی و بیادری  
نیگونی بر باشد و عقل معاش و بختها او بنده است و اگر قمر به حال بود مولود خجسته  
ممت باشد و صحت عوام جوید و بحالت بزرگان خواهد و سفرهای رضا فاستود کند  
در خدمت الکابر اما اگر قمر مستولی بود بر ظالم و او قوی حال باشد مولود بملکوت  
رسد و ولایت داری و خلافت و صاحب ذمات و رسول باشد و دانسته مساحت علم  
طب و سواری و صنعتها لطیف و دانسته خواص اشیا و صاحب تجربه و بزرگ در سلطنت  
و متحرک و شتاب کار و تیز رفتار و کافی و دانا و مقبول عودم باشد و شوق بر بردن  
و خواهران و مادر و اقربا و سبک روح باشد و محبوب و خوش بخت و اگر ضعیف حال  
مولود کم خور باشد و کامل و بی کار و بی ثبات و بجهول و بی فرهنگ و بد صنعت و کذاب  
و فال گوی و میباید و بیک و جاسوس و تراد و بکار و جاه کن و بی رقت در حق اقربا  
و مادر و خواهران و برادران و دون ممت و بیازناک و کم میشت و اگر زحل با او بود  
به دناطری باشد مولود مزاح بود و بستان بمان و حاکم و دارو ستا و حکیم و طبیب و در  
طرش دنیا و اگر زحل به حال بود که به المنتظر باشد و تاریک دل و کارهای حسنه کند  
و کم خور باشد و طبیب و راه نشین بود و اگر مشتری یا قمر بود یا ناطر به ذمات قاضی بود

یا ناطر

یا وزیر و حاکم و کارکن علما باشد و رسول بزرگان و کار ساز خلافت یا امانت  
و ریاست و تعلیم شود و طبیب و معالج و وزیرک باشد و شوق با اقربا و دوستی  
کند و باشد بزرگان و اهل خیر و توانگران و اگر مشتری به حال بود سجد شود  
و حلقه و کارکن علما و صلحا و تیر و پیر کشته باشد و سالوس و اگر مزاج با او بود  
یا ناطر به و مولود لشکری بود یا پیش رو سپاه یا جاسوس و رسول لشکر و سلاح  
ساز و سازنده تیر و تیر و انواع سلاحها و جوشها و سوار جلد بود و بدرقه  
کاروان شود یا را بیان و وزیرک و حجت ساز و علم فزین و اگر مزاج به حال بود مولود  
لود حصار بایان دارد و یا زردان در اینند و خجاست کند و شکر و سفر و بخار  
بود و کرمه بمان باشد یا انکه و قصاب و ماستد و اگر زمره با او بود یا ناطر به و مولود  
ایر مطریان شود یا سازنده ساز ناطر و دانسته علم موسیقی و ناقص بود یا دیابانی  
و عطاردی کند یا مشاطگی و مقبول بود در باغ و بستان شناسد و اگر زمره به  
حال باشد که در مطریان شود و رسول و کارکن ایشان یا جولا یا حصیر باقی  
باشد یا ریاضت فروخته و آلات زینت سازد و اگر عطارد با او بود یا ناطر به و مولود  
دیر شود با عدل و قبالها و خطها نویسد یا نایب دیوان یا متر مساحت و ران بود  
و یا بزرگتر عوام از اهل بازار و کاغذ کوی کند یا نقاش جامه و کتاب و دیوار شود  
و در علم خط و نقطه و دایره و مساحت بداند و باشد که دلال صنایع شود و اگر عطارد  
به حال بود مولود رستن کتاب بود و جولا و کار زیاده نام ساز یا زهتاب یا حصیر  
یا فدی ازنی چیزها سازد یا خراط یا درودگر باشد اما اگر مستویان بهر کلمه که در  
عقده رأس بود سعادت او زیادت کند و در مدلول او میفراید و اگر در عقده ذنب بود  
سعادت و قوت او کم کند و در مدلول او ناقص گرداند اما این احکام مستویان در اوتان  
و ایمنی الاوتان و زایل تفاوت بسیار کند و مراع هر یک و نظر قبول و زود و موت و عداوت  
چون نمودیم احکام هر یک در قوت و ضعف در وقت امتزاج و یک احتیاط و عاقل باشد



از آنچه بار یا کردیم و شرایط بجای آرند تا اغلب احکام راست رود **مجموعه سیم**  
در احکام کلیات طالع بیاید دانست اگر چه درجه طالع دستوری بر وی و صاحب  
طالع و ارباب مثلثات و غیرین و او تاد و سهم السعاده و طالع وی قوی حال بود و خوش  
از ایشان ساقط مولود در پیشتر اوقات تن درست بود و با سلالت و قوی حال و شمع  
و آسوده و محترم و توانگر و مقبول خلایق اما اگر دلایل ضد آن باشد حکم بر ضد  
افتد و اگر بعضی از این دلایل قوی و بعضی ضعیف باشد حکم بر حسب آن کنند و اگر  
صاحب طالع یا قریب یکی ازین دوازده سعدی باز کرده و بعدی پیوندد مولود از اول  
عمر تا آخر خوش گذراند از اینجهت که انصراف و دلیل از کوکبی دلیل اوایل عمر است اصال  
بدیگری دلیل او آخر عمر و سر مزاج که میان انصراف و انقال افتد دلیل او وسط عمر بود  
و اگر صاحب طالع یا قریب از خن منصرف شود و مجلس منقل کرده احوال مولود  
از اول عمر تا آخر عمر خوش گذرد و اگر از مجلس منصرف شود و بعد منقل کرده  
او آخر عمرش خوشتر باشد و این را در سر دوازده خانه طالع نگار باید دانست و  
اعتبار کردن نظر را در رجعت و عداوت و قبول و رد بطلموس میگوید که سعادت  
بزرگتر مولود است که کوکبی از ثباته در غظم اول یا دوم بود بر درجه طالع اتفاق  
افتد یا درجه عاشق یا درجه حادی شری یا درجه نیرین یا درجه سهم السعاده و بکن  
عاقبت آن بود خاصه که کوکب محسن بود اما از بودن کوکب ثوابت برین درجات  
درجه طالع او میخواستیم اگر عرض دارد و از بودن او بر درجه عاشق درجه قمر وی یا هم  
وی اینجا بود که اگر چنین نهم کنند که درجه تقویم باید که باشد آن خطا بود **مجموعه چهارم**  
اگر طالع مولود موافق طالع قرآن افتد یا او تاد او موافق جرم قرآن یا مثلثات  
او مولود بسعادت نایب بزرگ برسد از مزاج آن قرآن و آن دولت و آن ثلث و مولود احوال کن  
شود در آن دولت خاصه که مولود از پیشتر آن قوم بود **مجموعه پنجم** اگر در درجه طالع مولود  
درجه شمس افتد بر روز از طالع دولتی یا ملکی یا موافق درجه قمر است از آن دولت ملت

مجموعه چهارم

یا موافق درجه سهم السعاده مولود سعادت نایب قوی یا به تناسب آن دولت و ملت  
**مجموعه ششم** اگر طالع مولود موافق افتد در سال قرآن و دلایل او را اندک قوت  
بود مولود سعادت نایب بزرگ یا به و عطایی قوی از مزاج آن قرآن و سعادت وی  
است اگر قوت نایب دلایل بیشتر بود مولود صاحب شصت سود و حکم کرده در آن  
قرآن و در آن دولت پس اگر از دوازده خانه مولود آن برج و دلایل او که قوت  
داشته باشند سعادت و دولت مولود از آن خانه ظاهر شود بر طبیعت  
آن کوکب دلیل و آن عطیت تناسب حال آن قرآن باشد و حکم مولود زمان مین  
باشد است سعادت نایب حال زمان باشد است اگر این اتفاق در سال  
قرآن بخین افتد حکم بر ضد افتد خاصه که قمر در سلطان بود و مر جید دلایل  
طالع مولود قوی بود عطیت نیکو نیاید که مزاج قرآن نحس نام شود و شکند  
قوت نایب دلایل او را پس یکی از اسباب اینست که مولود را صاحب طالع ضعیف  
باشد و او نیکو حال بر باد دولت باشد چون در سال قرآن زاده باشد و بعضی  
بنحان به افتد که از بکجاست و بجه دلیل است اما اگر طالع قوی افتد به باشد  
و مولود را به حال پیشند چون در سال قرآن نحس زاده بود هم بد افتد که آن  
از بکجاست و بجه دلیل است **مجموعه هفتم** اگر در درجه طالع مولود موافق درجه سعدی  
افتد از طالع قرآن یا بیج قرآن یا از طالع مود از طبیعت آن سعد عظیم  
نیکو یا بد از دولت آن صاحب دولت و اگر کای سعد محسن بود حکم بر عکس افتد  
**مجموعه هشتم** اگر طالع مولود اجتماع کوکب بود مولود به و ثباته عظیم برسد  
و قوت نایب داخلی و خارجی او بکمال باشد و مر جید کوکب بیشتر بود حال قوی  
و صفات و صفات جید او بر طبیعت کوکب سعد بوده یا کوکب مقبول در طالع  
و صفات ذیمه او بر مزاج کوکب محسن بود یا کوکب نامقبول اما در خانه که کوکب  
در وی جمع آیند از دوازده خانه طالع مردم مولود بر عتبت جت آن خانه نمایند

X



هر کوب که قوی تر بود و مقبول تر رغبت کند و کان از سبب او باشد مثلا  
اگر کوب در طالع جمع او باشد و عطار مقبول باشد و سعود مردم دیر و فحشا  
و حکما را بخت عطار و منسوب آید پیش او تر دکت و جمع آید بسبب عقل و هنر  
و کیمیا است و فراست و علوم او و اشغال این است اگر در پیت المال جمع آید و  
عطار قوی حال باشد مردم باز در کان و مصالح و فایان و وکیلان بزرگان  
و بیایان پیش او بسیار آید و در رند جنت داد و شد و معاملان و بیج و شری و مانند  
این و قیاس نیست بروج دیگر را و بروج اثنی و پادی و خاک و این را نیکو  
انتخاب کنند اما اگر در طالع قرآن مشری و زحل اتفاق افتد که اقبال و مرجع  
و زمره باشد و مقبول بود مولود دعوتها بزرگ کند و به عجب که دعوی نبوت  
دارد خاصه که صاحب نیم عطار بود یا یکی از کوب که در طالع اند طالع کبی از فحشا  
علویت باشد انکار دعوت او بجای خود و یا دعوی ولایت کند پس اگر مرجع  
مقبول بود و هر با قیام کرد و سخت حمایت بود و اگر مشری و زمره و مرجع  
نیکو حال باشد حصول دولت او با سانی ترین وجود باشد و بیشتر از اعیان  
عالم نشاند او شوند و اگر مرجع نام مقبول بود در دنیا کند و حیاتها و جایها  
بسیار فرای و حرب متاعل افتد **نمود دوم** اگر اقبال بروز طالع مولود حاکم  
ملک و ولایت شود و اگر صاعد بود در ملک خود و صورت مولود با جیت بود اما  
اگر قمر شب در طالع بود و در عرض شمالی زاید انور صورت مولود نامر او خرق  
بود و باشد که حاکم یا ملک داریا نایب شود و حکم دران شر کند دنیا ت راند جا  
که بوضع اقبال یا بقر منسوب باشد اگر اقبال برود در عاشر سهم اسعاد آید  
حکم مین بود و اگر حین اتفاق یا سهم اقبال افتد مولود حاکم کرد اما بسبب کرامت  
و سخنان عینی و فراست و کیمیا **نمود سوم** اگر در طالع مولود مرجع بود و  
طالع افتد یا نزدیکتر بود بر سر و روی مولود زخم و نشاها بود یا بر دندان

او مولود مشهور بود و خصوصیت کند و غلبه کند و صورت او بزرگمان ماند و جیت  
دارد و در علم و سلاح نیکو داند و از ما مقبول بود ترستد بود و کم و تا وقتیکه  
و در خانه کبیا شد از صورت طالع چون ضعیف بود مولود ترستد و قوی و مجبور  
کنند اگر زحل در طالع بود بر روی مولود خالها بود و علامتها و پیوسته ترش  
روی بود و اندوهگین و زشت صورت خاصه که نام مقبول بود اما اگر عرض کوبی که  
در طالع بود شمالی بود مولود وزیر اندام بود و اگر جنوبی باشد بد اندام باشد  
**نمود دوم** اگر در طالع مولود سعدان بد حال و ساقط باشد و بخان نام مقبول مولود  
احق باشد و اگر کوب در برج بیسی بود قوی تر باشد و مولود خیس باشد  
و جاصل **نمود چهارم** چون در طالع دلایل موت قیام کردند اگر غلبه قوی  
حال بودند و علویان مقوی او دعوی نبوت در کودکی رجوان کند و اگر اقبال  
قوی حال بود علویان مقوی او دعوی درین و قوف کند و کھویت مادر پیری  
و مقبولیت او از قبول دلایل باشد و پاک و باس و قوی او از زمره و طاعت  
و فقره و عدل او از مشری و شکر و نصرت او از مرجع و صیت و عورت و تن او از قمر  
و حکم داند و صلابت و سیاست او از اقبال و بکت و شدت و ظلم او از علویان و  
حکم رات و ذوب ممانت که گفته شد اما اگر قرآن بوقتی که اتفاق افتد که نقل  
دعوی بود بدوری یا مفصلی بقبلی از او در دولت آن مولود بکمال رسد همیشه  
از آبادانی عالم صیت او که تم و حکم او بدان باشد بسبب دلایل قرآن و مبران دو  
یا مفصل **نمود چهارم** اگر مولود را شری در طالع بود دین دار بود و با اعتقاد  
و امانت کند از و خوش صورت و اگر صاحب طالع بد مزاج بود حال قوی تر بود  
و قومی را پیشو آورد و اگر مشری مقوی بود خلیق بد و در جنت نمایند و اگر کوب  
راجع بود کم اعتقاد و بی طاعت خاصه که عطار ساقط بود و مردم دار نبود  
**نمود پنجم** اگر زمره در طالع بود مولود بیس باشد و با کینه خورنده و خوب صورت



در زم اندام خاصه که بر درج طالع بود و راجع باشد بزبان و سناکت و اگر مقبول بود  
زمان بد و در بخت گشته و در دین اسلام با آن اعتقاد بود و دانسته موسیقی بود  
و زنده ساز و در دلفوزی تر باشد خاصه که در لوسیم یا نیم افتد و اگر به نظر  
بود و طبع فصیح و بخور دارد و در خانها بخرج غایب تر بود بزل و مزاج و یاری  
و طرب و خوش صورت بود و در خانها عطا و طلب کوه کان دارد و این معانی  
را در شرف اخلاق مشروح گفته ایم و اگر صاحب طالع بد و ناظر بود کار فوکی تر  
شود و مشهور گردد در روش خود **نزهه ششم** اگر عطا در طالع بود مولود  
فصیح باشد و زیرک خاصه که مقبول بود و اگر راجع باشد رای کردن باشد  
و بی ثبات و وعده دهنده خاصه که برج نسیب بود و اگر در خانها رخل بود مو  
لود جگیم و پنجم شود خاصه که رخل با او بود یا ناظر بد و اگر عطا در بد حال بود  
مولود مال گوی بود و زرق و راه نشین و اگر عطا در خانها شتری بود مو  
لود عالم گردد اما گمان بد و در بخت ننایند و عاجز باشد و ناخوش بگذرد و اگر  
خانها مرغ بود مولود عوان گردد و ظالم و خائن و اگر مخوس بوشا عر شود  
و کائنات یا دزد و راه زن و اگر مرغ با او بود یا ناظر بد و اگر در خانها  
بود مولود بزل دوست دارد و دروغ گوید و در مژ فوکی تر باشد و اگر در  
با او بود یا ناظر بد و مولود مقبول باشد و ظریف و خوش سخن بود و اگر عطا در  
راجع بود رای کردن باشد و سبزه کار و اگر در خانها خود بود خاصه سبزه مولود  
بزرگ قدر بود و وزیر پادشاه و دیر و عالم و عاقل و منصف در علی گفته و صاحب  
رای بود و در سنده بغور چیزها و داننده علوم دینی و معقولات و بانه پیر و ساکن  
باشد و اگر جزا بود خط و بلاغت و فصاحت او بکمال رسد و قاضی و علوم دینی بگو  
داند و در فلسفه و سنده مصنف شود و اگر سلطان باشد دلیل قوت غفل  
معاشر او باشد و صاحب را بود در امور دنیاوی و اگر مرغ با او بود یا ناظر

باشد بد و متحرک باشد و حاضر جواب و عاقل و عالم و اگر در اسد بود تند  
و تیز و مسک و اگر اقیاب با او بود حاکم ولایت گردد و ملوک و صاحب رای و  
سیاست گشته و اگر راجع بود سفید باشد و به نذیر مردم ترار و ظالم  
و سا اگر عطا در این طالع ساقط باشد و مخوس بود مولود لشکر گردد خاصه که در  
خانها شتری یا مرغ یا رخل بود عیسی در اعصا او بید آید پس اگر بر رخل مخوس  
بود یا در خانه او سبب لشکر از دواپ بود یا اشدن از حایما و بیمار یا و اگر  
شتری بود سبب لشکر و عیب او اما سها بود و حرارت و رطوبت و اگر مرغ بود  
سبب لشکر و عیب از ریشها بود یا امن ما اتش و اگر عطا در از طالع ساقط  
بود یا در برج بهیمی و برج کنگک مولود سخن نیکو تواند گفتن و در زمانش خلل  
باشد و اگر در عقوب بود بدتر باشد و در سخن گفتن ابا از دناش پیر من شود اما  
اگر مرغ از شجاع اقیاب پیر من آید و عطا در پیوندد و عطا در بزل مخوس بود  
مولود سخن نیکو گوید و اگر در برجهما کند باشد به تر بود و اگر مرغ در طالع  
بود و طالع غریب حاجت یا دلو و بزل مخوس و عطا در ساقط یا مخوس  
بزل دلیل در ماندن بود در سخن است اگر صاحب طالع در طالع بود و سبب کوکب  
بد و ناظر نباشد مزاج مولود بر طبع و مزاج طالع باشد اما اگر کوکبی دیگر  
بود مبین حکم است و یکن صیقل تر باشد و هر کوکب که در طالع بود اگر راجع باشد  
مولود رای کردن باشد و تمیز او بصواب نبود و اگر مستولی بر طالع که ناظر  
باشد بطالع راجع بود یا صاحب طالع راجع بود حکم مبین بود خاصه که مخس  
بود اما بودن راس در طالع دلیل اجابت دعا با او بود و طبع زده و تقوی و  
طاغوت و جهادات و شناختن ذات و صفات باری نماید و کرامات غرشی و کنت  
سخن عینی خاصه که با سهم انیب بود و دلیل صحت و سلامت مولود اما حکم ذیبت  
در طالع خلاق آن باشد و مولود پنازماک باشد و زرد جرد و یا عیب و بد زان



و به بان کو و در قوع زن و بر اعضا او یا چشم او ملک باشد و سوا علم شعاع  
هفتم در احکام خانه دوم از طالع شش **ثمره اول** در احکام کلیات  
او نهی خانه است و مستولی بروی و سهم المال و سهم السعاده و صاحب هر دوشتری  
و کوکبی که در روی و ارباب تسلیات او بین کران و لایین یا بیشتر او قوی حال بوند  
و از بخش دور و بهید کیز نا طرد و بطلع و بصاحب طالع ناظر مولود توانک بود و  
فراخ همیشه و باز نمایت و راحت خاصه که دلایل در او قادم بوند یا مایل الاقامت  
که از مال و معاش بر خور داری یا بد و یاری کران مطیع او بوند و در سعادت  
او روز بروز بیفزاید و اگر احوال دلایل بر خلاف این باشد حکم بر عکس باشد  
سعادت این خاصه و صاحب و مستولی با و سهم المال و صاحب وی دلیل بودن  
مال باشد و سهم السعاده دلیل بسیاری بر خور داری و مشتری دلیل توانگری بود  
با ساقی و مال حلال و ارباب تسلیات دلیل اوقات توانگری و در ویشی و اگر کوکبی  
در اینجا بود حکم بر حسب حال او باشد و بودن دلیل در او قادم دلیل بسیاری مال  
بود و باقی ماندن او و در مایلی التوت کف او ری و در زایل دلیل فقر بود و در  
و از دم و ششم دلیل قرض باشد **ثمره دوم** در حکم جزئیات اگر صاحب دوم طالع  
بود مولود را مال و معاش بی ریج و شقت حاصل آید و اگر مقبول بود مال او با او  
ماند و اگر نامقبول بود زود از دست برود خاصه که رایج باشد و اگر در مال  
یا سبوط بود مال از خیانت بدست آرد و از خوارمندی و کار ناپایدار و از دروغ  
و اگر بیج ثبات بود مسک باشد و اگر در جسد بی باشد معاملات کند بود و کرم  
او که خدا یاته بود در فرج با ناز از حاجت کند و اگر بر ج شقیق بود خرج ارض  
کند و تلف گشته باشد و اگر صاحب طالع هر دوم باشد مولود بیسته در طلب  
مال بود و کاسب باشد و مال و معاش بدست ریج حاصل کند و اگر میان صاحب طالع  
و صاحب این خانه نظیر مودت بود مال و معاش اسان بدست آید و اگر نظیر عداوت

بود بیج و سختی و خیانت و اگر کوکبی که در طالع بود یا صاحب طالع بود بر کوکب  
که دیگر کرم مولود با آن مودت بود که با آن کوکب مشوب باشد از وجه عام و از  
وجه خاص و اگر کوکب کین کرد که در عاشر بود مولود جوانمرد بود و معروف  
در توانگری و در رایج صد این بود **ثمره سیم** در بودن زحل و زین طالع  
مولود مسک باشد و بدخواه و کب او از کار ناپسند باشد و دشوار و طماع بود  
و از این طمع دارد نمیزد کند حاصل بیاید بوقت که حاصل اندیشه بود  
اما نظیر مودت صاحب طالع و صاحب این بیت و دیگر کوکب در کسب مال  
و اسان در انراید و در بازی کران محبت و حکم ان مناسب کوکب باشد  
و اگر نظیر عداوت نکند حکم بر فقر و سختی بود و رسیدن رتی رزق و در بر  
**ثمره چهارم** بودن مشتری درین خانه مولود کریم بود و توانگر و عداوت  
پاک خورد و مال حلال حاصل آرد و کرم او بجای خود بود و در وقت باشد  
و اگر مشتری با سهم السعاده باشد حال قوی تر بود و اگر نیرین به ناظر  
بود سوکت تر باشد خاصه که نظیر مودت باشد و قبول باشد پس مال او از  
پادشاه و بزرگان حاصل آید و خورنده و خوراستد باشد و اگر میانی  
مشتری و صاحب طالع یا صاحب این خانه نظیر مودت بود مولود توانگر شود  
بی بیج و سختی و خواری و اگر نظیر عداوت بود توانگر شود بیج و سختی و در  
عاقبت مال او تلف شود و اگر بیشتر کوکب مشتری ناظر باشد مال او از سر  
شرح بدست آید و اگر عطارد بیشتر ناظر بود کسب او از بزرگان باشد  
و به سری یا ثبات یا وکالت و اگر بدو ناظر بود از امانت و عاری احتساب  
بود و اگر نظیر عداوت بود و بیج و مشتری بد حال بوند و نامقبول مال او از  
دردی بود و خیانت در صورت امانت **ثمره پنجم** بودن مریخ در خانه  
مولود کریم بود بروی مردم و ادا داشته کند آنچه کند و اگر میان او صاحب



طالع یا صاحب این خانه نظرمودت بود مال او آسان بدست آید و اگر نظر عداوت  
بود کسب او بزمخت بود و اگر بیخ به حال بود مال حرام بدست آید و اگر نظر  
عداوت بود کسب او نیکو حال بود مال او را امانت بود یا از امر و بزرگان  
و ترکان و لشکران و اگر عطا کرد بدو ناظر بود قوی تر بود و باشد که مال  
از دیوان بدست آورد یا سلاح مزدوش یا شناجش سلاح حبیه یا مخافش  
سه چیز یا و اگر زمره بدو ناظر باشد مال آسان تر بدست آید و کم شست باشد  
و اگر افتاب ناظر بود از زر کدز یا دشا حاصل آید و باشد که دزد از وی  
بیرد خاصه که نظر محسن بود و اگر علویان بدو نمکند مال از بزرگان بدست آید  
و اگر سفلیان نمکند از مزد و شنان بدست آورد **فصل ششم** اگر افتاب  
درین خانه بود یا ناظر بود یا صاحب طالع مولود تو آنکه شود و نقره جمع آرد  
و کرم بود و عالی مت و سخت کوش بود و در کسب مال و فزاع روزی باشد  
و مال او از حکمت بود یا کار یا که بجو اسر تعلق دارد یا سعادت و اگر مقبول  
بود کاری قوی باشد و یا دشا یا بزرگان او را تو آنکه کند و اگر بیانی او  
و صاحب این خانه نظرمودت باشد مال بی زحمت طلب حاصل کند و اگر نظر  
عداوت بود تو آنکه شود اگر باجست و اگر زحل بدو ناظر بود مال از ضامه آری  
و از سروری قومی و اگر مرد و بد حال بوند مال او از ریاست و دقتانی بود  
و اگر مشتری بدو ناظر بود مال او از امانت حاصل آید و خزانه داری و اگر  
عطارد با او بود مال از مدرستی حاصل کند و معلی و دپیری بیانی دیات  
و تجارت و اگر زمره با او بود از شیخ باقی یا عطاردوشی و خاتومان یا  
خادمان و طرب و اگر قمر بدو ناظر بود مال او از نیابت بود و رسالت و  
رسول داری و از مزشادن کسان تجارت و از کاروان سالاری عوام  
است بودن رأس درین خانه دلیل تو آنکه و حلال خوردن و حکم دین خلاق

این باشد اما قوت رب ثلثه اول این خانه دلیل تو آنکه مولود بود  
و در او ایل عمر و قوت رب ثلثه دوم دلیل تو آنکه مولود در او وسط عمر  
و قوت رب ثلثه سیم دلیل تو آنکه مولود در آخر عمر و اگر بیانی ارباب این  
نظر باشد نمودت و با قوت بود از اول عمر تا آخر عمر تو آنکه باشد و اگر بر خلاف  
این باشد حکم بر ضد آن باشد **فصل هفتم** در احکام خانه  
سیم از طالع چهارم **فصل اول** در احکام کلیات او و بیلها او سیم  
خانه است و صاحب او و مستولی بروی و سهم الاقربا و صاحب او زحل  
و قمر و زمره و ان کوکب که در وی بود و ارباب ثلثات او پس اگر این در  
لایل سمود بوند یا بیشتر ایشان دلیل کند بر سعادت احوال برادران  
و خواهران و اقربا و اگر بیکر ناظر باشد نظرمودت دلیل سازگاری  
بود بیانی ایشان و افزونی بخت و طلب یکدیگر و رساندن شافع و رشت  
بهم و اگر لایل در او بود دلیل سعادت و کثرت برادران و خواهران باشد  
و اگر لایل نخوسی بوند و بیانی ایشان نظردا عداوت دلیل رنج و سخت  
ایشان بود و بودن حضو متها در بیانی و اگر بیانی صاحب طالع و این لایل  
نظرمودت بود مولود با این جماعت دوست دارد و مقدم مولود بر ایشان  
مبارک بود و اگر نظر عداوت بود دشمنی افتد در بیانی و ناسازگاری طالع  
و اگر در خانه ساکن بود یا مدیکر نیامیزند و دور افتد اما بودن حاجت طالع  
درین خانه مولود مطیع ایشان باشد بطوریت و یا رنج و اگر صاحب این بیت  
در طالع بود خویشان شقاق او باشند و اگر با مقبول باشد بجز و اگر نه شوند  
و اگر بیانی صاحب طالع و زحل نظرمودت بود مولود با خویشان بزرگتر دوست  
بود و از مدیکر شافع گیرند و اگر نظر عداوت بود حکم بر ضد این باشد اما اگر  
نظر صاحب طالع بقر یا زمره بود نمودت و بخت باشد یا برادران و خواهران



خودت و در بیان خیرات بود و تطهر عداوت ضد این باشد و اگر این دلایل در  
اوتامد اثبات و باشد و آن بر جماعت مذکور بودند و دلایل محتمل مولود را برادران  
دیگر شوند و اگر مونس خوامران دیگر **مردم** در احکام جزایات بود یکی از دو  
نخس بر مرکب این خانه یا نزد یک بر کند دلیل موت و مشقت خویشان باشد  
خاصه که بد حال بودند و اگر این خانه مرگ یا میبوی او بود زحمت و مشقت  
زیادت تر باشد مناسب این محس و حکم ذنب همین باشد **مردم**  
بودن مشتری درین خانه دلیل سعادت خویشان بود و بسیار بود قدم  
مولود برین موقوم و تن درستی و صلاح و عفت مزیک و نیک استغالات مولود  
با طراف و متباعد بودن او و اگر صاحب طالع بیشتر ناظر بود حال قوی  
تر بود و اگر قمر و زمره بیشتر می کرد احوال خویشان خود نیکوتر بود  
مولود حرکت و اشتغال بسیار کند و در مساحت با موسیقی بداند و اگر  
اقتاب بیشتر ناظر باشد یا زحل احوال خویشان بزرگ نیکوتر باشد  
**مردم** بودن عطارد درین خانه دلیل رای و تدریس خویشان کند و مولود  
از علم و حکمت چیزی بیاموزد و تجارت کند و علم شود بر خویشان امثال  
رأس درین خانه دلیل کثرت برادران و خوامران بود و صلاح ایشان و حکم  
ذنب خلالت آن باشد اما حکم ارباب مشکات بخانت که گفته شده است  
هر کدام که قوی تر بود احوال خویشان در آن وقت نیکوتر باشد متجسس  
**مردم** در احکام خانه چهارم پنج **مردم** اول در احکام کلیات او  
و دلایل او همین خانه است و صاحب و مستولی و سهم ابا و صاحب وی  
و سهم الامانات و صاحب وی و اقتاب و زحل و زمره و قمر و کوسه که در  
وی بود و ارباب مشکات او پس اگر این دلایل سعود باشند یا بیشتر ایشان  
و بهمه یک ناظر بودند و از خوش بکال دلیل سعادت احوال مادر و پدر مولود باشد

و سلامتی مزیک و توانگری عز و جاه و تربیت یافتن مولود از یشاق و سارکاری  
سرد و با حدیک و شفقت بزدن و اگر دلایل در اوتامد بودند زیادتی دولت و شهرت  
ایشان باشد خاصه که مقبول بودند و دلیل باشد بر حصول املاک و مقامات عالی و  
آبادان و سعادت حال مولود در عواقب امور و اگر این دلایل بطالع یا بصاحب طالع  
ناظر بودند مولود تربیت تمام یا به از مادر و پدر و سعادت تمام از یشاق و از ضاع  
و عفار خیرات یا به و اگر صاحب طالع برین دلایل یا بهین خانه ناظر بود بنظر موت  
دلیل سعادت و دین باشد از قبل مولود و مولود نیک خواهد ایشان یا شد و اگر نظر  
عداوت بود یا گواه خدمت ایشان کند یا اتعانت نماید و بر رحمت کند و از ایشان  
تر بیت نیاید و اگر دلایل از هم ساقط باشند جدایی افتد میان مولود و والدین اما  
اگر هیچ بر مرکب این خانه افتد و بد حال بود دلیل موت برادران باشد و اگر هیچ مذکور  
بود و اگر هیچ مونس باشد دلیل مشقت ایشان بود و بروج و بیماری و اگر نا مقبول بود  
دلیل کست و وزع و عداوت نیکو **مردم** در احکام جزایات بودن مشتری درین  
خانه دلیل عارثا خوش بود و صاحب مسجد و عداوت و دلیل و اگر می مادران و برادران  
باشد و بسیار بود قدم مولود برایشان و سعادت حال مولود از روی ایشان  
و یافتن تربیت و خیرات از املاک و نیکل عاقبت امور اگر صاحب طالع به و ناظر باشد  
آبادانی خوش کند و موافقت بود میان مولود و برادران و اگر نظر عداوت بود نیکل کند  
باشد و اگر مشتری مقبول باشد و اقتاب به و ناظر و زحل محسین دلیل دینیت باشد و طول  
عمر برادران و توانگری مزیک **مردم** بودن اقتاب درین خانه دلیل جاه و رفعت  
پدران بود و نیکل حال مولود و ساختن عارثا عالی و مانع از املاک و سعادت عواقب  
و اگر اقتاب مقبول بود و صاحب طالع به و ناظر بنظر مقبول بود در مقام پادشاه و اکابر  
نشیند و چون این خانه سعد بود مولود مر چند بزرگ شود کار او قوی تر کرد و **مردم**  
بودن زمره درین خانه دلیل قریح و سناکت بر باشد خاصه با اقتاب بود و ابا و زحل



دان نیز بود که موافقت میان والدین زیاد شود خاصه که قمر درین خانه بود و دلیل  
سعادت یافتن مولود از پدر و مادر و ارتقاات و اگر زمره و زحل درین خانه محترق  
شوند سوت مادر و پدر باشد خاصه که قمر یا شمس یا زحل به جال بود و اگر زمره قمری  
حال بود مادر مولود بیمار گردد و اگر مریخ درین خانه محترق شود پدر مولود را قتل  
و املاک را آتش خوف بود و اگر صاحب طالع درین خانه مخوس بود مولود بجای  
درماند نیاکام و اگر خانه و بان یا مبطوط او مجوس شود **قمر** بخت بود و عطار درین  
خانه مقبول و زمره یا او یا نا طنرید مولود جایا منتش سازد و اگر قمر یا او  
بود جوی و حوض بیرون آرد خاصه که مریخ آب بود و دلیل رای و تدبیر مادران  
و پدران باشد و بیشتر اندیشه مولود در عاقبت کار با باشد و مریخ املاک و ساحل  
یاغ و بستان و مدرسه و کتاب خانه و اگر زحل بدو ناظر بود زاویه و خانقاه  
و مدرسه سازد و خانها خراب آبادان کند و اگر زحل در خانه ششم بود یا به حال بود  
کور خانه سازد و در بزرگی عمارت پیش کند و خانها حین سازد و اگر مشتری  
بدو ناظر بود و به حال باشد در مدرسه و مسجد سکن شود و اگر مریخ بدو ناظر  
بود در سطح و لشکرگاه و میان ترکان یا حام سکن شود یا جای که امن و امن  
باشد و اگر اقرب یا او بود در سرای دریا جا کما و بزرگان سکن شود و اگر زحل ناظر  
بود در باغها و خانها که آب روان بود پس ازین کوکب هر کدام که قمری باشد او را بجای  
بیا نیکو بود و هر کدام که ضعیف باشد او را بجای ناستود و رسانه مناسب کوکب  
و دلائل دیگر و نظرها مودت و عداوت محبتی مثلا اگر نظری مشتری مودت بود و اگر  
مدرسه کیفیت سر و زرا بود و خانها عالی سازد و خوش و باقی را قیاس عینت چون  
منشیات هر یک در حال قوت و ضعف نمود و علم اساکر مریخ خاک مولود در عمارت  
و زراعت باشد و اگر مریخ آب بود حوض و کار نیز مریخ دان سازد و اگر مادی  
بود مقصد و با دیگر سازد و اگر آتش بود حام و دکانا طباشیری سازد و اگر صاحب

راج بود و در زایل بود مولود از وطن اصلی و رافند و در شهری سکن شود که بدان  
رجع منسوب باشد خاصه که مقبول بود و اگر در خانه سیم بود یا ختم مولود سفر کند  
و کارش فزونی شود و در آن شهر سکن شود که بدان کوکب تعلیق دارد و موضع او اگر صاحب  
طالع درین خانه بود مولود در وطن خود سکن بود و اگر حرکت کند مناسب قابل تدبیر  
او کند و اگر مقبول بود درین خانه بدخلوش باشد اما بودن قمر با عطار درین خانه  
مولود را از مسکن بیرون برد و بدایخار سانه که منسوب خانه چهارم بود از جهات  
عالم تا اینجا بود که صاحب طالع بود یا بدان جای بود که صاحب نهم بود تا اینجا که قابل  
تدبیر بود یا عطار یعنی بوضعی که منسوب بود به بیست کوکب از اقسام و نایب و شهر  
و ارباع عالم و ازین دلیل هر کدام که قوت تر بود اثر آن غالب تر باشد خاصه در وقت  
ترتیب آن کوکب و اگر مریخ بختی بست دارند مولود سفر یا بسیار کند از دور و نزدیک  
اما در اوایل کتاب گفته شده است که از درجه طالع تا درجه عاشر دلیل ایام طغیانیست  
و از درجه عاشر تا درجه سابع دلیل ایام جوانی و از درجه سابع تا راج دلیل ایام کهنه  
و از درجه راج تا طالع دلیل ایام پیری پس کدام ربع ازین چهار ارباع که نیرین دروی  
بود یا سعود و احوال در آن سن قوی تر بود از طبیعت آن کوکب و موضع او و است  
اگر شرایط سفر قایم باشد مولود در آن سن سفر پیش کند به آن اقلیم و نایب و سهر که بدان  
کوکب منسوب بود و این اصل را معتبر داشت که دروی بخیر یا بسیار رفته است اما بودن  
رأس در خانه دلیل کثرت املاک بود و صلاح حال مادر و پدر و ذبت خلاف این باشد  
استانظر حاج طالع برتب شله اول مودت و دلیل ترتیب یافتن مولود بود از پدر  
و مادر و دیدن سعادت که بدین خانه تعلیق دارد و اگر نظرها مودت بود حکم برعکس بود  
و اگر نظرت برت شله ثانی بود این احوال در اوسط عمر بود و اگر برت ثالث بود در اواخر  
عمر بود یا اعتبار نظر مقبول و سوا علم **در** در احکام خانه پنجم  
از طالع مشت **ثمة** **اول** در احکام کلیات او دلائل او حین خانه است و صاحب و مستولی بر وی



و سهم الاولاد و صاحب دی و اثبات و زمره و قمر و ارباب شلثات وی و کوکبی که در وی  
بود پس اگر این دلایل در هیچ یا بیشتر ایشان قوی حال بود و بعد از آنکه ناطر بنظم مروت  
و دیل بودن فرزندان بود و اگر در آن بود دیل بسیاری بود و اقبال و جاه ایشان  
و اگر احوال دلایل ضد این باشد حکم بر عیش بود و این دلایل در ربع مذکور و بروج مذکور بود  
فرزند آن پسر بودند و مردم صفت خاصه دیل قوی تر مذکور بود و اگر بر ضد این بود  
و دختر آن باشد اما اگر سهم الاولاد در خطوط اثبات بهم ناطر بود فرزندان پسر شدند  
و مقبل خاصه که در آن بود و اگر این حال با قر باشد دختران باشند و با دولت  
و قاس کوکب دیگر معنی است از مذکور و مروت و سعد و محسن اما اگر خانه بجم بروج بسیار  
فرزند بود و این شکسته آیتست فرزند بسیار شود و اگر بروج عظیم بود و آن آید و بخت  
فرزند کم باشد اما انواع فرزند شلثات و پنج و زحل و عطارد و زینت پس بودن این  
دلایل در بروج عظیم دیل نقصان فرزند بود و اگر این دلایل بصاحب بجم نکرده نظر عدوت  
تا درین خانه افتد فرزند آن کم زیند اما زحل دیل مروت و بروج فرزند بود اگر به  
حال بود و مریخ دیل استقامت و قتل باشد و اگر اقیاب به حال بود حکم او همان باشد و عطارد  
اگر محسن بود سکن ارض و محسن فعل او بر طبع آن محسن باشد و زینت دیل بزبان دشمن فرزند  
باشد و اگر محسان بنظر عدوت بهم الوته نکرده حکم همین باشد اما اگر صاحب طالع درین  
خانه باشد پدر مطیع فرزند آن بود و اگر ناممکن باشد یا کراه باشد و عجز و اگر صاحب محسن  
طالع بود حکم همین بود و از طرف فرزندان و اگر میان پدر و فرزند آن نظر مروت بود یا بعد یک  
سازگار باشد و مطیع و اگر نظر عدوت بود خلاف این باشد و اگر از مدیکه ساخط بود در  
میان فراق افتد و از آن طرف افتد فراق که دیل او در خانه ساخط بود و با دلایل محسن باشد  
است پسرین صاحب محسن بصاحب منعم یا کوکبی که در وی بود دیل بودن فرزند از جهت  
و اگر بصاحب محسن مذکور دیل بودن فرزند بود و لا یخیز که یا حد نکند **فصل دهم در احکام**  
جریات اگر یکی از زمره و بروج صاحب جم بود یا درین خانه باشد بصاحب طالع سازیت

کند فرزند ار معشوق شود خاصه که یکی ازین دلایل بصاحب یا زهم بدین دلایل ناطر  
باشد یا درین خانه و اگر دلایل درین میان عاشق و طالع بودند مولودا فرزند در خوردی  
شود و اگر در میان عاشق و صاحب بود فرزند در سن و مروت شود و اگر میان صاحب  
و رابع بود فرزند در کفایت شود و اگر میان رابع و طالع بود ز پیری شود و در اوست  
که پسر را و دختر را این ارباع استدلال گیرند و از بروج دلایل و کوکب **فصل نهم**  
در طرب و عشق بازی اگر زمره درین خانه باشد یا ناطر بود یا بصاحب این خاطر  
با بزرگان کند در سن پیری و اگر سنبلان بودند طرب با تو یا کفایت کند در سن جوانی  
و اگر بعضی علوی و بعضی سفلی از جواتی تأیری در طرب بود خاصه که زمره درین میان بود  
یا ناطر بدین دلایل **فصل دهم** اگر مشتری درین خانه یا ناطر بود و بصاحب او مولود با علای  
و اهل او یان دوستی دارد و اگر این خانه از خانه از حل باشد یا شلج و درویشان  
عشر تقا کند و سلع و در مقص دوست دارد و تطریز بود و سو کند خورند **فصل یازدهم**  
نظر صاحب محسن و یا زهم یا صاحب طالع دیل عشق بازی بود خاصه که نظر قبول بشد  
و تنوع نیکو یا بد و اگر زمره درین میان بود قوی تر و خوش تر باشد و اگر صاحب این خانه  
نور بصاحب طالع و هر کسان بر مولود عاشق شوند و تنوع رساست مولود را و از  
هدایا و دوزی مند باشد و اگر صاحب طالع نور به و در عاشق شوند تنوع رساست  
کسان **فصل بیستم** بودن در درین خانه دیل رساست کنند و اگر قریبتر می نکرده توسط  
کار یا میان مردم برستی و اگر عطارد درین میان بود دیل بود بر خط نویسی و معاملت  
و اگر قمر و زمره درین خانه به حال باشد یا بدین خانه ناطر بودند و نقل النور از صاحب  
طالع بکوکب دیگر کنند یا جم مذکور مولود ناری کند حکم عطارد همین باشد و قوی  
تر خاصه که محسن بود **فصل بیستم** حکم ارباب شلثات است که در خانه دیگر گفته ایم  
و اوقات تربیت نمود و اگر ارباب شلثات این خانه ازین کوکب افتاد یا شد در مدلول  
زیادت کند و اثر او در در وقت تربیت او ظاهر تر باشد اما بودن رأس درین خانه دیل











بود و اگر شتر می بود مولود زن بیانه حال خواهد خاصه که در بیانه مرغ بود و غنچه باشد  
و بیشترین صورت و اگر مرغ بود زن بی شرم بود و کم سرو دانه که باشد و محبوب صوت  
و اگر در افروغ بود یا مغزی باشد زن پیر بود و اگر زرد درین خانه بود زن جوان خوا  
خاصه که در اول مرغ بود و خوب صوت بود و لطیف طبع و خوش حرکات و اگر عطا  
بود زن با فرزند خواهد و که با نو و زیرک و سخن گو و دانا و اگر ایشاک بود زن سرت  
افتد و حاکم و متیکر و سلیطه یا مستعلت بزرگان یا از اصل موقوف و مریب صوت باشد  
و اگر فرزند زن از عوام اناس کند و اگر دلائل زن در بر چنان خوب صورت باشد زن  
خوب صورت خواهد که دلیل زمره بود هر کوب که دلیل زن باشد چون شتری بدو  
ناظر باشد صاحب و غنچه بود و اگر مرغ ناظر باشد بی شرم و بی شتر باشد قیاس که آن  
دیگر چنین باید داشت اما اگر دلیل زن در حلقه خود بود زن اصل بزرگان  
باشد و در اوقات از مردمان و در مایل الاوقات از مردم متوسط الحال و در ایل از مردم  
کم نام و مجهول و ساقط **نهم** اگر دلیلهای او داده بودند زن بسیار کند خاصه که  
برج منتم منقلب باشد و در مایل الود که خواهر خاصه که برج منتم دو جبهه بین بود و در  
زایل الود زن آنکه خواهر یا خواهر خاصه که برج ثابت بود اما اگر دلائل در اوایل برج  
بودند زن آنکه خواهر و اگر در اواخر بودند زن بسیار کند اگر کوب درین خانه آمدند  
زن بسیار خواهد و اگر در اواخر بودند زن بسیار کند و اگر صاحب یا مستولی این خانه  
یا کوبی که درین خانه افتاده بود به بسیار کوب ناظر باشد زن بسیار کند **نهم**  
اگر صاحب منتم محرق بود زن مولود پیر و یا عازم بود و اگر راجع بود جدایی کند  
و این وفا باشد و اگر مقام اول بود شوی را بخواهد و اگر در مقام ثانی بود قرار کند  
الود و ناخوانان باشد خاصه که بصاحب طالع ناظر باشد و اگر نظر عدوت بود دشمن کند  
شور را و اگر تصرف باشد جدایی کند حکم دلیل مرد منتهی باشد **نهم** اگر سعدی  
درین خانه بود یا وکیل برج و شرفی باشد و از عساکر یا کزن خود و حال افتد بی عیب

خاصه که از زمره بود و خوش صورت باشد و اگر بجای سعدی منتم بود و حکم منتهی  
چون بر صند افتد خاصه که آن مرغ بود اما اگر صاحب منتم در مقام ثانی بود اگر که  
بسیار مقبول منتم شده باشد بصاحب طالع متصل شونده زنده شود دیگر بر باشد  
پس اگر کوب سعدی بود باشد و این که بدو خواهد پیوست هم سعدی بود زن از مرد و اگر  
یکدیگر یا بدو اگر مرد و منتم باشد حکم بر عکس افتد و اگر یکی منتم بود و دیگری سعدی بود  
حکم بر حسب آن که **نهم** اگر میان زمره و صاحب طالع نظر باشد و زمره در  
منتم یا منتم بود و مرغ در میان افتاده خاصه که در طالع افتاده باشد خاصه که در  
طالع باشد مولود پیر منتم بود و موع بزبان و عشق یارزی و باشد که زن  
مطرب خواهد و اگر این احوال زن را بود حکم همان باشد و اگر برج منتم بهمنی بود  
صاحب طالع در وی مولود یا دواب جمع آید و اگر بجای زمره عطا بود مولود  
زرج در زمین مبارکند و بود که زن را از آن طرف بزبان رفته بود و اگر زمره درین  
خانه باز حل بود یا بزر حل ناظر باشد حکم همان بود و اگر مرغ بود بدتر باشد و ظاهر  
تر و زن در حرام دیر تر باشد **نهم** اگر صاحب منتم در ششم بود یا در دوازدهم  
جفت او عیب دار باشد یا بنده و بنده زاده بود یا عزیز باشد یا کسی شده خاصه  
که از خانه حل بود یا مرغ یا عطا بود و بد حال باشند اگر صاحب منتم در نهم بود  
یا صاحب طالع در نهم باشد و صاحب منتم یا کوبی که در منتم باشد بد پیونده چون  
مولود عزیز باشد و اگر صاحب منتم در نهم باشد بصاحب منتم ناظر بود یا کوبی که  
در منتم بود در عزیت زن خواهد و اگر منتم برج منقلب بود زن او متحرک بود کم ثبات  
**نهم** اگر صاحب منتم یا کوبی که در وی بود بصاحب منتم ناظر بود و صاحب  
منتم بصاحب طالع ناظر بود مولود زن از خویشان کند یا خویشان او را زن دهند  
**نهم** اگر صاحب حاضر بصاحب منتم یا کوبی که در وی بود یا نور صاحب منتم  
بصاحب طالع دهد یا جمع کند مولود را از بزرگان زن دهند یا کارهای متکلف او سازند

**نهم**



**نمونه یازدهم** این حکم مردان و زنان یکی باشد اما اگر احکام بطلان برین قهقند  
سهم پیرهن از نه از سر و با شمس و از طالع بیفتد و دیلمه جفت او افتاب  
و زحل بود باقی احکام همین باشد **نمونه شانزدهم** اگر قمر در طالع مردان میان اجتماع  
و استقبال افتاده باشد مولود در جوانی زن کند و اگر میان استقبال و اجتماع  
افتاده بود در پیری زن کند اما در طالع زنان اگر افتاب بالا زینتی بود در  
جوانی شوهر کند و اگر در زیر زینتی بود در پیری شوهر کند **نمونه بیستم** اگر صاحب  
منتهم سعد بود یا کوکبی که در وی باشد و صاحب طالع از وی منصرف شود و بعدی  
متصل گردد مولود اول زن بگذارد و دیگری خواهد مرد و نیکو باشد و اگر  
بخمس متصل شود زن دوم بداند و اگر صاحب منتهم خمس باشد و صاحب طالع  
که از وی منصرف شود پیوند از به خلاص یا به و نیک پیوند این اتصال  
و انصرافات نیز بود و عداوت نظر کند اما دلایل حالات پیری و جوانی را نیز اعتبار  
کنند اما جمیع النور در منتهم دلیل بسیاری زن خواستی بود در طالع حکم همین باشد  
خاصه که دلایل در برج سید نکاح افتاده باشد **نمونه بیست و یکم** اگر دلایل جوانی زنان  
به یلمه مردان پیوند و دیلمه مردان فوق الارض باشد از طالع مولود در جوانی  
زن کند و اگر دلایل تحت الارض باشد مولود در پیری زن جوان کند که دلیل قوی  
تر زحل افتاده بود و او در اوایل برج و دلیل زن زمره باشد و او نیز در اول برج  
به هم گیر ناظر پیوند و قیاس طالع زن همین باشد **نمونه بیست و دوم** در احکام شلشات  
اگر بیت شکله اول این خانه نیکو افتاده بود احوال مولود از زنان در اول عمر نیکوتر  
باشد و اگر بیت ثانی نیکو افتاده بود در میان عمر نیکوتر باشد و اگر بیت ثالث نیکو بود  
در آخر عمر نیکوتر باشد و حکم نحوس را قیاس همین است **نمونه بیست و سوم** در مختصات اگر  
صاحب و مستولی خانه منتهم یا صاحب و مستولی طالع ناظر باشد عودت مولود را  
حضورت کم افتد خاصه که دلایل سعدان باشد و اگر عداوت نکرد خصوصیات بسیار

افتد خاصه که دلایل نحسان باشد پس هر کدام از این دلایل که در خطوط خود پیوند  
خلف از آن جانب بود و اگر دلایل منتهم در طالع بودند یا در دوم طالع خضمان یا مال  
یا ماران خضمان بدست مولود افتد و عجز از نه اما اگر دلایل طالع در ششم یا هفتم  
افتد مولود بدست خضمان افتد و مال و یاران و اما هر طرف که نحان باشد یا ناظر  
باشد یا طالع نحس بود خصوصیت از آن طرف خیزد و به طرف که سعدان پیوند  
یا ناظر باشد صلح از آن جانب بود و حکم زن با شوهر همین باشد اما بودن راس  
درین خانه دلیل کمزرت زنان بود و عفت ایشان و صبر خضمان و ذلت قلت  
زنان بود و نامستوری و عیب ایشان و فتنه کردن و بلا دیدن از ایشان و حکم عرب  
و شکله همین باشد اما طفره خرج و سعدان و کوکب مستقیم را بود خاصه در عرب و معلوم  
**نمونه بیست و چهارم** در احکام خانه ششم سیزده **نمونه بیست و پنجم** **اول**  
در احکام کلیات او دلایل او همین است و صاحب و مستولی بر وی و سهم موت و صاحب  
وی و قایل بتدبیر هر یک و هر که غارب و کوکبی که درین خانه باشد پس اگر دلا  
یل یا پیشتر ایشان نیکو حال باشند و بعد از آن ناظر و از نحوس خالی موت مولود  
طبیعی باشد تمام عیلت که خدا خواهد برسد و مولود پیوسته در امن و امان و  
فراغت بود و بی نیکت زن کانی و اگر این دلایل نحس نحوس باشد موت از طبیعت  
ان نحس حادث شود پس اگر نحس زحل بود موت از بیماریا در از کس  
بود و از اینجا بر زحل منسوب بود و اگر از افتاب نحوس شونده موت از بیماریا باشد  
که با افتاب منسوب بود از پادشاه اما علما در آن عضو باشد که برج و کوکب  
منسوب باشد جناسک شرح دادیم اما اگر سیم مرگ کوکب نحس باشد مولود در  
صدورت ناستود باشد و اگر سعدان بود در طریق ستود **نمونه بیست و ششم** در احکام  
حرکیات اقتران صاحب ششم بر مرکز ششم یا مرکز غارب یا در ربع طالع دلیل موت  
باشد از ماده حرارت یا از آتش یا از گرما سموم و مانند آن و یا از غلبه ملوک کبیح



اشی بود **نهم** صاحب طالع بقران مریخ یا صاحب ثامن و سعدان ساقط  
 از ایشان و ازین خانه دلیل موت یا سعد یا شش و اشی خاصه که مریخ اشی بود  
**نهم** اگر صاحب طالع در ششم بصاحب مغمم خمس شود و سعدان ساقط باشد  
 مولود بدست خصمان هلاک شود از طبیعت ان کوکب خمس و این **نهم**  
 مریخ چون بار اس القول بود و سر در درجه طالع یا سیلح یا که خدا بقا طالع بود  
 بود خاصه بر اس القول و این خانه طالع یا دوم طالع و سعدان ساقط مولود را  
 بسکند و اگر در ان وقت زحل بر مرکب عاشر باشد و با قناب مخوس خاصه  
 با حراق موت او از در باشد و اگر زحل در رابع بود بمقابل اقیاب ویت رابع  
 خاکی بود موت او از زیر ماندن دیوار و خانه بود و اگر مریخ آبی بود از آب در امان  
 موت رسد و اگر مریخ اشی بود موت از اشی رسد اما اگر این اسباب حاضر شوند  
 و سعدی در طالع بود یا ثامن یا سه اعداد دلیل عمر در چند سعدان رسیده بودند و طالع  
 تحویل سال و مریخ اثنا سعه بودند و طالع تحویل سال و مریخ اثنا سعه بودند  
 سیلالت هر مریخ از سه فساد **نهم** اگر صاحب طالع و مریخ مخوس باشد  
 مریخ و مریخ در طالع یا ثامن بود در حال مولود در بیان هلاک شود خاصه که مریخ  
 اسد یا سعدی باشد **نهم** اگر مریخ در دوم باشد و زحل در چهارم و عطارد در ششم  
 و مخوس مریخ و صاحب طالع خمس باشد مولود بدست غوغا هلاک شود و فتنه و خصم  
 خاصه که زحل در وبال باشد یا در خانه غریب **نهم** اگر طالع حل باشد و مریخ  
 در سرطان و مریخ در عقرب و زحل در طالع مولود خود را بدست خود هلاک کند و اگر  
 مریخ در عقرب بود یا ذیت و زحل در سرطان و اقیاب پیران مولود در حرب مدبر  
 کشته شود و اگر مریخ در پیران بود تحت الشعاع یا در عقرب مولود کشته شود و ان  
 شرایط که گفته شد **نهم** اگر طالع مریخ بود و زحل بر مرکب غریب محرق شود  
 و زحل در ششم باشد و مریخ بر درجه طالع مولود خود را هلاک کند یا زنان

دشووت و خصمان و اگر زحل در عقرب بود یا طالع حل را مریخ در ثور باشد و سعدان  
 ساقط بودند و طالع مریخ از مریخ در طالع و طالع حل را در طالع مولود بدست  
 هلاک شود **نهم** اگر مریخ در دوم بود و به حال باشد و مخوس و دیگر مخوس کرد  
 و عطارد هم از مخوس مخوس بود خاصه که مریخ دوم خاکی یا آبی باشد و خانه  
 ششم و صاحب او به حال موت مولود از در باشد خاصه که طالع حل بود یا پیران  
 و اگر سعدی بر دوم یا ششم ناظر باشد دفع مصرت کند خاصه که ان مشری بود  
 با اقیاب خاصه بنظر موت **نهم** اگر خانه چهارم مبطوط صاحب ششم بود  
 و او در ان خانه بنحل مخوس و صاحب طالع محرق یا خمس شود مولود را موت  
 در زندان بود و مخوس و اگر ان خانه چهارم بود و وبال صاحب ششم بود و او  
 به مریخ مخوس و صاحب بنحل مخوس و مریخ صاحب طالع ناظر بعد اوت یا صاحب  
 ثامن موت مولود از شکستگی باشد و ضرب مولود لایل موت از وجه کلیات تیرات  
 به طالع است و که خدا او قواد اربعه بواقع مخوف در صورت طالع ان اصلی مریخ  
 و کوکب ثابته که قاطع ان و ان در عمل تیرات نمودند **نهم** در مکررات در مقدمه  
 رفته است که اگر سعدی بر مواقع مخوف مستولی شود مکرر از کس رسد که توقع  
 از ان نباشد و اگر مخوس مستولی شود از کس مکرر رسد که توقع باشد چون این خانه  
 پست غم و نکت است پس کوکب که در این خانه باشد از طبیعت خود غم و اندوه رساند  
 از کس مشروبات خود مثلا اگر صاحب ششم درین خانه افتد نکت و مکرر از جفت و  
 صد ان رسد و اگر صاحب یازدهم درین خانه بود مکرر از دوستان رسد یا بخرید  
 مناسب طالع ان کوکب باشد و ان مریخ و اگر کوکبی دیگر نظر بدو کنند و ان کوکب مواقع  
 ازین اثر باشد بخت تطرعات و شرف و قبول در اتماء و کت **نهم** در حکم  
 میراث و مال بلای مریخ این خانه پست امان ان موصفت که مسافر روی بدینجا دارد پس اگر  
 صاحب یا مستولی در دوم طالع بود یا بیونند بصاحب دوم مولود از مال زان در میان



و خضمان مار قوی بود و اگر صاحب ثامن در راج بود و بصاحب ثانی بود  
 مولود میراث یابد از طرف بران و مادران و اگر از جسم بود بصاحب دهم از نژاد  
 میراث گیرد و اگر از ششم بصاحب راج نگیرد میراث از تحت گیرد یا شریکی یا خصم تنی  
 بر وجه دیگر میتی باشد پس اگر نظر به سعد بود باسانی رسد و اگر خوش بود بدشوار  
 رسد اما اجناس میراث را از جمله بر وجه طلبه اگر در برج اتشی بود میراث را انواع  
 معادن بود و اگر در برج خاک بود از نوع نبات و منیاع و عقده بود و اگر در برج  
 بادی بود از نوع برده و حیوان بود و اگر در برج آبی بود از نوع کاریز بود و  
 خوض و جوی آب گیرد اما اگر در برج بیسی بود از نوع پیام بود و آنچه در سوت  
 بر وجه و کواکب یاد کرد ایم و کواکب را با بر وجه استرابع دهند و حکم اجناس از آن  
 میان پیرون اند اما راس دیسل بجا بود و کثرت میراث از اینست و مال میراث  
 حالی و ذلت خلاف این باشد و مواعیل مشعر **در احکام کلیات** و دلائل او مبنی خانه است و صاحب  
 ششم یا نژاد **در احکام کلیات** در احکام کلیات و دلائل او مبنی خانه است و صاحب  
 سنوی او در برج و عطارد و قمر و شتری و زریاب شکلات و سهم السفر و صاحب  
 و کوی که دینی خانه بود پس اگر این دلائل فخری حال باشد و بعد نیکو نظر دیسل  
 بوز سفرهای نیکو و ذائق و بسیار خمر و مولود و رایت بود با موش معلوم و باکی ندیب  
 و اعتقاد در دین و دیدن خوابهای نیکو و راستی و تدبیر و بودن علم و عمل ستوده  
 و اگر احوال دلائل بر خلاف این بود حکم او بر عکس است و اگر این خانه درین خانه بود  
 مولود سفرها بسیار کند بر بخت و مراد دل و اگر سعدی سعود بود و مقتول و فتح  
 بسیار گیرد از سفر و اگر در طالع بود حکم عین باشد و اموش علوم بروی اسان  
 بود و بخت نماید تحصیل علوم و باشد که علم نوا کرد و سفر حاصل آید و او بعلم و دست  
 شتر قی تمام یابد اما اگر صاحب طالع دین خانه باشد سفر نکند بی رضا و رنج و بخت  
 پیشد و در تحصیل علوم کامل بود و در بخت و اگر نامقتول بود بدتر باشد و اگر مقتول بود

سفر و دست دارد و با حاصل و اگر سعدی بود ناظر بود و تحت کسانی دیگر سفر  
 کند و فتح پیشد و باشد که او را تحصیل فرماید اما اگر خشن بود ناظر بود حکم  
 بر خلاف مقتد و از زماندن از فتح و برون شقت و غافل وی حاصل مانده  
 اما اگر میان صاحب طالع و صاحب این خانه اتصال بود سفر بسیار کند  
 و دور رود و نیک یابد خاصه که نظر مودت بود و اگر این مرد دیسل در جبهات  
 مشرقی باشند سفر او بجانب مشرق بود خاصه که راج مشرقی بود حکم به جبهات  
 دیگر مبنی است و اگر یکی در جبهتی باشند از راج و راج سفر او در میان این دو  
 جبهات شود و ازین مرد دیسل هر کد ام مقتول بود سفر به آن طرف شود و اگر مرد  
 بقوت برابر بودند بر رفته شود و حکم از یاب طالع عین باشد و هر کس قریبا  
 این دو دیسل موجب سفر بسیار باشد و دور **در احکام جنات**  
 اگر صاحب این خانه زحل بود یا درین خانه باشد سفر مولود جبهات  
 یا داری باشد خاصه که برج بیسی بود و اگر برج اتشی بود طلب علم دارد  
 از علوم دقیق و برده و فرود شده و درین سطون طلب باشد و کم  
 جهات بود و خوابها درشت پیشد و درین بدل یا میرد **در احکام**  
 اگر شتری درین خانه بود یا صاحب این خانه باشد سفر مولود بجبهات تجارت  
 و بازرگانی بود و بارها یقین خود و فرود شد و سود بسیار گیرد و اگر نامقتول  
 بود راج و شری او در شیرینها باشد و طعامها و اگر برج بیسی بود جبهات  
 دو آب سفر کند چون کو سقند و آنچه عذارا شایده و اگر برج اتشی بود راج و شری  
 بر دگر کند و با سها و در تحصیل علم حجب نماید و باورع بود و فقه و تفسیر  
 بداند و عابد و پاک باشد و سفر کعبه و مزارها بترک برود و خوابها را تفسیر  
 و بخت ستود باشد و با رفا و عالم بود و پاکیزه **در احکام** اگر راج صاحب  
 این خانه بود یا درین خانه باشد مولود سفر کشد بود و با سها محرف و در سفر است



باشد و در میان لشکریان و ترکات سفر کند و اگر مقبول باشد امیر  
لشکر بود و سرور قومی سلاح و اگر در برج بیسی بود جبار پریان دارد  
و اگر در برج آتش بود نامقبول دزد بود و راه دارد و در علم و سلاح  
و سواد بی ادانه و اگر در برج آتش بود نقاطه بود و آتش کار و بیشتر  
سفر او بیب گریخت بود و در آن مذیب است باشد و خواهم اشغه بیند  
**مجموعه** اگر اقباب در خانه بود یا صاحب این خانه باشد مولود سفر نکند حجت  
ملوک یا در صحت ملوک و اکابر و بازار کاینجا با خبر کند و طلب صحت یا دنا  
و اکابر دارد و دولت و قریح و نیک بیند و بیا مولود علم کلام و ادراج و محو کلام  
و متقه بیبا و خواص جوانر خاصه که برج آتش بود یا آتشی و اگر نامقبول  
بود در خد شکاری یا مردم فرومایه و رنجمند باشد و جاهل باشد درین  
مذیب ضعیف و خوابها نیک بیند و بادین نصار را این **مجموعه** اگر در  
در خانه بود یا صاحب این خانه بود مولود سفر نکند و در عشرت  
باشد و سفر او پیشتر با زمان و خادمان بود و باررکان او با انواع کسانها  
باشد یا عطر کاینکان و بیا مولود علم دین و اسلام و با طاعت و نیکو اعتقاد باشد  
و اگر نامقبول بود این صفنها در وی کنز باشد و اگر برج آتش بود یا مولود  
موسیقی یا دیبا با فی یا عطاردی و خوابها نیک بیند **مجموعه** اگر عطارد درین  
خانه بود یا صاحب این خانه بود سفر بسیار کند با چیز و تنوع و در بازار کانی  
نزداید بیند و در برج و شری زیرک و کار دان بود و اگر برج آتش بود یا  
غلامان کند و اگر در خانه زحل بود کار قوی تر باشد و علوم و دقیق فلسفه  
بیا مولود و رسند بود بغور معانی و متصف شود در علم که به اثر و اعتقاد  
او در شش حکا بود و اگر در خانه مشتری بود دیر کرد و غش و عدل و  
نرسیده خطما و کتاب و فتنه و تفسیر بود و مانند این و اگر در خانه کیمیا بود

79  
سفر او با خوف باشد و در آن و لشکریان مراد و ازان کرد و طرار  
و خیانت کند و تقارب باز باشد و اگر به حال بود تنخیر کند و بد و بدی را طلب  
بسیار دارد و کم اعتقاد بود و طلبا کند و بیا مولود علم دین و اسلام و خواندن  
شعر و اگر در میزان بود کار قوی تر باشد و اگر در سنبله بود سفر نیکو کند  
و با و فرا و حکما صحت دارد و عالم کرده و در هر علم که حوض کند بکمال رساند  
و امانت قوی کند و در معرفت اشیا و عقولات نهایت رسد و ناموس و اگر باشد  
و قوتها باطن او بکمال رسد و اگر در خور او بود از سه علوم اکا و یا شتر و نوینده  
و تنافش کرده و منضم و تسلیم و حاضر جواب و سفر نیکو کند و اگر در خانه قمر  
بود سفر بسیار کند و در حرکت باشد و کم ثبات و بیا مولود علم غواص  
و مر و اید سنش و ساختن انواع مدها و ساختن شراپها و زیرک بود در  
عقل معاش و اگر زحل منسوب بود نیا شود و یا سدها کلین سازد و یا آسیا  
بان بود و یا کار زیر کن یا کوزه کرد و اگر برج نحوس بود یا کینه سازد یا بخر  
بافد و جایل و دست بند کند و اگر در خانه اعیان بود جوهر شناس شود یا صفت  
یا در زن و سکه ساز و مانند این و سه احکام تحت نظر سعه و حسن باشد  
**مجموعه** اگر در خانه بود یا صاحب این خانه باشد سفر بسیار کند خاصه از وجه  
رسالت و پیک و علم مسافت بیا مولود و جاسوسی و در کار دین و مذیب کم  
ثبات بود و حکم او در موت کوکب مانده بود و بطارد اما با پید دانست که  
صاحب طالع بهر کوکب که متقل شود درین خانه مولود و بخت کند بعلی که منسوب  
به آن کوکب بود و بنظر مودت کار اسان تر بود و بنظر عداوت دشوار تر  
و اگر صاحب این خانه متقل بود بکوکب که درین خانه باشد بنظر مودت  
مولود و آن عمل که بدان کوکب منسوب بود بکمال رساند و اگر بنظر عداوت  
بود بیا مولود و برنج و ناخوشی و معلوم کند و یا دانه **مجموعه** اگر صاحب



در وی بود برتبه ششم اول ناظر باشد مولود در اوایل عمر سزا کند و در  
تحصیل باشد و اگر برتبه شانی نظر کند در او سطر عمر سزا کند و علم بیا مولود و اگر  
برتبه شانی نظر کند این احوال در آخر عمر ظاهر شود و بیماری و اندک علم  
از بتول و زردی و سیل داشتد و برنج انس دفع و ضرر از نظر نمود و عداوت  
**نهم** اگر صاحب این خانه بصاحب شانی نظر دارد سفر مولود جهت  
مال و معاش باشد و اگر بصاحب شانی نظر دارد جهت خوشی و بود و طلب  
علم و اگر بصاحب چهارم نظر دارد جهت فرزندی بود و عشق و رسالت و  
اگر صاحب ششم نظر دارد جهت بنده و بیماری بود و اگر بصاحب هفتم  
نظر دارد جهت و شرکت و خصمان و طلب در دیدن بود و اگر بصاحب  
ششم نظر دارد جهت خوفی بود یا مالی میراث یا مال زن و انباز و اگر  
بصاحب دهم نظر دارد از رحمت عل بود یا کار سلطان یا جهت صناعتی  
یا پیش بزرگان رود و اگر بصاحب یازدهم نظر دارد جهت دوستی  
یا طمع مال سلطان و طلب سعادت بود و اگر بصاحب دوازدهم نظر  
دارد جهت دشمنان بود یا دایب یا فرض **نهم یازدهم** اگر صاحب  
این خانه از صاحب رابع منفرد شود و بصاحب سیاح متصل گردد اگر  
صاحب سیاح سعد بود و صاحب رابع محسن مولود را انجا که رود بیز  
از اینجا باشد و اگر صاحب رابع سعد بود و صاحب سیاح محسن بیکر نیست  
بود از حرکت و اگر مرد و محسن بودند سفر و حضر به بود و اگر مرد و سعد باشد  
در سفر و حضر نیک بیند اما اگر کوکی در منته بود با او چنین حالات افتد  
حکم مین باشد و اگر کوکب سعد بود و مقصد بیت باشد و اگر محسن بود سگ  
بیت باشد اما صاحب این خانه بصاحب بدخانه که نظر دارد سفر بر طبع  
و ضرایح آن کوکب باشد و از برنج و دیگر مایل اندک حکم را پس درین خانه شش

این خانه در رابع بود مولود سزا کند حکم صاحب طالع مین بود و اگر صاحب  
ششم باقر برتبه رابع بود و میرنج تحت اشعاع یا تحت الارض بود مولود  
که بخت رود از کارهای سلطان ماحات و اگر برتبه رابع زحل بود از شدت  
گریزد و رنج روز کار و مشک و اگر زحل صاحب ششم بود یا در خانه  
ششم یا صاحب ششم را محسن کرد بود مولود در عزت بخش گشته و در عزت  
میرد **نهم** اگر کوکب در خانه رابع اندو باشد مولود را اسیب  
سفر بسیار بود و بجای نادر بود و بد جستن و از مملکت و از مملکت و از مملکت  
باشد پس هر کدام کوکب که مقبول باشد مذیب و اعتقاد و از مملکت و از مملکت  
پایل باشد و اگر کوکب بصاحب ششم ناظر بودند و او درین خانه باشد حکم  
مین باشد و مولود از مملکت بهی چیزی بداند اما در مذیب خود ثابت  
باشد **نهم** اگر صاحب ششم در منته بود یا ناظر بصاحب یا کوکی  
که در وی بود مولود و کسب شهری قدر اندک و خاصه که برنج و نقیب است  
و اگر صاحب طالع در منته بود و صاحب ششم بدو ناظر حکم مین باشد اما  
سفر او جهت زنان بود یا انبازان یا با ایشان سفر کند و بصاحب ششم  
که ناظر بود از آن قوم کسانی با او بودند در سفر و باشد که در عزت سکن شود  
و اگر نظر نمودت بود سفر با برضن بود و با یزد و نظر عداوت خلاف مین باشد  
**نهم** سفر مولود در آن جهت بیشتر که بطالع و شلالت او مینویات باشد و یا  
در آن جهت که صاحب ششم یا قایل نذیر قرات ازین دلایل اهل قوی تر بود مولود  
را در آن جهت که صاحب ششم سفر باشد بیشتر و از باع طالع را نیز حکم مین باشد  
چنانکه اگر دلایل سفر در رابع زایل باشند سفر بسیار شود و اگر در رابع مایل بودند  
سفر نشود و اگر شود و ماند که شود و پانزدیک شود و رابع زایل از طالع است و رابع  
و از سیاح تا معاش و در رابع دیگر مایل اندک حکم را پس درین خانه شش



باشد و مولود با طاعت بود و عاویضا موز و خواهرها راست یثمد و در سفر  
علم الهی یا موز و دعا اوز و با جابت رسد و ذنب خلافت این باشد و اگر  
راس با کوبی بود درین خانه در مد لوات اوز یاده کند و ذنب کم کند و سوا علم  
**شعشع** یا **تور** در احکام خانه دم شت شرم **شرا اول**  
در احکام کلیات او دلیل او بین خانه است و صاحب او و ستولی بر وی و هم  
اسطغان و صاحب مرد و بروز شش و شب فر و عطارد و مزج شریک این لایل  
و ادیاب ثقیات و کوبی که درین خانه باشد پس اگر این دلایل قوی حال باشد  
و بعد یک ناظر مولود با دولت بود و حرم و جاه و رفعت و مروت و ملک  
حاکم کرد بر سر قوی و کاران بود و معروف و مشهور شود و آنچه بدین تا  
اما بعضی کسان که گفته اند که بین خانه و صاحب وی و زمره و قصه و سهم مادر  
و صاحب او دلیل مادر اند پس اگر این دلایل نیکو حال بوند و سعود مادر  
مولود را حال نیکو بود و دولت او و عز و بر وز زیادت کرد و سبب حال او  
و اگر این دلایل بد و ناظر باشند بودت بیان ایشان موافقت زیاده شود  
و ساد کاری بکنند یا بعد بیکر و مولود نریخت نیکو یا بد و اگر نظر عداوت بود  
در خصومت و تشویش باشند و از مدیکر ساقط بوند و در بیان ایشان  
خلاف افتد و ذکر این حال در خانه چهارم رفته است اما اگر دلایل این خانه  
بر خلاف ان باشد که پیش رفت حکم این خانه بر ضد افتد اما اگر صاحب  
طاع بدین دلایل ناظر بود بودت این اسباب حاصل آید سائرین و بایر خود را  
ری باشد و اگر نظر عداوت بود خلاف ان باشد با چیزی حاصل آید برین  
و شقت و بر خور داری بود اما اگر بعضی دلایل نیکو حال بوند اشراج دهند  
پس هر کدام دلیل که قوی تر بود سعادت از آنجا رسد و از بدیوایات ان لوک  
پس هر کدام بد حال بود از وی دخت رسد **شرد دوم** در ضاعت مولود اگر

دلیل ضعت در محل افتاده بود مولود صنعتی کند که سروری و اطرافت  
او تعلق دارد و اگر در شور بود صنعتی کند که کندن و حوالی او تعلق دارد و  
قیاس بر وجه دیگر صنعت و نفس صنعت طبع از کواکب دلیل بود و موقع او  
پس اگر در ان برج که بود مقبول باشد و سعود بنظر بار سعد مولود صنعتی  
شریف کند و از ادب او نیکوتر پرون آید و مقول ماته و اگر با مقبول بود و خوش  
بنظر بار بخش صنعتی خیس کند و ان از دست او بی قیمت پرون آید و مولود  
بود پیش خلافتی مثلا اگر افتاب دلیل ضاعت افتد و او در حل بود مولود  
کلاه و عزی یا کجا کی کند یا نرسن شود دایند دار بود و اگر عطارد بود مولود  
عامها سازد و طایفه و وزد و اگر قمر بود شانه سازد یا سز طایفه و سفیدان  
کند و خضاب سازد و اگر زحل بود کلاه و دوز از نند و پوست و بر حیوانات  
و اگر مشتری بود عامها عالی سازد و زبرد شار یا قوطه و قیمتی و اگر مریخ بود  
خود سازد از امن و جرم و روی شد و اشال این و اگر زمره یزج ناظر بود  
مولود اینه داری کند و شاطه شود و اگر زحل نکرده مولود متفقد سازد و  
ایچه از وی سر و روی پاک کند و اگر زمره بیشتر می کرد و شار یا سازد و اگر یزج  
یا حاصد یا قصاص و سره اما عطارد بزحل نکرده مولود و شار یا صوف  
سازد و پیشینه و اگر مشتری نکرده صوف یا قیمتی سازد و دشار یا قوطه و ملون  
و تنابها و اگر قمر بیشتر می نکرده چنه ناکه سازد لایق علوم و مردم و دند و اقا  
اگر افتاب یا مشتری یا زمره بود مولود تاج و تیرایه و طقه و سربند سازد  
و غیرتیه و مرصعات کند و اگر افتاب باز حل و مزج بود مولود ایچه سازد از مزج  
سازد اما وجه دیگر آنست که اگر دلایل صنعت در برج انسی باشد مولود صنعتی  
کند که بادمی تعلق دارد و چون سانهی انواع جامها و دوزخ و عیس لوان  
ابا و ترکیب سلاهما و اشال این و اگر دلایل در برج بیسی بوند مولود ایچه



به دواب و چهارپایان تعلق چون زین و لکام و قلاب و بلا سها و بالان و جل  
و نعل سنور و مانند بدین مانند و باشد که شتر بار و خنبد بود اما اگر بعضی دلا  
یل و بر سرج انسی بود و بعضی در سرج بیسی استراج مولود صنعتی کند میردم  
تعلیق دارد و آلات از حیوان بود چون صاحب جامه دان و منقرش و زیلو و موزه  
و نند و زرد و شطرنج و مانند این اسرار کدام گوید که بدینها صنعت میکرد چیزی  
از طبیعت خود در مدلول زیادت کند اگر سعد بود شکل و هیئت آن مصنوع را خوبتر  
کرد اند و مقبول تر و با قیمت بود و اگر نحس بود خلایق این باشد مثال آنست که  
چون زحل در سیاحت بر ساحل آلات از بیم و یوست و استخوان و اگر مشتری بدو مل  
بود در آن چیزها زو و فقر بکار برد و طرا این سازد و اگر مریخ بدو بکند این زیلو  
و قالی می بافند سازد و آنچه جامه آن می دوخت پای پوش و زو این شطرنج  
می ساخت از علاج شطرنج کما و بکار برد و قیاس و دیگرها معین است اما اگر دلائل  
صنعت مریخ بر زحل باشد و در خانه عطارد بودند مولود درود کرد و کل  
کن و نیا و کوزه کرد و مانند این و اگر در خانه زهر بودند مولود سازند سازها  
موسیقی بود یا خراط یا ترازو کرد و در وقت احکام باید که چیزها مناسب از آنچه  
گفته شد بکار آوردن را استیضا کردن و اگر مریخ و زحل در خانه مشتری بودند  
مولود کتابها را جلد کند و کمان سازد و کشتی و بنیر تراشد و اگر مشتری در یکی  
خانه ایشانی قیاس مین باشد اما اگر این مرد و نحس در اسد یا شتر مولود  
ایکینه سازد و موسیقی مینا دارد و در نیخته کرد یا مس کو شود و در و بر سرج اشی  
و دیگر بنیت مین باشد بکدر قوس که دلیل ضرایب و صرافتی باشد و اگر مریخ و زحل  
در خانه قمر بودند مولود آب کش بود و بشک و راه و دیاب داران دیه و اشال  
این اگر عطارد صاحب نم باشد یا سیم و بصاحب طالع ناط بود و صاحب شرف  
عاش در عاشق مولود و اعطاف کرد و یا خطیب و معروف و مشهور شود خاصه

طالع برج با و از به بود و اگر صاحب حادی در برج شرف خود بود بان  
شرایط حکم همان بود یا ماب و واقط شود و خندان شهرت نیایه خاصه که  
طالع بی او از باشد و اگر عطارد در طالع بود و صاحب شرف عاشق در عاشق  
حکم مین باشد و او و اعطاف ملوک شود و نصاحت و بلاغت او بنیات بود اما  
اگر مشتری بعطارد نکند و او در خانه مشتری باشد سخن او تغییر بود و حدیث  
و اگر بجای مشتری زحل باشد سخن او از جنس حکمت باشد و طریق شایع این  
اگر قمر بر مرکز عاشق باشد و در نقطه اوج کوکبی زهر و عطارد بکند مولود برادر  
بازی کند یا برست خاصه که برج بادی باشد **غمر دوم** در حکم جزئیات اگر زحل  
درین خانه بود و صاحب طالع نمکند بود و مولود حرفت و ستانی کند خاصه  
که این برج خاک بود یا شش بزرگان کاری کند که زحل صنوب باشد و اگر مشتری  
درین خانه بود و صاحب طالع بد و نکند مولود قاضی شود یا ماب بزرگان خاصه  
که سرج اشی بود و امام شود یا مدرس و کاری کند که مشتری صنوب باشد  
و اگر مریخ و مشتری باشد لیر شک شود و سارنه انواع سلاحها خاصه که در سرج  
اشی بود و در علم سلاح و سواری نیکو داند و اگر آفتاب بود مولود مالی و حاکم  
و ملک شود یا از نزدیکان پادشاه بود یا سرور قوی شود یا ضرایبی یا جوهر  
شناس کند و اگر زهره بود مولود بزازی کند و عطاردی یا درزی شود یا زبند  
سارن موسیقی ماب ماحدات حلو مان یا خادمان کند خاصه که برج بادی یا خاکی  
بود و اگر عطارد بود مولود دستونی شود یا محزر یا نایک و پیران یا شرف و دلیل  
خاصه که برج بادی بود یا خاکی یا حجات کند یا دپیری یا دلالی و اگر قمر باشد  
ولی عمد شود یا خلیفه و حاکم کرد و بر عوام اناس یا بنیات خاتونان یا کوزگان  
کند خاصه که برج آبی یا خاکی بود اما درین انضالات حکم مناسب نظر رود و مقبول  
بود از مروت و عداوت و سعادت و نحس است کوکب دلیل اما اگر کوکب پیش ازین



یاد بود استرابع و مند و حکم صنعت پر و نازنه و اگر بجای صاحب طالع صاحب  
این بیت نامزد بود و کجی که درین خانه باشد خاصه که نظر قبول باشد کار صنعت و  
رفت مولود قوی تر باشد و اگر نظر نحس بود یا کوکب نامقبول باشد مولود غیر  
بود از اعمال و صنعت و ان صنعت خیس باشد یا مولود از اینک ندانند مثال است  
که اگر زحل درین خانه مقبول بود و صاحب طالع یا صاحب این خانه بد و نامطلوب  
مولود نامک خانما میزدیم کرد و سرور قوی شود و در کار مزاحمت و عداوت نکو  
داند و اگر نامقبول باشد و صاحب طالع بد و نحس بود مولود مزور و کل کاران  
شود یا حال و اگر در بیوط بود جادو شود یا کار نرسد و یا کور کن شود و سر یکی  
ازین عمل بیست و بیسی تعلق دارد چنانکه اگر برج آتشی بود کار نا آتش کند و مراد  
سازد و از کل و اگر در برج آتش نحس شود مولود راه نشین گردد و فال کوی و اگر  
زحل در برج آبی بود و بد حال و صاحب ششم بد و نحس مولود خادم کریم شود  
و اگر برج بیسی باشد سزد و اینان یا دوزخه موزد بود و مانند ان اما اگر  
بجای زحل برج باشد و مقبول بود و صاحب ششم از وی نحس و برج بیسی باشد  
مولود مقصای باشد و اگر برج آتشی بود جلا و یا جراح بود و در برج آتشی بریان گردد  
و در برج آبی مایه کبر یا کشتن بانی کند و در برج خاکی مینا شود و قیاس کوکب  
دیگر معینست و این اصل را نیکو نگاه دارند که اگر کوکبی قوی حال بود و در نظر سعدان  
حکم بزرگی مدلول او کند و شریف بودن آن چهره و اگر ضعیف بود و در نظر نحس حکم  
بر بری مدلول کند و حسب آن چیز مثال اگر مشتری قوی حال بود مولود وزیر  
یا قاضی شود و اگر ضعیف باشد مولود خادمان عالمان باشند یا وزیران یا خدمت  
سجده یا مدرسه یا خانقاه کند و بیدار کردیم شعفا و قوتنا هر یک **مشرع چهارم**  
اگر میان طالع و صاحب این خانه نظر بود بودت بزرگان مولود را عزت و دانه خاصه  
که بنظر قبول بود و اگر نظر عداوت بود عزت برش ندارند و اگر از مدیکر ساقط باشند

مولود پیش بزرگان راه نیاید و کم نام بود مگر دلایل دیگر قوی اشاد بود **مشرع پنجم**  
چنانکه احکام صاحب طالع یا کوکب گفته شد در شریسم ازین شعبه حکم تر در صورت طالع  
یا کوکب و برج چون نامطلوب بود همان طریق بود و اما وجود بر علی و صنعتی شخص دیگر  
سبب شود غیر مولود چنانکه کسی دیگر مزایه او را تا بهجت دیگر کسی در آن افتد **مشرع ششم**  
اگر مستولی بر سهم السلطان اقیاب بود مولود از پادشاه و شتابا به و از بزرگان او  
شود و حکم قمر همین باشد اگر طالع سبی بود و قمر قوی حال باشد اما اگر مستولی زحل  
باشد مولود فرارش یا دربان پادشاه شود و اشال این و اگر مستولی مشتری باشد  
مولود این و معتد بدشاه شود و مانند این و اگر مستولی مریخ باشد ایر شکریه تنگ  
یا سبطی و اگر زمره بود ایر بحس شود یا جادار و آنچه مناسب زمره باشد و اگر عطارد  
باشد دبیر یا وزیر یا مستوفی یا نایب یا مداح پادشاه و بزرگان شود پس احوال هر  
کوکبی بقدر قوت و ضعف او باشد و اگر او یاه کوکب مستولی باشند استرابع و هند قوی  
تر را مقدم دارند و اگر سهم در وقت بود قوت او تمام باشد و اگر دایم الود بود در سوط بود  
حکم مستویان او بود **مشرع هفتم** در احکام ستر اگر کوکب هم درین خانه بود و احوال بود  
که بهین خانه نیت دارد بر طبیعت آن کوکب بود و علی و صنعت مولود از مزاج کوکب بهتر  
چیزد مثلا اگر ستر اقیاب بود مولود معروف گردد و یا مالک یا حاکم یا سرور قوی شود  
و در علم سیاست و ولایت داری نیکو داند و این صفات در مولود بشری ظاهر بود که  
بهین برج منویات باشد و قیاس باقی کوکب معینست و این اصل را در شعبه اخلاق نیکو داند  
که در این در همه احکام از ان غافل نباشد اما اگر در طالع کوکب بهتر نباشد و بیشتر کوکب  
از طالع ساقط بونه و ضعیف مولود بجهول مانده و بی کار و کاعیل و روز کار گذارد و هیچ  
و بجای نرسد و بر طبع در برج طالع رود **مشرع هشتم** اگر صاحب طالع نامطلوب بود بر شلایه اول  
این خانه بنظر مروت و مرد مسعود باشد و مقبول جاد و رفعت مولود در اول عمر برده آید  
خاصه که این کوکب منقلب باشد و مولود در عزت و صنعت و عمل نیکو افتد مناسب کوکب قوی



تر و موقع او پس اگر این حال باریت شلته نامی بود این صفات در میان هم بدید آید  
و اگر باریت شلته ثبات بود در آخر عمر بدید آید خاصه که کوکب علوی باشد و اگر سر  
ار باریت قوی باشد احوال مولود در سیدیک پیوند از اول عمر تا آخر عمر بر یک نفس گذرد  
و از طبعی هر کوکب شلته شود اما اگر سر ضعیف افتاده بود حکم بر خلاف باشد اما  
اگر راس درین خانه بود در پرستش خدای تعالی بکمال بود شناسنده ذات و صفات او بود  
و متعبد باشد و ستیاب الهی و ازین سبب کار او بالا گیرد و دولت و جاد او برتر  
باشد و شریف النفس و حاکم بود بر ملوک و سلاطین و اگر مشوب در نیم افتاده بود حضرت  
باری تعالی را بخواب بیند و راست قول باشد اما اگر درین خانه بود مولود خوار و بی  
قدر شود و سخت و خست **مشبه شلته** در احکام کجیات او دلایل او همین خانه است و صاحب دستوری بر  
یازدهم **نوع شلته** در احکام کجیات او دلایل او همین خانه است و صاحب دستوری بر  
وی و سهم خاصه تا صاحب وی مشتری و زمره را ارباب شلته وی و کوکب که درین خانه  
باشد پس اگر این دلایل قوی حال باشند و بهر یک ماطر میوت یا درین خانه باشند  
دلیل یا نقش سعادت بود و کثرت دوستان صادق و یافتن تنگ ازیشان و رسیدن بهر  
امیدی که دارد و اگر احوال دلایل بر خلاف این بود حکم بر عکس بود پس اگر صاحب طالع  
نمک دلایل ماطر بود نمودت این سه اسباب حاصل شود یا سانس تر و جود و اگر نظر عدالت  
بود چیزی حاصل آید و جهد درج و زحمت و اگر این دلایل ان خسان دور بود دلیل پستی  
بود بطلوب و بر خوردهای یافتن از آن سعادت را روی نماید و مراد حاصل شود و اگر  
خسان ماطر بودند حال خلاف افتد اما اگر صاحب طالع درین خانه بود مولود پیوسته  
در طبلر امید خود باشد و طمع بود و مطیع دوستان باشد و در دوست و در  
بود و اگر صاحب این خانه بود دوستان فرمایان برادر مولود بودند و امیدها او بی رنج  
بر آید و لطف و زینت دوست دارد و از بهت المال یا دشا و اکابر باروری بود و اگر سانس  
صاحب طالع و صاحب این خانه نظر نمودت بود دوستان از مولود شکرت و بهر یک تنه و غیر

راستند و اگر نظر عدالت بود حکم بر عکس باشد و اگر از سیدیک ساقط افتاده باشد مولود  
را در دوستان کم باشد اگر صاحب طالع ازین خانه و از صاحب اوساط بود بی و فایس از مولود  
چیز و اگر صاحب این خانه دره و از دم بود دوستان با مولود دشمن کنند و اگر در ششم  
بود نقد مولود دارند و اگر در ششم بود مولود در پنج خنده و اگر در دوم بود نقد  
مال مولود گشتند **نوع شلته** در احکام کجیات اگر سندان درین خانه باشند مولود را  
دوستان با وفا بودند و معتقدان او و از ایشان نیکم باشد پس اگر ان سعادت می  
بود سعادت او از وجه امانت بود و راستی و آنچه خیرات باشد و شاید بیایند و در  
او از مشوب شستی باشد و اگر زمره بود سعادت او از وی معاشرت رسد و لطف  
و طرب و زینت و عشق از کسانی که زمره مشوب بودند اما اگر زحل درین خانه بود  
مکروه از اساک دوستان رسد و کمالی و تقوی و تقصیر ایشان و دوستان او از  
مشوبات زحل باشد و اگر مریخ بود اندوه ازین اعتقاد وی و دوستان رسد و نقد  
به وحشت و دروغ و حیلت و دوستان او از مشوبات مریخ بودند و باشد که مو  
لود در مال سلطانی و اکابر خجیات کند خاصه که به حال یا نامیتول بود و اگر عطارد  
درین خانه بود و مسعود باشد مولود و لطف بشما بیند از دوستان و خوش سخن و سعادت  
نیکو و مکنونات افتد در میان و اگر مولود مریخ یا زحل نسبت دارد یا مریخ بطلارد ماطر  
با این خانه خط مریخ باشد مولود بتقوید نوشتن دوستان ایکنه و ساختن حیلت  
و اگر عطارد منحوس بود مولود در حیلت غلو کند و مکروه و نفاق پند از دوستان  
دست گشت از مشوبات عطارد و در مال بزرگان قیامت اندیشد و اگر قمر درین خانه  
بود مولود غم از بی شادی دوستان پیشد و شوکر و سفر ایشان و اگر انشای درین خانه  
بود مولود را دوستان از بزرگان باشند و معروفان و نو انگران او از سبب دوستان  
شهرت یا بد پیش پادشاهان معروف شود و درین صورت قبول کوکب را درین خانه عظیم  
اختیار باید کردن و نظر را بر یکی را از سعد و نحس اما اگر راس درین خانه بود فصل



شتری کند و در دوستان پیغمبراید و باید بارسانه و ذیبت فعلی حاصل کند و در دوستان  
تقصان کند و در بشواری رساند بدایند دارد و جلد اندک باد و ستان و ناکند بی  
و نایبی پسند از ایشان **نهم** جنس و دوستان مولود و صفات ایشان از سنو یا  
کوکبی بود که درین خانه باشد و صاحب این خانه و قابل پذیرایی اما جوانی و پیری  
ایشان از تشریف و تعریف کوکب دانست و بودن ایشان در اول و آخر برج و اما  
خوبی و ریشی و لطافت و خوش طبعی و معاشرت و مجاورت و زینت و باکی مجاست  
و اشال این از نرود و عطارد و میرنج نکرند و اگر قابل پذیرایی باشد حکم از صاحب خانه کند  
پس اگر صاحب خانه در او قناده بود دوستانش بسیار باشد و در نایل الوته در نوسط  
و در نایل چیزی نباشد اما وجهی دیگر است که صاحب مرخانه که برین خانه وطن کند  
یا بصاحب او ناظر باشد بودت دوستان مولود از سنو بات این کوکب باشد مثلا اگر  
دلایل خاتمیم ناظر باشد برین خانه یا بصاحب وی خوشی او را دوست باشد قیاس  
خانها و دیگر همین باشد بنظر مودت و عداوت اما قوی که مثلثات این خانه موسوم باشند  
مولود را دوست دارند و آن خانه منقسم است و حکم مثلثات طلوع همین است و آن نام است  
**خمس** اگر سنو لی بر سهم الاصله قاعدان باشد از دوستان سعادت  
پسند و اگر بخان باشد شقاوت پسند و سعادت و نخوت و قهر و خروش از  
طبیعت آن سعد بود و با آن نخس و بودت سهم در او قناده دلیل بسیاری دوستان پسند  
و قنوت سهم و صاحب او دلیل سعادت ایشان بود و دوستان مولود از سنو یا است  
کوکب سنو لی بوند و موقع سهم و سعادت و نخوت ایشان از قنوت و ضعف و سهم  
و صاحب او بود **نهم** اگر صاحب طلوع برین شکر اول این خانه ناظر بود بودت  
مولود را در اوایل عمر دوستان بسیار شوند و اگر تربی ثانی نظر داد و میان عمر بسیار  
شوند و اگر برین ثانی نظر دارد در آخر عمرش دوستان اگر دلایل دوستان در  
برجها متبلی باشند دوستان بسیار شوند اما در وسط کرده و اگر در برجها ثانی

در

باشد در دوستی و قناده باشد و در برجها ذیبت کارد بر قوسط بود و حکم  
اعتقاد باشد و بود و دل بوند اما اگر قمر یا یکی از ویل دوستان افتد  
شان بسیار شوند از علوم خلق و متغیر حال بوند خاصه که قمر در برج شنبلیله بود و اگر  
زحل یکی از ویل دوستان افتد و ستان رخ گشت باشد و در دوستی پایدار بود  
خاصه که در برج ثبات باشد قیاس کوکب دیگر همین است **مشعر** مفضل  
در احکام خانه و در از دم یازده **نهم** اول در احکام کجبات او دلیل او همین  
خانه است و صاحب و سنو لی بروی و سهم الاعدا و صاحب وی و زحل و ارباب  
مثلثات این خانه و کوکبی که در وی بود پس اگر این دلایل صعود یا باشند و قوی حال  
دلیل سعادت حال دشمنان بود و قراعت مولود از ایشان و ایمنی و سلامتی  
و اگر حال بر خلاف این باشد حکم بر عکس بود و اگر دلایل در او قناده بوند یا مال الاواد  
دلیل کثرت دشمنان باشد و احترام ایشان و شدت و اگر در نایل و ساقط بود حکم  
بر ضد افتد اما اگر این دلایل بصاحب طلوع یا بطالع بعد از نکر قناده مولود را در او  
بسیار باشند و اگر صاحب طلوع بدین دلایل ناظر بوند مولود دشمنان بیک بود و اگر  
صاحب طلوع درین خانه بود حکم همین است و مولود بدست دشمنان گرفتار شود  
و بدتر آن بود که این خانه و بال یا بسوط او بود و اگر صاحب طلوع بصاحب این خانه  
مخمس شود از دشمنان بدی رسد و اگر صعود شود نیک رسد و اگر صاحب این  
خانه بصاحب طلوع محسن شود مولود دشمنان ضرر رساند و اگر بخان درین خانه  
باشد مولود بسیار دشمن بود و با او بداند شد و خود از بیری خود درین وقت  
افتد و از ایشان این بنا بد بود و اگر سعدان بوند دشمنان کسانی باشند که  
از ایشان توقع دشمنی نباشد و خواهند که بطریق احسن دشمنی کند و باشد که  
از ایشان ضرری نرسد و توقع و توقع باشد بی اختیار ایشان **نهم** دوم در احکام  
جزئیات بودن صاحب یازدهم درین خانه دلیل دشمنی باشد از دوستان و بودن



صاحب این خانه دریا زدم دیل دوستی کردن دشمنان باشد با مولود پس اگر  
کوکب مسعود مقبول بود بر جفت بود و اگر نام مقبول و خمس بود بفرودت بیفتد  
**نهم** نظر دشمنی میان صاحب یا زدم و صاحب دوازدهم دیل جفت بیفتد  
بیان در دشمنان و دشمنان مولود پس اگر صاحب یا زدم بدو پیوسته دجست  
از طرق دشمنان شود خیزد و اگر صاحب دوازدهم بصاحب یا زدم پیوسته دوستی  
از جایت دشمنان باشد و اگر نظر عدوت بود حکم بر عکس و این حکم با صاحب رخانه  
مبین واجب کند ضلک اگر این اتفاقات یا صاحب مجسم افتد دوستی با برتره ان  
مولود دجست بحسب سعد و خمس **نهم** هر کوکب که در خانه باشد بکند تا او صاحب  
کدام خانه است از طالع ان قوم دشمن مولود شوند و دشمنان از مشروبات ان  
کوکب و خانه او باشد مثلاً اگر صاحب خانه سیم درین خانه بود خویشان دشمن شوند  
و اگر ان کوکب زحل بود و پیرانند باشند و آنان که بزحل نسبت دارند قیاس بر او  
و کوکب دیگر مبین است **نهم** اگر بر موضع سم الاعداء مستولی بخان باشد از  
دشمنان مقرت رسد و اگر سعدان بودند مقرت نرسد و اگر این دلایل در او آید باشد  
یا مایل الاقناده دشمنان بسیار باشند و قوی حال بودند و در زایل ضعیف باشند  
و از مولود دور افتد **نهم** صاحب این خانه در رخانه که بود دشمنان از رخ  
ان خانه بگیرد و ضلک اگر در خانه دم بود یا دشاء و بزرگان دشمن شوند بیه  
عل یا دولت یا صنعت قیاس بر او دیگر مبین باشد **نهم** اگر صاحب و  
مستولی این خانه تحت الشعاع بودند دشمنان مولود را بخت از پادشاه رسد  
و اگر بخس بخوس بودند شوق و رنجند باشند و رنج و شقت ایشان از طبیعت آن  
کوکب بخس و اگر وبال یا مبطوب بودند بد بخت باشند و در مانده و اگر در شرف یا خانه  
خود بودند قوی حال و با دولت باشند بدلائل مختلف دوستی و دشمنی را نیز از طالع  
و مشخص نکند و ان چنان باشد که اگر طالع دو مولود در یک برج بود ان هر دو با هم دیگر

**نهم**

دوستی دارند و اگر یکی دوازدهم یکی افتد دشمنی ان باشد و اگر در طالع مولود را  
صاحب یکی افتد با هم دیگر دوست باشند و اگر خداوند دو طالع مولود یا هم دیگر  
بعد از آن نکرده میان ایشان دشمنی افتد و این احکام در اوایل بجز چهارم رفته است  
**نهم** در حبس و قرض اگر طالع ثوکیا عقرب بود و صاحب طالع در دوازدهم  
بود مولود مجوس ماند در دست دشمنان افتد و اگر صاحب طالع بصاحب ثانی  
مخوس شود بیه کار پادشاه بود و وضعیت او علقاً اکایه قیاس بر او  
دیگر مبین است اما اگر صاحب ثانی در دوازدهم مخوس بود مال و معاش مولود  
بیه قرض دادن و دشمنان مستلک شود و اگر مسعود باشد مال زیادت کرد  
از قرض دادن و معاش مولود از اینجا حاصل آید پس اگر پنج بدو ناظر بود یا دیل  
در خانه پنج بود مال او بوجه حرام زیادت کرد و اگر این حال با شتری افتد از وجه  
رخت شمع زیادت کرد و اگر این کوکب خمس شده باشد و با خمس بود و سعدی  
بدو ناظر باشد مال حرام را در صورت حلال گیرد و اگر ان خمس زحل باشد و او را در خانه  
نه دوم خط بود یا صاحب خانه دوم نکرد مولود از پشت دوازدهم برت آورد و شقت  
پیش باشد و راحت کم و اگر زحل مقبول بود درین خانه فایده پیش و در پنج کم و اگر سعدی  
بدو ناظر بود کار قوی تر باشد خاصه که درین پنج فرج دارد **نهم** در حکم چهار باب  
بودن زحل دیل جبار یا یان بارکش باشد و از وحوش این در قید اند و شتری  
و دیل جیدانات شریف بود چون کوسفند و این در مشروبات او ذکر رفته است و بدین  
سریج دیل باشد و افکند دیل اسبان و زمره دیل کاد و مخرج خاکمی و عطارد  
و دیل اسر و طیبور ضلک گفته ام و قوی تر انکاء باشد که پنج بهیسی بود بر این  
کوکب هر که ام که درین خانه بود یا صاحب او باشد و با صاحب ثانی متصل بود و وجه مال  
و معاش مولود از ان حیوانات حاصل آید که ثبت دارد و اگر نظر موث بود و غیره و تنوع  
بیشتر باشد و حصول و اسانتر بود و بی رنج تر و با بر حوز داری و اگر نظر عدوت



بود حکم بر خلاف این باشد و اگر صاحب ثانی در تندی باشد خیر بسیار تر بود و قاع  
 که مسعود باشد و مقبول و اگر این دلائل بصاحب طالع ناظر باشد کاربرد باشد  
 اما باقی ماندن مال را بشکرتنه بدین دلیلها اگر در برج ثباتی بودند مال خود را نگاه  
 دارد و اگر در برج منفک بودند خرج کند و تلفت دهد و اگر در برج دو جسدین باشد  
 کار بر تو سطع بود و مولود که خدا باشد و خرج دانسته کرد و جسد دیگر است که او نماند  
 دلیل باقی ماندن مال بود و مایل الاثنا و دلیل تو سطع حال و ذرائع دلیل نابودن مال  
 و ساقط دلیل فقر و محنت و نماندن مال بکوب سعد و محنت تنقی دارد  
 و این **نقشه چهارم** حکم ارباب مشنگات در هر خانه رفته است پس هر کدام از این  
 سه ارباب در هر حال تر بودند اثر او بایام تربیب او ظاهر تر باشد در سعادت اما اگر در بیت  
 اول و دوم مستولی بودند بدین خانه و مسعود یا شند احوال مولود از طبیعت این خانه  
 بر یک نشق که در اول ناظر در سعادت خاصه که مرد و یا سره سم ناظر باشد و اگر  
 مستحسن بودند بر یک نشق که در در شقاوت و اعدا علم علامه **نقشه پنجم** در  
 تفسیرات و مدبران و قواسم و احکام وقت زمان و اصحاب دور و فدرات  
 بر او اهل قوس درج **شعبه اول** در کیفیت تیرات شش **شعبه دوم** در  
 اعمال تیرات چهار **شعبه سوم** در تیر اعظم **شعبه چهارم** در احکام مدبران  
 و قواسم شش **شعبه پنجم** در حکم زمانها و صاحب دور و فدرات **شعبه ششم**  
 اول در کیفیت تیرات شش **شعبه اول** در اعمال تیرات و شوارترین علما در  
 علم نجوم اعمال تیرات و حرکت او تصور بیت نه حقیق و محسوس نیست مویست  
 و اگر حقیقت طلب دارند گویم رسیدن اثر اوست بقوت باقوت امتزاج هر دو  
 دلیل مفعول آید ضایع موضع شل موجودی که از توجع دو عنصر وجودیاید و احسا  
 تیرات برج نوعت اول تیر اعظم است که هر یک سال یک درجه مطلق رود و هر ماه  
 دقیقه و شش روز یک دقیقه بتقریب پس او نماند طالع و مصلح و که خدا و دلائل

اصل را بدین تیر اعتبار کنند یا احوال عمر مولود از رسیدن او بدلیلها قانع و غیر  
 آن دوم تیر اکبر است که هر سال شمسی یک برج رود و هر ماه دو درجه و هشت  
 دقیقه و هر روز پنج دقیقه بتقریب پس برج اتصاعات تیرات و او را تیر سنوی  
 تیر حواشد و حکم یک سال از دو کنند نیم تیر او سطا است که هر سال شش برج و پنج  
 یک برج است و او از در برج طالع و بد ماه یک برج رود و دو درجه و سی دقیقه و هر روز  
 یک درجه و پنج دقیقه و او را تیر شوری گویند و حکم هر ماه از دو و این تیر را جادوها  
 ساخته اند و مایه در پنج عمل اوریم چهارم تیر اصغر است که از در برج است و این  
 هر ماه نیز در پنج و کسری و هر روز نیز در درجه و کسری پس در اول ساعت تحویل  
 سال درجه برج است و اشل درجه طالع کند و حصه ماه و روز از تیر سنوی را بکشند  
 بر آن درجه و پنجین حصه ماه و روز از تیر شوری مرد و از ماه را تمام سال را این  
 تیر هم بر آن درجه و دقیقه طالع رسیده باشد در برج که بعد از این سجا است و بود بر  
 توانی شال طالع نیز است بیست و درجه و هشت دقیقه و سال نیز دم است و است و طالع  
 رسیده بود پس برین درجه و دقیقه طالع حصه یک ماه دو درجه و هشت دقیقه  
 زیادت کردیم و هر روز پنج دقیقه از تیر سنوی دم بروی زیادت کردیم حصه ماه و روز  
 از تیر شوری هر ماه یک برج و دو درجه و سه دقیقه و هر یک روز یک درجه و چهار دقیقه  
 از زمان تحویل سال چون سیصد و ششت و پنج روز و شش ساعت بگذشت این  
 تیر بمقرب رسیده نه بهمان میزان درجه و هشت دقیقه پس تیر سنوی یک برج  
 رفته است و تیر شوری یک برج است و او از دو خانه طالع بریده باشد و بر کل  
 دلائل اصلی و فرعی گذشته و حکم تیر سنوی همین باشد اما بسبب سرعت وی لعل  
 روز کار او را کمتر در عمل اند و بروی چند آن اعتنا نکند پنج است که هر روز  
 او را بخانه و نه دقیقه و هشت ثانیه زانید شد حرکت وسط انقباض و طالع تحویل را بدین  
 تیر عمل کند تا تمام سال را دور کرده بود و بر سه دلائل اصلی و فرعی گذشته و هشت



تحويل سال دیگر بهمان جنو باز رسیده و طریق عمل همانست که گفتیم در آن دو شیر  
و حصه ماه و روز او از جدول حرکت ستور و ایام اثبات برگیرند **مشمور دوم**  
در معرفت درجات خمس قاطع و کواکب قاطع ابرار قطع کنند عمر و کواکب بر دو قسم اند  
اصلی و فرعی اصلی است که در وقت ولادت اتفاق افتاده باشد چون در موضع خمس  
در صورت طالع و شعاع تربعات و مقابلات مرد و موضع اثبات و شعاع دور  
بیع و مقابله او و مرکز دزدی که در خمس افتاده بود و اول حدود دخیان موضع  
سم الموت و درجه ششم و ششم و موضع صاحب ششم اگر خمس باشد در مرکز سابع و طالع  
ذوات الاذناب و درجات طلوع و درجات غروب و درجات مرکز کواکب ثابتة این  
قواطع اند و محاسبات اما فرعی است که بعد از ولادت واقع شود چون جنو قران  
تجین و جزو اجماعات و استجالات و طالعها هر یک و جزو مقادرات کواکب اینچنان  
و جزو بحاسده کواکب باذن و جزو احتیاجات کواکب و جزو کسوف و خسوف  
و درجه طالع مرد و بر موضع مذکور کوفات و جزو بحاسده نیزین باذن و در موضع  
اثبات و ماه و مقابله مرد و در وقت تحويل سال مولود و همچنین مواضع شعاعات مرد  
خمس اما یک سهم است قاطع برین دلایل قطع استخراج او چنانست که بزرگترین بعد از  
مخرج بر محل و از طالع بیفتد و بیش بر خلاف این **مشمور سیم** در معرفت اولاد موت  
و آن نیز ده است اول رسیدن تسیر میلاد است بدان دلیل قاطع دوم رسیدن  
تسیر که خداست بدان دلایل سیم رسیدن تسیر درجه طالع چهارم رسیدن و نه سابع  
پنجم رسیدن تسیر و نه رابع ششم رسیدن تسیر و نه ششم رسیدن تسیر صاحب برج نهم  
تسیر درجه طالع تحويل دهم رسیدن تسیر صاحب یازدهم رسیدن تسیر درجه ششم  
دوازدهم رسیدن تسیر صاحب او سیزدهم رسیدن تسیر مستولی است بر طالع اصل  
پس اگر ازین دلایل خاصه هیللاج یا که خدا ضعیف افتاده باشد یا عیبت که خدا  
بیش رسیده باشد یا بنصف یا ثلثان اما اگر سعدی ناظر باشد در وقت رسیدن

تسیر عمر بدین مواضع یا سبب انتهای یکایک سعدی رسیده باشد از و از دو  
برج طالع خاصه که در وقتی بود یا بموضع یکی از دو نیز رسیده باشد  
در اصل و سالیخ را در قوی حال باشد یا طالع تحويل سعدی افتاده بود  
و صاحب او با سعدی در یکی ازین سه طالع باشد یا ناظر بود بودت خاصه  
افتاده و خمس ساقط بوده از هر سه طالع یا طالع اصل و دور از مواضع محرف  
یا سعدی مستولی شده باشد بر هیللاج یا که خدا یا بر موضع مرد و نوعی از  
انواع یا سر دلایل اصلی یا پیشترتی مبتنی در حدود سعدی باشند یا صاحب  
نزد او و شریک او سعدی بوده پس دفع آن فساد کند و مانع گردد و اثر آن  
سیلالت بگذرد خاصه که در اصل دلایل عمر قوی افتاده باشد اما چون دلایل  
دفع مانع قیام باشند در آن وقت عارضه افتد که رنده مناسب دلیل معسر  
و تسیر او را اعظم و اگر و اوسط و دفع آن مضرت مناسب دلیل دفع باشد طبعیت  
او اما اگر تسیر دلایل اصل بوضع سعدی رسد و بر مخرج انتباه دلایل سعدی شوند  
و طالع تحويل صاحب او یعنی پاک باشند از خمس دلیل خوش عیش باشد  
و صحت و سلامتی نفس و برترقی بودن قوتها تناسلی و سعادت احوال او خا  
رجی و داخل **مشمور چهارم** در معرفت پدر و قواسم قول بطلمیوس است که تسیر  
بجد مرکز کواکب که بر سدان درجه را درجه قوت خواستد و صاحب خدا قاسم  
و حکم تسیر بنجر و شر از طبیعت قاسم بود ما تسیر در خدا بر باشد و گفته شده است  
که تسیر اعظم قوی بود در حکم اعمال و کلیات طالع و اثر تسیر کبر کز از وی در احوال  
عمر و جزو بیات طالع و حکم مرماه از وی کند و حکم تسیر اصغر روزه بر رسد  
و تا شرط است که بدرجه قوت بکنند و قاسم سعدی باشد حکم بر سعادت کند گفت  
سعادت را از طبیعت او بکنند و بداند حالات او را از قوتش می ذاتی و عرض  
در اصل و در وقت و بگذرد برین تسیر که چه نسبت دارد بطالع اصل و برچ انتهای



وطالع تقوید و نسب این سه احکام کنند و اگر فاسم حسن باشد ذاتی و یا  
 عرض و آن نبشاید که نباشد پس حکم نیست آن کنند و اگر بعضی سعد و بعضی  
 محسوس باشد و باشد احکام بطریق مریخ کنند آن در تیر سنوی حکم بر خدا  
 برج تیر باشد و جوتی سر شعاع یا جرم کوکب گذرد در آن برج آن کوکب  
 مذکور باشد و احوال آن برج و حکم از دی کند یا موقتی که سر از شعاع یا جرم او بگذرد  
 باز حکم بر ساعت افتد پس چنانکه نصف جریبتی را در اتصالات نگاه دارند  
 و سیدن تیر را درین وقت نگاه دارند نصف شعاع یا جرم کوکب در همان  
 نبشاید که گفته شد کار بر تیر **فصل** در استخراج اجزاء ساعات جهت مطلع شعا  
 عات اجزاء ساعات کوکب بحسب موقع او باشد پس اگر کوکب بر درجه عشر  
 بود یا بر درجه رابع اجزاء ساعات او بماند باشد راست و اگر بر درجه طالع  
 بود یا نهم اجزاء ساعات او بحسب موقع او بود اما اگر کوکب میان عاشر  
 و طالع افتاده باشد فصل بگیرند میان مانده درجه و اجزاء ساعات جهت  
 آن کوکب و آنرا ضرب کنند در ساعات بعد کوکب آن وقت منقسم با چهارم و بر  
 شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس اگر فصل مانده را بود بر اجزاء سا  
 عات کوکب و کوکب میان عاشر و طالع بود یا در برج مقابل او آن تعدیل  
 را از مانده کم کنند و اگر فصل اجزاء ساعات کوکب را بود تعدیل بر مانده  
 افزایند اینچه حاصل آید اجزاء ساعات کوکب بود بحسب موقع او **فصل**  
 در معرفت مطلع شعبات کوکب ساعات بود و قسم است یکی بر درجه سوا  
 و قد آن دو شد پس در مریخ و ثلث و تقابله معلوم است اما قسم دوم بدست  
 مطلعی باشد و آنرا حد و بدید بنویسید عروس کوکب وجه عمل آنست که  
 ضرب کنند اجزاء ساعات درجه آن کوکب را که خواهند در چهار ایچه بر آید  
 آنرا از مطلع درجه آن کوکب بخط استواء از اول حل کنند اینچه مانده قوس بگیرند

بطالع خط استواء اینچه حاصل آید موقع تیر ایسر باشد و قطره موقع شش  
 این بود باز ضرب کنند اجزاء ساعات در شش و مضروب را کم کنند از مطلع  
 کوکب و قوس باقی بگیرند بطالع خط استواء موقع تیر ایسر حاصل آید  
 و نظیر او تنج این بود باز کم کنند اجزاء ساعات را از سی اینچه مانده نظیر  
 اجزاء ساعات کوکب بود پس ضرب کنند او را در چهار و مضروب را بر مطلع  
 خط استواء یا ده بگیرند بطالع خط استواء پس این حاصل آید و نظیر او شش  
 این باشد و درجه ثانیه قوس و نظیر درجه کوکب بود و اعلم **فصل**  
**در اعمال تیرات چهار شهر** **فصل اول** در تقوید این اعمال و احوال  
 او کوکب که دلیل او را تیر خواهند کرد اگر بر درجه طالع بود و او را عرض باشد  
 عمل بر درجه طلوع او باید کرد و اگر درجه قمر او مثل درجه عاشر یا رابع بود  
 بر درجه قمر او عمل باید کرد و اگر عرض ندارد مثل سی از ساعات عمل بر درجه  
 باید کرد اما اگر دلیل میان او مانده باشد بر درجه عمل باید کرد که میان درجه  
 قمر یا درجه طلوع یا غروب او بود و اعتبار کنند درجه تقویم را چنانکه  
 حال کنند اما معتبر در تیر موقع مقدم را بود نه موقع ثان را و مقدم از او  
 می خواهیم که از آن اول

دست دست انعامه بر لب	طالع و المرج	رابع
دست دست دست	سوی دست دست	دست
دست دست دست	الرفعه دست دست	دست

طالع شود و ثان آنرا که  
 بعد از وی طالع سر و چنانکه  
 در صورت طالع و انبیا  
 را تیر میکنم بر درجه غروب  
 چنانکه قول بطلمیوس است  
 اما در حقیقت در درجه غروب  
 را تیر گرفته میشود موقع











شش ساعت مجموع طالع میشود و طلوعات اربع فلک ابروج پیش و کم این باشد  
 بعلت عرض بلدان پس چون اجزاء دیلی را که مقدم کنند ایم سیر خواهند کرد  
 اگر شش اجزاء و نندی بود یعنی رهاق آن و تن باشد سیر او چنان کنند که سیر  
 او تا دما اگر مقدم از وقت دور افتاده باشد اینجا واجب کند معرفت ساعات  
 بعد از آن و تدریج این که گفته ایم که اگر مقدم بر وقت عاشر یا رابع بود  
 اجزاء ساعات او یا زده درجه باشد رات و چون فرض کردیم که در گذشته است  
 لا رتم این که اجزاء ساعات او تفاوت کرده بود پس ساعات مجموع از وقت یا دیلی  
 معلوم نباشد و از دیلی یا وقت بعد از وی کرده بود پس ساعات مجموع از وقت  
 یا دیلی معلوم نباشد و از دیلی یا وقت بعد از وی هم معلوم نبود پس ضرورتی باشد  
 معرفت ساعات بعد دیلی از وقت نسبت او پیش و معرفت بت اجزاء ساعات  
 او بحسب موقع یا بدین دو نسبت مطالع دیلی که او را مقدم خواند و ایم معدل  
 شود و در هر ربع که باشد و مطالع تنالی که میرایه است هم معدل گردد و بدان  
 ساعات بعد مقدم از وقت است اینهمی می نماید بدین عمل و آن چنانست که اگر  
 مطالع مقدم را با ساعات بعد از وقت معدل کنند بعلت دوری او از وقت  
 و تفاوت اجزاء ساعات او و او را چه نکند مطالع تنالی بدان ساعت  
 بعد مقدم معدل گردد چون بعد تنالی از آن وقت زیادت از بعد مقدم باشد  
 و نسبت ساعات او بیشتر و تفاوت بسیار باشد بیان اجزاء ساعات تنالی و اجزاء  
 ساعات مقدم لما از روی قیاس جنان بایستی که نسبت ساعات تنالی هم معلوم  
 گشتن و نسبت اجزاء ساعات او تا مطالع تنالی را بدان نسبتا معدل کردند می  
 امانستی اجزاء ساعات چنین باشد که قوس اعداد دیلی را بردارند و نسبت  
 کنند اجزاء ساعات او بحاصل آید چون از آن سی که گفته باقی اجزاء ساعات  
 نظیر او مانده چون این مقدمات معلوم شد و خوانند که ساعات بعد دیلی

بداند که میان در وقت افتاده باشد بعد بگیرند از وقت یا دیلی و اجزاء ساعات  
 او استخراج کنند و آن بعد را برین اقرار وقت کنند خارج قسمت ساعات  
 بعد دیلی بود از وقت چنانکه اگر دیلی از وقت عاشر در گذشته بود مطالع او  
 بگیرند بخط استوائ اول الحاصل مطالع عاشر هم بخط استوائ وی نقصان  
 کنند آنچه مانده بعد او بود از وقت عاشر و چون آن بعد را از نو کم کنند باقی بعد  
 مانده از دیلی با وقت مطالع پس آن بعد از وقت عاشر را بر اجزاء ساعات موقع دیلی  
 قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد او بود از وقت عاشر یا دیلی مجموع چون آن  
 ساعات بعد را از شش کم کنند ساعات مانده از دیلی با وقت مطالع اما اگر دیلی  
 مابین رابع و سابع افتاده بود مطالع و تدریج خط استوائ مطالع دیلی کم کنند  
 باقی بعد دیلی مانده تا وقت سابع انرا اجزاء ساعات نظیر دیلی قسمت کنند خارج  
 قسمت ساعات بعد دیلی بود از وقت رابع اما اگر دیلی مابین طالع و راج افتاده  
 بود مطالع طالع بلد از مطالع دیلی کم کنند باقی بعد دیلی بود تا وقت طالع انرا  
 بر اجزاء ساعات نظیر دیلی قسمت کنند خارج قسمت ساعات بود از دیلی و مطالع  
 است اگر دیلی میان سابع و عاشر افتاده بود مطالع نظیر و تدریج سابع یا دیلی مطالع  
 طالع از مطالع نظیر دیلی کم کنند باقی بعد دیلی بود از وقت سابع انرا بر اجزاء ساعات  
 دیلی قسمت کنند ساعات بعد دیلی حاصل آید از وقت سابع **ثم** در تدریج دیلی  
 که میان عاشر و طالع افتاده بود هم بدیلی که در ربع بود گفته شده است که ما دیلی  
 را که تدریج میکنیم مقدم میخوانیم و میرایه را تنالی پس چون مقدم بیان عاشر و طالع  
 افتاده بود و تنالی هم درین ربع بود بگیرند مطالع مقدم بخط استوائ و بلد و حاصل  
 بداند بیان دو مطالع و انرا در ساعات بعد مقدم از وقت عاشر ضرب کنند و برین  
 قسمت کنند آنچه حاصل آید تعدیل باشد پس اگر فضل مطالع خط استوائ را بر در  
 مطالع بلد تعدیل از مطالع خط استوائ کم کنند و اگر فضل مطالع بلد را بر تعدیل



بر مطالع خط استوا زیادت کست تا در هر دو حال مطالع خط استوا معدل گردد  
و همچنین مطالع تالی بگیرند خط استوا و بلد و تفاضل بداند و هم در ساعات بعد  
مقدم از دوازده عاشر ضرب کنند و بر شش قسمت کنند آنچه خارج شود تغذیل بود پس اگر فضل  
مطالع خط استوا را بود تغذیل از وی کم کنند و اگر دیل مطالع بلد را بود تغذیل  
بر مطالع خط استوا زیادت کنند تا بدین مرد و عمل مطالع خط استوا معدل گردد پس  
مطالع مقدم بخط استوا از مطالع معدل تالی بخط استوا کم کنند آنچه باقی ماند هر  
درجه را سالی حساب کنند و هر دقیقه را شش روز یعنی این مدت را نیز مقدم سالی  
رسد و این عمل نیز جز معلوم است جز و معلوم **نیمه ششم** در تیسر دلیل که مابین رابع  
و سابع افتاده بودند و تالی نیز درین رجع بود بگیرند مطالع نظیر مقدم بخط استوا و بلد  
و تفاضل بیان و در ساعات بعد مقدم از وقت رابع ضرب کنند و بر شش  
قسمت کنند تغذیل حاصل آید پس اگر فضل مطالع نظیر خط استوا را بود تغذیل از وی  
کم کنند و اگر فضل مطالع نظیر بلد را بود تغذیل بر مطالع نظیر خط استوا افزائید مطالع  
خط استوا معدل شود پس مطالع نظیر تالی بخط استوا و بلد بگیرند و تفاضل مابین  
و مطالع راسم در ساعات بعد مقدم ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تغذیل بیرون  
آید چنانکه کیفیت از مطالع نظیر تالی بخط استوا کم کنند و اگر فضل او را بود و یا بروی زیاد  
کند و اگر فضل مطالع را بود و از مطالع نظیر مقدم بخط استوا وضع کنند یا قی در جاب  
نثیر باشد **نیمه ششم** در تیسر دلیل که بیان طالع و رابع بود و دیل دیگر هم درین رجع  
بود اگر مقدم بیان و در طالع و رابع باشد و تالی هم درین رجع بود بگیرند مطالع دیل  
بلد و بخط استوا و تفاضل بیان مرد و در ساعات بعد مقدم از وقت طالع ضرب  
کنند و بر شش قسمت کنند و تغذیل حاصل آید پس اگر فضل مطالع بلد را بود بر مطالع  
خط استوا تغذیل از وی کم کنند و اگر فضل مطالع خط استوا را بود تغذیل بر مطالع  
افزائید مطالع بلد معدل گردد و با مطالع تالی مین عمل کنند پس مطالع معدل مقدم

بلد از مطالع معدل تالی بلد کم کنند باقی درجات نثیر باشد **نیمه ششم** در تیسر دلیل  
دلیل که مابین سابع و عاشر افتاده بود بدیل کم کنند و درین رجع بود اگر مقدم بیان  
سابع و عاشر افتاده بود مطالع نظیر او بگیرند و بلد بخط استوا و تفاضل مرد و در  
در ساعات بعد مقدم از وقت سابع ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تغذیل حاصل آید  
پس اگر فضل مطالع نظیر بلد را بود تغذیل از وی کم کنند و اگر دیل او را بود یا مطالع  
نظیر بلد معدل گردد و با مطالع نظیر تالی مین عمل کنند پس مطالع نظیر مقدم بلد از  
مطالع معدل نظیر تالی بلد کم کنند باقی درجات نثیر باشد **نیمه ششم** در تیسر دلیل که مابین رابع  
و سابع افتاده بودند و تالی نیز درین رجع بود بگیرند مطالع نظیر مقدم بخط استوا و بلد  
و تفاضل بیان و در ساعات بعد مقدم از وقت رابع ضرب کنند و بر شش  
قسمت کنند تغذیل حاصل آید پس اگر فضل مطالع نظیر خط استوا را بود تغذیل از وی  
کم کنند و اگر فضل مطالع نظیر بلد را بود تغذیل بر مطالع نظیر خط استوا افزائید مطالع  
خط استوا معدل شود پس مطالع نظیر تالی بخط استوا و بلد بگیرند و تفاضل مابین  
و مطالع راسم در ساعات بعد مقدم ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تغذیل بیرون  
آید چنانکه کیفیت از مطالع نظیر تالی بخط استوا کم کنند و اگر فضل او را بود و یا بروی زیاد  
کند و اگر فضل مطالع را بود و از مطالع نظیر مقدم بخط استوا وضع کنند یا قی در جاب  
نثیر باشد **نیمه ششم** در تیسر دلیل که بیان طالع و رابع بود و دیل دیگر هم درین رجع  
بود اگر مقدم بیان و در طالع و رابع باشد و تالی هم درین رجع بود بگیرند مطالع دیل  
بلد و بخط استوا و تفاضل بیان مرد و در ساعات بعد مقدم از وقت طالع ضرب  
کنند و بر شش قسمت کنند و تغذیل حاصل آید پس اگر فضل مطالع بلد را بود بر مطالع  
خط استوا تغذیل از وی کم کنند و اگر فضل مطالع خط استوا را بود تغذیل بر مطالع  
افزائید مطالع بلد معدل گردد و با مطالع تالی مین عمل کنند پس مطالع معدل مقدم

+



مطالع او را معادل کردن بساعات بعد از زومه چنانکه در پیش رفت اینجا این عمل  
حاجت صاحب چون تیر او بجز معلوم رانده میشود اما از روی قیاس است  
که معادل کردن مطالع دلیل جهت بعد اوست از زومه جهت تیراییه که تقبیل میرایه  
تبع اوست و ذکر رفته است که تقبیل مطالع مقدم شایب ساعات بعد بود از زومه  
شایب احوال ساعات او بحسب موقع و این مرد و علت اینجا موجود است بر این  
کند مطالع او را معادل کردن بساعات بعد از زومه اگر میرایه بجهولات کو باشد  
چون مطالع دلیل معادل کشد تیر او بحسب رجب او راست چنانکه مرکب را نمود ایم  
**مشحبه چهارم** در احکام مدبران و قوام شش شمره **شماره اول**  
در احکام مدبران در پیش گفته ایم که مدبران کو یک باشد که تیر شعاع یا بحر اورد  
و حکم آن بیج از مدبر کشد یا تیر در شعاع او بود یا با جوام او پس اگر مدبر سعد بود و در  
اصل سعد بوده و او را در طالع خط باشد یا در موقع شعاع خود دلیل کند بر  
سعادت و خوشبختی مولود صفت بدق و بوبر بودن از مکرانات و عوارض طاعن  
و باطنی و اگر مدبر در سال مال خطی دارد دلیل حصول مال بود و فراخی معاش و معا  
ونت مرکب و ارسندی او و کار با و اگر در بیت السلطان خطی دارد دلیل سعادت بود  
از قتل سلطان و بزرگان و بودن ثقل و عمل نیک و پیش رفتن صناعات و احوال کارنا  
و قوت جام و رفعت باشد و شمره در ششم و نهمیت و سعادت حال مادر بود و آنچه  
بهین خانه منقلب دارد و اگر در بیت اسباب خطی دارد دلیل شکست بود و سعادت از روی  
زمان و صدان و خصمان و شرکبان و موضعی که مولود مقتدر باشد و اگر در رابع  
خطی دارد دلیل نیک احوال اموال باشد و ارتفاعات و آبادانی جاها و خوش عیش  
در مسکن و قرارگاه خود و سعادت حال بندگان و مادران و عواقب کار با قیاس  
هر دو از دهر بروج نبین است اما اگر مدبر بخش باشد یا درین وقت بخش بود حکم  
برعکس افتد مرغان را و فساد می که افتد از طبیعت بخش باشد یا بخش بود و بیست

در اصل یا محترق یا مخوس بکوف و خروفت و مانند این اما اگر مدبر بخش یا مخوس  
شده صاحب دوازدهم باشد دلیل پر شانی باشد و در مانند و جس میزند  
فساد و آب و زوده از قرض و اگر مدبر بخش یا مخوس شده صاحب ششم باشد دلیل  
بیماری بود و کوفانی اندام و دشواری حرکت و نقصانی اشتها خاصه در ایام کفایت  
مایه ری و مکرور رسیدن از بند و خدمتکار مردم فرومایه اشال است که اگر مدبر زمر بود  
و مخوس شده در اصل یا در وقت پس مصرت از بسیاری خوردن طعام و شراب بود  
و رانند شتوت و عشق و طرب و مانند این و اگر زمر و بیخ مخوس بود مصرت او از شتوت  
و بخور باشد و لوله و طبل حرام و شتوت رانند بلید و حیانت با زبان و خواهران و مادران  
و مزید و قتل و یارید از ماده صفا و بلفم و خضوشها و مکره از بزرگان و لشکران  
و مردم مقتدر و دروغ کوی و مانند این و اگر زمر بر حل مخوس بود مصرت از شتوت  
زنان پر بود و زشتان و شکن معاش و سختی و تنگ و فحش شدن زبان بکار دانا  
ستوده و بند و زنان و دست شکن و فقر و بخوری از ماده برودت و مکره از شلیج  
و بندگان و خدمتکاران و زنان و مانند این اما اگر مدبر شتری بود و مخوس بیخ  
در اصل یا در وقت پس مصرت از عدا که جرب و شیرین باشد و کوشش خاصه کوشش  
شکار و طلب مال حرام بر خفت شرع و سالوسی و سر اعانت در قوع و تقاق و زرق و کوشش  
خوردن و مکرور رسیدن از قاضیان و حاکمان و بخوری بود از بیب حرارت و رسیدن  
چیز با بر اعضا و اگر بر حل مخوس بود مصرت از عدا که جرب باشد شرعی بر کار با  
قدیم و اهل صحرا و بندگان و خدمتکاران و مکره رسد از شلیج و درویشان و راه  
باز یادی علم و مردم شافق و اندرون دار و مایه با بود از بیب مکر و اندیشه و حاکمان  
و سایر غیر و شرعیت تا وقت بود که میزد در شعاع او باشد یا حرام او بود چنانکه  
یا ذکر دو ایم اما اگر مدبر عطارد بود یا مکر کو یک که باشد فعل او کند از سعد و بخش یا از  
خانه مکر که ام کو یک که بود اما اگر بدان مسعود دلیل را قوت و تدبیر باشد و صاحب



مسائل و بسیاری مع و شری و کسایت کردن و موافق علی و صحت داشتن با اهل علم  
و اهل فضل و خواندن اخبار و اشعار و بدست آوردن کتاب و نام و اگر نحو س  
باشد دلیل کند طبعی بود و ضعف در اندیشه و کید و مکر ساختن و دروغ گفتن بسیار  
و بیایان و طعنه و مکره و رسد از جور و جفا مردم فرومایه و ساقط و عاجز شدن بپ  
تحت و افرات و اتفاق کردن ایشان و بی حاجت کش اما و دیگر است که مدبر  
در خانه که باشد چون محس شود در وقت تدبیر فساد و مفرت بوضع او رسد  
از طبیعت ان محس و منوبات او بصاحب طالع و درست محس بطالع مثال طالع ثور  
باشد و زمره در پانزدهم بخت و مدبر بود در وی و زحل در حین سبب و زمره  
در مقامیکه او مولود از دوستانی که دل بسته بود بحال ایشان خاصه که زنان شریف  
باشند و اهل بیت مکره رسد با چنین کسان راه مفرت رسد از بزرگان مولود  
یا از سفر مولود یا از آن قوم مردم حکیم باشند یا از خاندان قدیم و مشایخ و  
بایق باشند یا از فرزند مولود مفرت رسد یا فرزند مولود سبب فساد شود یا عشق  
و با طرب یا اجار و مولود در بخوری بدید آید از مادر بطن یا از طرب یا عشق یا از سودا  
فاسد اما اگر مدبر سببی سحر و شود حکم بر سعادت باشد از طبیعت ان سعد موقع  
خانه او و ان سعادت شایب ان سعد باشد یا طالع چنانکه اگر ان سعد شری باشد  
و او صاحب بیت المال باشد سعادت مالی دهد و اگر در خانه فحش باشد مال از وجه پیر رسد یا از  
کدر فرزند یا از طرب و این طریق توجیه و دقیق است و در عبارت جنس ان مفهوم نه افست  
تا مل نیکو واجب باید داشت و موقع تدبیر و نظر بار قبول و رد بود و و عداوت اعتد کند  
در احکام تنبیه اعظم اول مقدمه گفته میشود که در شرط اول باید کرده ایم که تنبیه  
اعظم جهت اصلاح و کد خداست و اوقاتا و اندیشه و این در لایل اصلی است بوضع سعد و  
نحو س و دلایل قاطع تا ارجا استند لال کند و نمائید سعادت و شقاوت او را پس چون  
تنبیه دلایل عمر موافق محس رسید از آن بجهت نمود ایم دلیل قطع عمر باشد از طبیعت ان قاطع

و موقع او نسبت سیر و مسیرایه با طالع اصل و تحویل و سراج آنها و حکم کلیات  
اعمال بدین اصول باشند و حکم کلیات شجارت و خجاست قوتها طامری و باطنی  
اما اگر تنبیه او تا دیا تنبیه س تا تنبیه تلخ مرد و با تنبیه دلیل و دیگر که بر درجه قوی  
اقتاده بود و یا ماین الوته باشد بوضع محس رسد دلیل فساد خراج او بود و نقصان  
حواصی ظاهر و حواس باطن و قوتها نقصانی بحسب دلیل موقع تنبیه و موقع مسیرایه  
اما اگر تنبیه دلایل که نمود ایم بوضع سعد رسد استند لال کند سعادت حال قوتها  
که گفته ایم و صحت نفس و سلامتی و قوت سعادتها داخلی و خارجی اما اگر تنبیه بعضی  
از ان دلایل صعود و بعضی نحو س رسد حکم بر غلبه و قوت دلیل کند و قبول و رد دیگر  
در اصل و در وقت اعتبار نظر بکند چنانکه گفته ایم و تمیز کند میان مانع و معطل فکر  
تمام و ذمین صافی پس ما چیزی از احکام هر یکی باید کنیم بحسب قاسم مفرد تا ارجا  
قیاس کند اما اگر قاسم درجات تنبیهات از دلایل کلیات سعد باشد خاصه در اصل  
سعود بود و دلیل طول عمر بود و خوشی عیش و سعادت تا تمام مولود از خارجی  
و داخلی و اگر قاسم محس باشد خاصه نحو س بود حکم بر فساد اما اگر بر موقع تنبیه  
در بجه طالع قاسم ششزی باشد دلالت کند بر بکالی مولود و راستی و امانت گذاری و قبول  
بودن بطاعات و خیرات و رجعت کردن با سر آخر حق و طلب مال و توانگری و تحصیل  
علوم دینی و استیلا یافتن بر قومی و حکومت و اتفاق و ررق بوجه احسن و بجات افزا  
و ایام و قضاء و مردم ستود و معروف و شجرت یافتن بنام نیک و نمودن کرم و پوشیدن  
باسا کیود و علان و اعتدال خراج مایل بچارت و سلامتی قوتها و صحت بدن و احوال  
شایب سال عمر باشد و این اصل را نیکو اعتبار کند و ضایع گذارند در جمیع احکام  
اگر قاسم زمره باشد دلالت کند بر طلب لذت و شاکت و غذا با جوب و شیرین و لذت  
شعوت و صحبت خویشان و اصحاب طرب و نرل و لعب و مردم معاشرت و زمان و کوهنکان  
و حبش معانست یا صوات و الحان و ضرایب و بویا خوش و پوشیدن لباسا سفید



وزانه و لطیف و نازک و ساختن رنیت و اعتدال مزاج بایلی بر طوبی و صحت دین  
 درستی و اگر قاسم زحل باشد دلالت کند بر کراتی لذام و کسلان مغنوت در کارها و شکر  
 حرکات نیت سال عمر دلالت کند بر خستی و فقر و ننگ دست و عجز و میوه علم و کم متنی و طمع  
 داشت نموسید زبیش و کشیدن ظلم و جور از مردم فرموده و درون و بر سر شانی خاطر و افغان  
 بترس و بیم و شکسته دل شدن و پوشیدن لباسها کهن و بی قیمت و خوردن غذا بایه و  
 کزده و ناکوارنده و شور و سوات حش با مردم جاهل و عرصای کردن و بایلی شدن  
 مزاج بیروت و بهیه آمدن امراض مزمنه و نند و سحر و اگر قاسم مریخ باشد دلالت کند  
 بر پندی و پیری و شتاب زدگی و بیماری و سرکشی و دلیری و سخاوت و کرافت  
 کاری و ظفر جستن و راندن امر و نهی و کوشیدن و آزار خلق و ناخشنودن بر زیر شاک  
 و ضعیفان و تلف کردن مال و شال و اختلاط جستی با ارباب سلاح و ترکان و زندان  
 و عیار و شکان و بی باکان و حرب و خصومت کردن و کار بستن انواع سلاحها و نند  
 شدن در امور اخراجی و بیش رفتن فتن و مجذور و ریختن خون حیوانات و پوشیدن  
 لباسها سحر و جاسا و حرب و میل مزاج به صفا و بیست و بیماریا دمی شایب سالگر  
 و اگر قاسم عطارد باشد دلالت کند بر قوت رای و تدبیر و تیری خاطر و فصاحت و بلاغت  
 و عقل و تیز و خواندن اجناس و طلب صحت اهل قلم و اصحاب منور مردم عالم و حکیم و میل  
 معلوم دقیق و تجارت و بیع و شری غلامان و مصنوعات و دلیل و لغو شنباه بود و از مستو  
 نیان و نایبان و دو کیملان و متصرفان و دلیل خوش زفانی باشد و لطیف گفتن و رعیت  
 نماید بشعر و دلیری و معسکی و ساختن نقایس و نقاشی و لب و لباسها ملون پوشه  
 و عامه دارد و مزاج او بایلی باشد مزاج مریخ عطارد و درجه نیت **غریب** در احکام تیر  
 و در رابع مائشم ششتری باشد دلالت کند بر زبانی اسباب و الماک و سرای و آبادان کردن  
 جانها و معمارت و جاد و صواع و وزارت خانها و مدارس و خانقاه و نیکی عوایف امور  
 ساکن شدن در مقامها عالی و جایها پاک و خوش و یا نش مال خاصه مدنون و نیکی اوقات

اندر مزاج

و المله و قراخ و دستی و توانگری و نیکی احوال بدین و مادران و قوت حرص مولود و  
 اختلاط اجناسا و عفا و بیافتن سعادت از بزرگان و معارف و مشایر و اگر قاسم  
 زهر باشد دلیل کند بر کرم و احسان و بیرون آوردن نام نیک و میل بصحبت اهل طرب  
 و نجات و خادمان و لذت و رغبت نماید بطعامها و شرابها و غذای خوش و لطیف  
 و مشربت باید در شد و نایت بحسن بیهت و اخلاق بسندیده و عمارت باغ و بستان و  
 سردابه و محض خانها و ایهاردان و جایها با ترجمت و دلیل سعادت احوال بدین و مادران  
 باشد و شکی و دخل و ارتفاعات و انواع بیوتا و کلسانها و سرنها و آنچه متقل ساند و اگر  
 قاسم زحل باشد دلالت کند بر سفر و اتصالات از مسکن مالوف و رفتن از شهر شید  
 و از وطن بوطن و متشکی بودن از بدین و مادران و دلیل انقلاب احوال این جماعت  
 باشد و بیماری و موت ایشان و میل کند بر راعت و مروت جانها و عمارت کردن کور خانه  
 و زامیه و رباط و کاروان سرای و نیکی باید از ارتفاعات و از حیوانات و شدت پیشه  
 از کار و دقت و خلاف نیکان و دوستان و یاران و طلب عزت دارد و عافیه و شک  
 باشد و فزونی و ترش رویی کند و بجهاد کی و در مقامها ساکن شود که راستی خود دران  
 جایها عاقبت اندیش باشد تا حدی که خود را از آن بزیان آرد و اگر قاسم مریخ بود دلالت  
 کند بر خرابی خان و مان و بریشانی اوطان و الماک و ضیاع و عقار و ساختن مسکن  
 در میان لشکریان و ترکان و کربخیش و خوف از بند و زمران و ضرب و قتل و مائل  
 شدن بشرف و قتل و عوایف راه زدن و زردی و چنات و مکر و جلت و دروغ گفتن  
 و از اربابان و مادران و ستولی شدن و تارید خونی بدین جماعت و قصد ایشان  
 کند و دلیل سوختن خانها باشد و بی دادی کردن و بی عاقبت شدن کارها خاصه در  
 کارهای انجسانی و اگر قاسم عطارد بود دلالت کند بر نقاشی و بنا خانها و با خانها یا  
 اشکوه و در هم پیوسته و کوشکها و مستغلات و خان و رباط و کاروانها و دکاتنا  
 بیع و شری الماک و معاری کردن و بزرگ شدن بر اصحاب حرف و مشاعان و اصل







دینی و طلب حجت ملک و وزیر او و جباب و نوایب و ایام و قضایه و دلیل راندن ملک  
بود و از قزوینی جاء و رفعت و منزلت و پیش رفتن بارز کاینجا با سود و نمودن کم  
و شغقت و نژاد کردن و شهرت یافتن بنام نیک و دوستی کردن با اهل طاعت و خدمت  
و علا و رفعت کردن و معلوم دینی و توبه و ندامت و پوشیده داشتن اسرار و ناموس  
کردن و انفاق و دلیل سعادت احوال مادر بود و بیارسانی و صحت و سلامتی و مرض  
مولود بال و نسال و جاء و منزلت و اگر نمره قاسم باشد دلالت کند بر عمل بخاری و  
جاء و فروش و عطاری و ایر مطربان و زینت سازی و حج و شری و انواع پیراه  
و چلبا و ملازمت خاتوران و خادمان و جوانان و معلوم با این طبقه مردم و اقوال  
جاء و زینت و خرمی از کدر اصحاب طرب و پیش رفتن امور و زدن مزایر و اوتار  
و مشهور شدن بعاشقی و یافتن منفعت از طبقات زمره و از مردم خوب صورت  
و نیکو بخت و لطیف طبع و تازه رویی و دلیل دیدن سعادت باشد و لذتها و نشاط  
و خوشی زمرگان و تملط با مادران و خواهران و دوستان و توانا شدن و قدرت  
کردن و میراد و رسیدن به برج لذات این جهانی باشد و اگر قاسم زحل باشد دلالت  
کند بر بسته شدن کارها و حقوق از سلطان و نزدیکان و نزدیکان سلطان بسبب  
کارها کهن و گذشته و دعاوی دیرینه و مغویق و افتاد از چشم بزرگان و از  
شغل و عمل و منزلت و حرمت و دیریم و سراس ماندن و در اندیشه محال و مغرور شدن  
از شغلها و دیرینه پیش اندن کارها درشت و سخت و خوفناک و رسانیدن شدت  
بر مردم و رسیدن ظلم و جور و خوض کردن بکارها دشوار و بیم افتادن از بلندای  
و خوف از جای نامانیک و صحراها و هولناکی و مشغول شدن بکارها زراعت و عمارت  
و آباد اینها و نژاد کردن و شهرت یافتن بسبب و خوف موت مادر بود با  
پیماری صحت و اگر قاسم مریخ بود دلالت کند بر غلبت کردن بسلاح و خدمت سلطان  
و امر و بشکریان و طلب دانستن جاء و حکومت و امر و نهی و جتن حربه و مکر و خدمت

و خدمت کارها و خوف بیم باشد از رستم و جرات و ایستادن بفرق و قتل و بختاندن  
خلاق و خیانت کردن و بدکاری و ظلم و خلاف و عوانی و مریدی که کند و نمودن و باز  
کردن و بسبب و ممالک او کرده و از در افتادن باشد بیم بود و دلیل بود بر ساختن  
انواع سلاحها و کار بستن آن و دلیل فردی بود و بیار شدن با ذردان و رنجان مادر  
او را خوف باشد از قتل یا از بیماری و اگر قاسم عطارد باشد دلالت کند بر طلب حجت  
سلطان و اکابر از کدر و پیری و فصل و شعر و غلط و فصاحت و بلاغت و تکلم و یافتن  
شغل و عمل چون نیابت یا دکات یا نجسی یا طیبسی یا کارها و دیوانی یا اصناف یا بسبب  
کفایت یا ندی و خواندن کتب و دلیل شهرت باشد در شهر و نجات و دلیل توانا  
و تفرق خانها و چیزها باشد که باز رکان کند و بیای و حج و شری و تقاضا یافتن ریه  
و در غلبت کند با خطا ارباب عقل و تیر و اهل و فضل اما حکم نیرین است که در اصل  
یا در وقت بد بر یا قاسم که سعد باشد یا ناطر باشد بودت زیادت کند طلب حجت ملک  
و توانا شدن و شهرت و جاء و رفعت و قوت عقل عزیزی و پیش رفتن کارها اخراج و نیکی  
راه و برسد به درستی و حکومت و اثر او باشد اثر بیشتری باشد اما اگر مدبر  
یا قاسم که نحس باشد ناظر بود بدو از نخست او کم کنند و مانند سعادت او شود  
اما اگر این احوال فرا بود بودت بختان اشته کند اما که از افساب و زیادت  
کند قوت عقل مکتب و کارها این جهانی پیش رود و نزدیکی یا بد بر عوام و اقربا اما  
اگر مدبر یا قاسم که نحس باشد ناظر بود بکار او از نخست او بقدر قوت و قبولیت  
اما اگر تفرج و نیرین بعد از بودت رسد و فساد مزاج باشد چنانکه کردیم  
در تفرج دوم از ششم اول و اگر محترق باشد خوف مرگ بود اما استیلا کو ایک  
با بودن ایشان در اوقات خاصه بر عین دند سپین باشد و بار افند ایم که احکام کتاب  
شخصه باشد و شرق و خست او مناسب سال عمر او و منزل و مدبر و قاسم  
و احوال **ششم** در تفرج قاسم یا دلایل اصل بوقت احکام شرط درین صفت



انست که بقوت احکام نیکند قاسم یا در اصل قوی بوده است بقوت ذاتی یا عرق  
 یا ضعیف بوده اگر قوی بوده است بقدر قوت در رسانیدن سعادت زیادت  
 کند از آنچه کسبم و از سعادت او بکام و اگر ضعیف بوده است از سعادت کم کند و در  
 شقاوت بیفزاید اما در سعادت و شقاوت قاسم را با دلائل طالع در اصل نیست  
 و شد بدان طریق که نیکند که قاسم را بوج سیر را یا طالع به نسبت دارد یعنی  
 قاسم صاحب جندم خانه است از طالع و برج تیر محبت و قاسم در موضع تیر  
 غیر حدیج خط دیگر دارد یا لبرج او جایگاه بد است و یا خانه متناوت  
 و قوت و قبول و زده او احکام نهند و در اینند قاسم را با دلائل اصلی و اتصال  
 و انفرافات نیکند و قبول و در هر یک را در موضع خود در وقت محبت  
 که در تیرات اعتبار است سیر کوکب و حالات با اعتبار است که هر یک به وقت  
 در وی تمام کند در دوازده خانه طالع پس واجب باشد تیر کوکب و نظار  
 هر یک را با قاسم از مزاج دادن و سیح طرق را خلیج یکدهش و بر سر رسیدن  
 بقدر قدرت و احکام بر دلیلهای قوی تر ندان که اثران ظاهر تر بود اما شکل  
 دلائل اصلی را از کوکب اگر بیوت و سهام را ستیبر اعظم را بر سال کوکب تحویل  
 کند و برج اثنا بد است تا معلوم شود که تیر کدام دلیل موضع سعد یا نحس است  
 و حکم سعادت و نحس مدلول را بجا کند و نسبت دهند قاسم و برج را با طالع  
 چنانکه نموده ایم اما رسیدن تیر طالع سنوی و شهوری و تیر طالع تحویل سمود  
 و نحوس و شعاات هر یک را از و فرعی حکم آن سال و شهور و ایام کند که بر تیر است  
 با تیرات دلائل اصلی موافق اند یا مخالف در قوت و ضعف و سعادت و نحس  
 و احکام بر مقتضای آن نهند پس اگر تیر اعظم از حد سعدی بحد نحس نقل کنند  
 اگر قطع نمیکند منفرت او سالها بر دارد اما اگر تیر سنوی از حد سعدی و  
 نحس نقل کند فساد او ماسا بود و اگر تیر شهوری یا تیر طالع تحویل از حد

سعد بحد نحس نقل کند زحمت او روز ناپسند اما اگر تیرات از حد و نحس  
 بحد و سعدان نقل کند منفرت هر یک بیفتد بدل شود چنانکه از برج بد است  
 پیوندد و از بیماری بیعت و از غم بشادی و مانند این کیفیت و منفرت  
 مناسب طبیعت تیر و موضع او و قاسم بود و مناسب موضع قاسم بر خانه او  
 او **فصل چهارم** در حکم زمانها و صاحب دور و فرزندان تیر  
**فصل اول** در حکم زمانها حکایه زمان احکام نجومی را بر نز و اشارت گفته اند و اصل  
 بایل ایران ز سوز جزو دانه و اهل فارس و هند شرح آن اخبار کرده اند و اگر آن  
 جمله یکی زمانها مولود است و این عمل را با ایل بایل نیست کند و فرزند فرزند  
 و اصل این عمل بر عطیت کبری اشیاء نماید اند که صد و بیست سال است و از این است  
 کوکب قمری کرده مختلف چنانکه قسم قمر از وقت ولادت است تا مدت چهار سال  
 شش و بعد از آن قسم عطارد است ده سال و قسم زهره است شش سال و قسم  
 اشیاء نور ده سال و قسم مریخ است پانزده سال و قسم مشتری است دوازده سال  
 و باقی قسم زحل است تا آخر عمر پس هر کدام کوکب که در صورت طالع قوی تر بود  
 مولود در رشتنات استیلا او نیکو حال و باد و وقت و سعادت بود مناسب کوکب  
 با طالع اما در چهار سال و تربیت قمر بر مولود روز افزای بود و هر لحظه از حال عالی  
 کرده چنانکه قمر عدا یا او مد تر باشد و بیل او بجزای این بود و چون انواع سواد  
 و بنیات و اشال آن بعد از چهار سال عطارد منقوی شود با نام چهارده سال  
 قوت فهم در وی برتری نهند و آغاز کند دانستن چیزها و بر آفتش معانی و  
 تعلیم در وی متاثر باشد و به یاد قوت اخلاق و خاصیتها اعال و دانستن ادب  
 و علم نیک و به بعد از چهارده سال زهره منقوی کرده با تمام بیست و دو سال عطارد  
 در وی حرکت من و جبین شت و از زهره بدون بخت و طلب لذت و خوردن و پوشیدن  
 و فرمایش مردم و فریبته شدن و ایمنه نفرات جود است و بی عافیت کردن بعد از



پست و در سال اثناب مستولی کرده با تمام جبل و یک سال انراج مولود فوت  
کیر و استیلا جوید و قدرت بر چرخان و از چرخ و لب روی بوقار و حیانت  
ارد و بیل کند بخرات و امور آن جهانی در رحم و گرم پیش کیر و سروری طلب دارد  
و بعد از جبل و یک سال با تمام نجات و شش سال مرغ مستولی شود انکار کند بهید  
آمدن قوت نخل و حوص و سخت کوشیدن و در شش کردن و از آن خلاص و کس سال  
و معاش و اندیشه بسیار کردن و از امور و اکام شدن بضعف و قوت نایدنی و  
حواس و پوشیده و داشتن اسرار و عاقبت اندیش و مکی شہوت و لذت بعد از نجات  
شش سال تا شصت و شش سال ششتری مستولی کرده و طلب نام نیک دارد و حید  
در کار و دینی کند و فرزندان کیر و از کار نایتن خود و کتارنج و مشقت کند در کار  
راند نیای و خود مستعد امور بسندید و کرد اند و خیرات و طاعات پیش رود بعد از  
شصت و شش سال تا تمام آخر عمر زحل مستولی کرده و بهید ایک کلماتی و دشواری  
حوکات در وی و شہوات و لذت نماید و نراج سرد کرده و اندکی و مسکی خواب بود و از  
مردم طول شود و شنای جوید و ازین جهان روی بدان جهان آرد و امسال بقا  
رسد و سخت کوش و طول شود و چاره طلب **نیمه دوم** در وقت فرزداران عمل  
فرزداران قدیریت و او مضویت با بل فارس و انگل این فرزند در طالع روزی از  
اقتابست و در طالع شبی انکار از نای باشد و اصلی این عمل به نیتا دبال شش نجات اند  
به این طریق که قمرت کرده و نیتا را بر وقت کوب مخالف چنانکه اقتاب را در سال  
و مادر از سال است و زحل را یا از دو سال و ششتری را در از دو سال و مرغ را  
نیت سال پس اگر طالع روزی باشد از وقت ولادت با تمام دو سال مولود در  
نیت اثناب بود و چون دو سال بر نیت کوب قمرت کند نیت هر یک سال مرغ ماه  
و چهار روز و نیت ساعت رسد پس نیت خود را بعد از ولادت اثناب شش نیت  
کند بعد ازین مدت شریک اثناب زمره شود و مرد و تربیت کند تا نیت زمره نیت تمام کرده

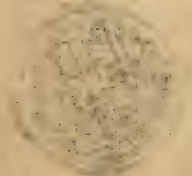
و بعد از زمره عطارد شریک اثناب شود و مرد و تربیت کند تا نیت  
عطارد نیز بگذرد و بعد از عطارد قمر شود و بعد از قمر زحل و بار شتری  
باز مرغ بر شریک مرغ و ده سال فرزند اثناب تمام شود بعد از ده سال نیت  
فرزند اثناب زمره رسد از اول سال یا زمره یک سوره نیت کند و بعد از آن شریک او قمر شود  
بعد از آن شریک زمره عطارد شود و مرد و تربیت کند و بعد از آن شریک او قمر شود  
و بعد از قمر زحل بار شتری باز مرغ و فرزند اثناب زمره بشرکت اثناب تمام شود  
بعد از زمره نیت فرزند اثناب عطارد رسد چون نیت او با شریکان تمام شود  
نیت بقدر رسد بر همین قیاس تا تمام نیتا سال امسال اگر طالع شبی نیتا وقت  
ولادت نیتا سال صاحب فرزند اثناب قمر باشد و چون نه را بر نیت نیت کوب  
نیت کند نیت هر یک سالی رسد و ده ماه و دو روز و نیت و یک ساعت پس  
ازین مدت زحل شریک قمر شود و مرد و تربیت کند و بعد از آن شتری شریک  
و باز مرغ و باز اثناب و زمره و بر شریک عطارد تمام شود فرزند اثناب  
نه سال نیت فرزند اثناب زحل رسد چون نیت او با شریکان بگذرد نیت شتری  
بگذرد نیت شتری رسد با شریکان باز مرغ و نیتا تا نیتا سال بر عطارد  
تمام شود و ما جدوی نهادیم و مدت فرزداریت هر کوب را بر نیت نیت کردیم و  
نیت هر یک در وی نیتا تا وقت عمل محتاج نشود بقیست کردن پس ازین کوب  
هر کدام که قوی حال تر بودند در اصل چون نیت فرزداریت با شریک به و رسد سعادت  
ده از طبیعت و شریک مناسب خانه خود با طالع و جدول اینست



روز	ساعت	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۳	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۴	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۵	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۶	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۷	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۸	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۹	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۰	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱

و اگر ضعیف افتاده بود اثری نکند  
اما اگر صاحب نذر اریه قوی بود و شرک  
در آن مدت سعادت بیغریب از خود و اگر  
شریک ضعیف بود چیزی نکند اما صاحب  
دور نزدیک اهل فادس صاحب طالع  
در سال اول بعد از ولادت و صاحب دور  
سال دوم از کوب که فلک او تحت فلک صاحب  
طالع بود و سالیم هم برین قیاس تا  
سال ششم صاحب دور باز صاحب طالع  
و مخیر سالها نزد تمام عمر دور میکند برین ترتیب اما تیره و یک اهل سال اول  
صاحب دور صاحب ساعت ولادت بود از ساعات معقود و سال دوم کوب که صاحب  
ساعت دوم بود از ولادت هم برین قیاس که گفته شد پس هر کدام کوب که قوی  
تر بود در ترتیب دور او احوال مولودینکو باشد ضایع طبیعت آن کوب چنانکه  
باریاد که ده ایم **در قسم کتاب** پیشو اهل احکام بطریق این علم را لفظ  
صعب خوانده است چنانکه احکام هر طالعی علی حده باید ساقش که سیم طالع داد  
ضایع دلائل او بدیگری ناید پس واجب آن کند که در صورت طالع تفکر و تأمل نیکو بجای  
ارند و بخاطر تیز و ذوق صافی احکام سازند بر اصول و قوانین این صفت مانت  
او کذا رده باشند و شرایطی که در دیاجه مذکور است از سر اعتقاد و امانت بکار  
دارند و اما آنچه فقیر درین کتاب یاد کرده است که اقامه و ایل استادان رحمهم الله بر سرین  
بود با کمال جند از حصول و تجارت خود چون پیوسته صورت طالعها ساطین و کباب  
و مخادیم در نظر بود و همچنین صورت طالع والدین و فرزندان و خویش و قبیله و از سر  
یکه نایده و تجزیه ماضی بود بتدر حال و شخص و طالع او پس جبه در آن نمود

و آنچه بتندی را داشت آن اسان تر بود و بقم نزدیکتر باشد ثبت شود و در بدست  
سبیل آورد و در شرح تطویل کرد آنچه دور تر بود نزدیک آن واجب ده  
و در خاطر بود که این کتاب مفت شجره باشد ششم آورد  
طالع تحویل و سرج آنها و مفت در طالع وقت  
و انواع ضعیف یا امارتین ششم کردیم  
والحمد لله رب العالمین تم  
الکتاب بعون الله  
الملك التواب





باب در استخراج درجه طالع تخمین فصل اول در وقت کردن ساعات شبانه روز و ساعات ولادت اگر چه در مقدمه گفته است کیفیت استخراج ساعات اما طریق اینجا موافق نمود یاد کردن چون خواست که ساعات روزی معین بداند بدرجه اقباب درآیند و بگیرند مطالع او ببلد و ببلد مستقیم و کم از چیز بروند آنچه مانده تغذیل النهار آن درجه بود انرا در هشت دقیقه ضرب کنند و دفع کنند تا تغذیل حاصل آید پس اگر میل اقباب شمالی باشد تغذیل بر دوازده افزایشند و اگر جنوبی باشد کم کنند آنچه شود یا مانده ساعت تمام روز بود انرا از بیت و چهار شعبان کشته ساعات تمام شب مانده و اگر تغذیل النهار در ده ضرب کنند و مضروب را بر یازده افزایشند اقرار ساعات زمانی حاصل آید در آن روز چون انرا از سی کم کنند اقرار ساعات زمانی شب حاصل آید اما اگر تغذیل النهار را بخواه افزایشند در برجه شمالی و کم کنند در برجه جنوبی نصف قوس النهار حاصل آید اما اگر این عمل شبی باشد نظیر جزو اقباب مطالع بگیرند و تغذیل النهار چنانکه گفته شد باقی اعمال بکنند **فصل دوم** در استخراج درجه طالع تخمین انست که نجم را جزه کنند که در فلان وقت بجهت برادر بقول انحنان تخمین کنند آن روز باشد که چند گذشته باشد یا بگویند که آن روز یا شب حدین زمان و ساعات بگذشته بود که برادر بس نجم انرا تخمین و حرز کند که ساعات ولادت جدی بود و آن ساعت را در پانزده ضرب کنند و اگر با ساعات و دقائق باشد انرا بر چهار قسمت کنند درجات حاصل آید یا سم در پانزده ضرب کنند مروج را درجه باشد آنچه جمع آید دایره بود از وقت طلوع اقباب تا وقت تخمین بس مطالع جزو اقباب بگیرند بر آن طریق که بدرجه اقباب درآیند بجدول مطالع بلد ولادت و از امار او اجزاء و دقائق بگیرند بجدیل مابین السطری و اعلا دار جمع کنند اگر از دوازده زیاد شود دور از طرح کنند مطالع طالع مانده قوس او بگیرند از جدول بلد ولادت و آن طالع تخمین باشد بعد از آن مطالع طالع را قوس کنند در جدول مطالع فنلک مستقیم من اول الخ

تا مرکز عاشر حاصل آید و چهارم معین کرده اول درجه طالع و نظیر او و درجه سیام هم مرکز عاشر و نظیر او درجه رابع اما اگر طالع سی باشد ساعات ولادت را دایره کنند و طالع نظیر جزو اقباب بروی افرایند یعنی مطالع درجه منقسم که در مقابل درجه اقباب باشد آنچه شود مطالع طالع باشد قوس او بگیرند اما اگر مطالع بلد مسوط نبود او را در شد مطالع بر سه عرض مقسوم بوده درجه سوا چون خواست که در آن جدولها قوس کنند بخونید در هر درجه که مطالع خود را بیاید مطالع جدول از مطالع خود کم کنند آنچه مانده مسوط انرا در ضرب کنند بر تفاضل بگیرند در درجه آن مضروب را بر تفاضل قسمت کنند خارج او درجه باشد و آنچه مانده در ست ضرب کنند و بر همان تفاضل قسمت کنند و دقائق حاصل آید بر درجه طالع افرایند جمع و درجه و دقیقه بود اما اگر خواست که مطالع بر گیرند بدرجه طالع درآیند و آنچه مطالع اول ده درجه باشد بگیرند و چیزی که زیاده بود انرا در تفاضل که بیان کرد درجه باشد ضرب کنند و بر ده قسمت کنند و باقی که فتره اخرج کنند مطالع حاصل آید بر عکس عمل اول و حقیقت این در دو علت است که قوس میکند در یک درجه تفاوت است که اینجا یک درجه قوس میکند و مطالع بر گیرند و در عمل به درجه یک است پس مروج که عمل کنند حاصل آید از قوس آن طالع مولود تخمین و جز اما محتمل باشد خطا و صواب را از آن جهت که ساعات ولادت محقق نباشد پس برین طالع اعتماد نتوان کرد اما بر رکان این صنعت چون هر مس و بطلمیوس و غیر ایشان اصل نهاده اند مرکز و تجربه و رای خود علی که بدان عمل تخمین را تحقیق بر نه و آن اصل عمل را نمودار خواست **فصل سیام** در اعمال نمودار مرس نمودار است بسیار است این بر روی اعتماد است اول نمودار مرس است و در بیشتر روایات او را ادریس پیتر علی اسلام است دوم نمودار بطلمیوس است سیم زردشت چهارم نمودار وایس اسکندرانی پنجم نمودار ماشاء مصری شال اول نمودار مرس را نمودار مسقط مطلق خوانند قول او درین معنی است که میگویند موقع قریب است مسقط



نقطه طالع ولادت گردد و موضع قمر در وقت ولادت طالع سقط نقطه نموده  
باشد البته و شک نیست که آن منتهی جز بوجی و الهام ربانی معلوم شده باشد و در تجربه  
عین اینست و هیچ خطائیت پس اصل است که بجهت یسج علقی آمده باشد و در وقت  
ماه نزاید که آن هم از علقی خالی نیست پس بجهت کبری علقی زاید در سه زمان باشد اقل  
آن دو رست و بخانه و نه روز است و سینه ساعت و زمان اوسط آن دو رست و نه روز است  
و سه روز است و پنج ساعت و زمان اکثر از دو رست و ششاد و شش روز است  
و رست و یک ساعت و سیزده مکت او پیش از زمان اکثر و کم از زمان اقل باشد بران طالع  
نمودار نیست اما چون ولادت در میان این سه زمان باشد طریق عمل است که در طالع  
تجین بنکند اگر قمر در طالع باشد مکت مولود در رحم ده دور قمر بوده باشد و اگر فوق  
الارض بود مکت او که در رحم میان مکت اقل و اوسط بود و اگر تحت الارض  
بود میان مکت اوسط و اکثر بود و باشد پس هر چندین اشراق اقل محتاج بود  
بمقدیل مکت پس اگر قمر فوق الارض بود در طالع تجین مقیدیل یکپاره از درجه  
قمر با جهز طالع تجین و بر حرکت وسط باشد در ماه که مست این ۵۰۰ است  
کند خارج مکت ایام بود و آنچه کسر مانده بود از آن در شصت و چهار ضرب کند  
و بر همان معشوم مکت کند ساعات پر دن آید و اگر چیزی مانده باشد و در شصت  
ضرب کند و هم بر آن مکت کند و فایق حاصل آید پس آن محصول را ایام مقیدیل  
خواستند چون قمر فوق الارض است معلوم شد که مکت او در مکت اوسط کمتر است  
و مقیدیل از مکت اوسط کم کند آنچه مانده مدت مکت مولود بود معدل در رحم است  
اگر قمر تحت الارض بود مولود میان مکت اوسط و اکثر زاید بود اینجا بعد یکپاره  
میان طالع و موضع ماه و همان علما بکنند و محصول را بر مکت اوسط زاید بکنند  
آنچه شود مکت مولود بود معدل چون مکت معدل کرد و آنرا از تاریخ ولادت طرح کند  
آنجا که برسد نسیباً کون مولود پس اگر ماه و در آن روز در طالع ولادت یابد

فینا و الارزوی از پیش یا از پس بنکند و آن علت سبب کسور ساعات اقل در حقیقت  
کند که قمر بوقت ولادت بر روز طالع میسر و یا شب اگر بر روز طالع شود و آن  
را در نصف النهار روز سقط نقطه تقویم کند و طالع او بیلد از مطلق قریب  
بوقت ولادت کم کند آنچه باقی مانده دایره بود از وقت طلوع اقیاب تا وقت  
سقط نقطه و اگر قمر بوقت ولادت شب طالع شود اقیاب در نصف الیسل سقط  
سقط نقطه تقویم کند و طالع نظیر او از مطلق ماه بوقت ولادت کم کند  
آنچه مانده دایره بود از وقت غروب اقیاب تا وقت سقط نقطه پس چون دایره اقل  
آید یک وجه از این دو وجه را برابر مانده و کسور مقیدیل ایام طایفه است  
کند ساعات حاصل آید از وقت طلوع اقیاب تا وقت سقط نقطه از آنجا که  
مقتضا وقت بود ساعات بعد کند و ماه را بدان ساعات بعد تقویم کند مقوم آن  
طالع ولادت بود و موضع قمر در وقت ولادت طالع سقط نقطه باشد پس هر دو  
طالع حاصل آید اما طریق دیگر است که چون طلوع ماه بر روز یا شب در ولادت  
محقق شود اقیاب را تقویم کند پس اگر بر روز تقویم کند طالع او بنگلک مستقیم من اول  
المجدی از مطلق جزو ماه بیلد کم کند آنچه مانده دایره بود از نصف النهار ماض تا وقت سقط  
نقطه و اگر شب طالع شود طالع نظیر اقیاب بنگلک مستقیم از مطلق ماه بیلد در وقت  
ولادت کم کند دایره ماند از نصف الیسل را وقت سقط نقطه از آنجا که ساعات برتد و سا  
عات بعد بداند و قمر را بدان ساعات تقویم کند مقوم او طالع مولود باشد محقق  
شال یافته شد طالع مولود تجین و آن را تقویم قمر بوقت تجین این را هم از طالع  
فوق الارض بعد اتمام درجه طالع چندین مکت این را بر مکت یک شایر روز قمر که  
مکت این نسبت کرده شد کت خارج چندین و در این ایام مقیدیل  
است این را از مکت اوسط کم کرده شد باقی مانده این را با و این ایام و ساعات  
و تعیین است یعنی مولود چندین مدت در مکت یافته است در پنج پس آن مدت را از مکت



ولادت کم کرده شد بر سید کرانه مکت بروز می که تقویم اقیاب بود چندین که  
چون قمر بوقت ولادت بروز طالع می شد درجه اقیاب گرفته شد چندین  
بیلد و از مطالع موضع ماه که است چندین **ط** کلمه کم کرده شد باقی ماند این سه  
و این دایره بود از وقت طلوع اقیاب تا وقت مسقط نقطه این را ساعات نقل کرده  
شد حاصل آمد چندین **ر** که و این ساعات مسقط نقطه است درین روز ساعات  
نصف النهار **ر** که از پیش رفته شد باقی ماند چندین و این ساعات  
بعد است از وقت مسقط نقطه یا نصف النهار پس را برین ساعات تقویم کرده شد  
کشت چندین **ه** که **ط** و این موضع قمر است در مسقط نقطه که طالع ولادت بود  
و محقق اما طریق دیگر است که چون قمر بوقت ولادت بروز طالع میشود مطالع اقیاب  
در نصف النهار مسقط گرفته شد بعلکه مستقیم من اول الجدی چندین نقطه و از مطالع  
موضع قمر بیلد در وقت ولادت کم کرده شد باقی ماند چندین **ط** یا ساعات  
برده شد حاصل کشت چندین **ر** که و این ساعات بعد است از نصف النهار مانی  
تا وقت مسقط نقطه پس اگر خواهند قمر را برین ساعات تقویم کنند چنانکه اصول او  
از نصف النهار ماضی گیرند و حصه این ساعات بعد بران افزایند و مقوم گرداند و اگر  
خواستند این ساعات بعد را از بیت و چهار کم کنند همان ساعات بعد حاصل آید که در  
پیش رفته است اینست شال روشن و شرح کرده است سخت خوب و این نیک معرفت  
و آسان پس هر نموداری که است یا حکای باشد یا قیاسی یا حسابی و درین نمودار هر  
اصل است پس اعتقاد بروی پیش است **فصل ششم** در نمودار و ایل اسکندر  
قول او خجاست که برین نمودار باب ساعات تقویم درست کنند و به عمل آنست که چون  
ساعات ولادت بخین شوند اقیاب و ماه و مقوم کنند در آن وقت و چند بگیرند از  
درجه شمس با درجه قمر بطالع بیلد و از ایل اقیاب نام کنند پس اگر ولادت بروز  
بود قمرس النهار را در ساعات بخین ضرب کنند و اگر ولادت شب بود قمرس الیل را ضرب

ساعت

ضرب کنند و اگر مغروب از دوزیادت باشد و از و طح کنند و آن باقی را دیل طالع  
نام کنند پس اگر دیل اقیاب زیادت طالع باشد ساعات بخین زاید بود بر ساعات  
ولادت و اگر کمتر بود ناقص باشد چون معلوم کرد زاید است یا ناقص بگیرند بعد این  
تقریب بدرجات سوا که این مابین کمتر از صد و ششاد درجه بود صد و ششاد از و  
طالع کشت و باقی را بر بازده قسمت کنند خارج قسمت اجزا را باشد از آنکه بر بازده  
از وی ساعات نام کنند پس بیکند اگر ساعات بخین زیادت افتاده بود این تعدیل  
ساعات از وی کم کنند و الا بروی اقرانید این ماند یا شود ساعات ولادت بود محققین  
ساعات طالع استخراج کنند شال در طالع روزی ساعات بخین این **ط** که تقویم  
اقیاب چندین **ط** که **ط** تقویم ماه این **ط** بعد مابین انترین مطالع این شرط  
و این دیل اقیاب است باز قمرس النهار این **فصل** در ساعات بخین ضرب کرده شد  
حاصل آمد مرفوع او این **ط** و این دیل طالع است چون **ط** اقیاب زیادت  
بر دیل طالع معلوم شد که ساعات بخین بسیار است باز گرفته شد بعد مابین بدرجات  
سوا این **ط** که صد و ششاد از وی کم کرده شد باقی ماند این **ط** که این را برین  
بازده قسمت کرده شد و کسر او را درجه ضرب کرده آمد کسب بیلد چندین **ط** که  
و این تعدیل است چون دیل اقیاب زیادت از دیل طالع تعدیل از ساعات بخین کم  
کرد در شد باقی ماند چندین و آن ساعات ولادت باشد محقق حکم آن نمودار **فصل**  
**هفتم** در نمودار مانشاه مصری اهل ان نمودار بر حساب قول او خجاست که برین  
مندی ثابت است که پورسته جزو معدل بیان دو جزو ما معدل باشد و این را سلم  
خطایی خوانند و این نمودار بر قتی عمل کنند که یک نمودار دیگر کرده باشند و از درجه  
طالع دور افتاده باشد پس بعد بگیرند میان طالع بخین و طالع نموداری بدرجات  
سوا و از آن ضعیف کنند و یک قسم را بر جزو کمتر افزایند و از جزو بیشتر نقصان کنند  
انج از زیادت و نقصان حاصل آید ازجه طالع باشد از آن جهت که چون طالع نموداری



از طالع ثنین دور بود مرد و طالع خطا باشد چون مایین بیکه تر آن طالع بود  
 بحکم این نمودار اسامی بعض گفته اند که بعد مایین مطلق گیرند و نصف او بر طالع  
 کمر افزایند یا از مطلق بیشتر نقصان کنند تا مطلق طالع بود قوس او بیکه تر  
 طالع حاصل آید محقق و ایداعلم **فصل ششم** در تحقیق کردن  
 ساعات ولادت جهت تقویمات کوکب و دیگر اعمال چون ساعات ولادت محقق باشد  
 نمودار حالت نیفتد و چون درجه طالع نمودار درست شود از آن بگذرد پس ساعات  
 ولادت واجب کند تحقیق بر آن تا مقومات کوکب معلوم شود و دانست این  
 باسنتق اباشد از آن جهت که دور افتد مثلا چون چنانکه تا مواضع اقبال داشته  
 شود ساعات ولادت حاصل نیاید و یا ساعات ولادت درست نشود موضع اشیاء  
 معلوم نگردد پس باضطراری را بتقریب باید اعتبار کرد و دیگری را از وی معلوم کرد و  
 و طریق عمل آنست که موضع اشیاء نصف النهار نزدیک معلوم کنند و مطلق او بیکه تر  
 بنگار مستقیم من اول المحصل از مطلق نصف النهار ماقبل یا مابعد آن بگیرند و فضل  
 مایین این دو مطلق را بر دو افزایند و بر پیت و چهار قسمت کنند تا از آن یک ساعته  
 حقیقی بیرون آید در آن شبانه در مایین مطلق اشیاء قبل الولادة از مطلق عاشر کم کنند  
 آنچه ماند از زمان مایین وقت ولادت از نصف النهار قبل الولادة باشد بر مقدار زمان  
 یک ساعت حقیقی قسمت کنند آنچه بیرون آید ساعات بعد باشد از نصف النهار قبل الولادة  
 تا وقت ولاده چون ساعات بعد تحقیق بداند و ساعات نصف النهار ساعات ولادت مقوم  
 کرده و این عمل بر روز و شب تفاوت کند و آن چهار وجه افتد پس یک وجه را مثال نمود  
 شد تا وجه دیگر از آنجا قیاس کنند مثال ولادت بود بعد از نیم و تقویمات اشیاء در نیم  
 روز بعد الولادة تا کوکب مطلق او بنگار مستقیم این وسط طالع باشد مقوم  
 اشیاء در نیم روز قبل الولادة این طالع بود مطلق او بنگار مستقیم این وسط - ح  
 فضل مایین الماثلین این اگره این را بر دو زیادت کرد و شصت چندین شاره

بر پیت و چهار قسمت کرده شد کست چندین که - م و این از زمان یک ساعته حقیقی  
 این شبانه روزت مطلق جزو اشیاء در نیم روز قبل الولادة از مطلق عاشر کم کنند  
 چندین که - م که کم کرده شد باقی ماند چندین که - م و این از زمان یک ساعته  
 النهار قبل الولادة است تا وقت ولادت این را بر آن از زمان یک ساعته حقیقی قسمت کرده شد  
 کست خارج این که - م و این ساعات بعد است از نصف النهار قبل الولادة تا وقت  
 ولادت ساعات نصف النهار ماضی این که - م و این را از ساعات بعد کم کرده شد باقی  
 ماند این که - م که - م و این ساعات ولادت باشد از اول گذشته محقق پس بر آن سا  
 عات بعد تقویم کوکب کرده شد مایین مایین که مطلق درجه طالع بگیرند سید و مطلق  
 اشیاء بر روز و شب مطلق نظیر اشیاء از نو کم کنند و باقی را بر پیت و چهار قسمت کنند آنچه  
 بیرون آید از ساعات ولادت و آنست و این سخت دور از کار باشد و ذکر سنوای پیت  
 و تقویمات کوکب رفته است و ساض زایط طالع و کوکب در وی و مکان آنست که مایین اعمال  
 منج مواضع و کوکب دیگر حاجت نشود و ایداعلم و اگر ولادت قبل از نصف النهار باشد  
 مطلق اشیاء در نصف النهار قبل الولادة از مطلق عاشر کم کنند و بر آن زمان یک ساعته حقیقی  
 قسمت کنند ساعات بعد ماضی حاصل آید ساعات نصف النهار ماضی ساعات شبانه از آن  
 کم کنند ساعات ولادت محقق و چون آن ساعات بعد را از پیت و چهار کم کنند سا  
 عات بعد ماند مایین ساعات کوکب مقوم کنند و ایداعلم **فصل هفتم**  
 در استخراج درجه طالع بعمل فغان اتی هست از فغان خوانند و بدو صد کنند در  
 اوقات شبانه روز بداند و آن چنان باشد که طاسی بود و در زیر او ثقبه فردا اثر در  
 اب صافی بندد و اعتبار کنند که از نصف النهار تا نصف النهار دیگر چند کست بیزیری  
 رود و چون دور شبانه روز معلوم کرده و حفته هر ساعتی از او بداند و در فغان  
 اب کاشیده برین طریق قسمت کنند چنانکه بداند که هر شخص را چند ارقمیان قسم است  
 از دور شبانه روز بر مایین اشیاء تا نیم روز را بنحی اصطلاح ایشان بود فغان



در آن نهند آن قدر که حصه او بود بر شود شخصی دیگر که بعد از او بود ابتدا از ایشان  
 این الت را طشته خوانند چون ولادت یافتند ایشان فغان برآید نهند تا وقتی  
 معینی یا از وقتی معینی فغان برآید نهند تا وقت ولادت بدان عدد فغان معلوم  
 گردد و این از ولادت یا بعد از ولادت انرا در پست و چهار ضرب کنند و بر دو تمام  
 شش روزی قیمت کنند این چگونگی بود اگر چندی ماند از دو حمایت  
 و ثوابی بداند شال شش روزی فغان شود شده بود بعد از طلوع اقیاب انرا  
 در پست و چهار ضرب کرده شد کت جدید ۳۱۴ بر دو در شش روزی که فغان است  
 بود کت کرده آمد کت خارج این آنه و این ساعات ذقایق و ثوابی است  
 حصه آن شش روز فغان اما وقت باشد که فغان است بود و با کسو و طریق است که اگر  
 نیه بود صحیح را نیز نصف کنند تا بسنج نهند و اگر کت یا ربع یا پنج یا شش  
 کت و در پست و چهار ضرب کنند و بر محج کسر قیمت کنند و خارج قیمت را بر دو  
 قیمت کنند و ساعات بیرون آید شال شش روز فغان و نیم بود ۱۹ بچینس کرده  
 کت جدید ۳۳ این را در پست و چهار ضرب کرده شد مغروب آن ۴۲۴ بر محج که  
 منت این ۴۴ قیمت کرده شد حاصل اند این ۲۹۶ بر دو در شش روز قیمت کرده  
 شد بیرون آمد جدید ۲۸۷ و این ساعات از حصه شش روز و هم فغان و  
 این تمام است **باب** معرفت سمت قبله در اقامه سجد بطریق دایره هندی  
 چهار فصل است **فصل اول** در دانستن خط زوال و اوقات دیگر شناختن  
 قبله واجبست بر هر مسلمان جهت آنکه رکعت اعظم از پنج رکعت نماز است و از  
 اصل که بیرون نماز است یکی شناختن قبله است و درین علم چنان گفته اند اما تجربه و  
 اعتماد کرده اند این طریق است چون خواهند که سمت قبله باشد اول باید که خط  
 زوال در شد مطلوب معلوم کنند بعد از آن که طول و عرض شهر محقق شدن باشد باره  
 از زمین را راست کنند چنانکه اگر آب بر میان او برسد به اطراف زمین برابر رود

یک سوم میل پست نهند و بر آنجا دایره بکشند و بقیاسی بکشند و دایره در نشانند چنانکه  
 بقیاس بقدر ربعی از قطر این دایره بالا زمین باشد و در راستی بقیاس عظیم احتیاط  
 کنند به آن طریق که هر دو ثقیل از سر جوی در او نهند و بدان جوی خطی کشند بر عرض و این  
 خط را بر سر خطی است و بر یک طرف او بکشند اگر مهر و یا مقیاس جدیدی بدست آورده باشند  
 سازند و در طرف دیگر را یعنی خطی بکشند و احتیاط کنند چنانکه شال را در پناه رات  
 بر او رود باشد آن مقیاس را نیز چنان راست کنند و بر مقیاس را بار دیگر از بیاض مقیاس  
 کنند پس خطی مقیاس را نگاه دارند تا یکجا از کنار دایره در خواهر اندن انجام اعلاستی  
 بکشند و چون زوال بکند و خطی منعکس گردد گوش دارند تا وقت بیرون رفتن سر خطی  
 باد دایره بجا تعالیم میکشد علامت دیگر بر آنجا کتد این قوس که حاصل آمده باشد از طرف  
 شمالی انرا نصف کنند و خطی مستقیم بکشند از نصف آن قوس که چنانکه مرکز دایره دیگر در  
 پس این را خط زوال خوانند بر آن سر خط که از سوی شمال علامت شمالی کتد و بر سر  
 دیگر علامت جنوبی باز خطی مستقیم بکشند آن علامت خط اول بطل ثانی و بر سر خط اول علامت  
 مغرب و بر سر خط ثانی علامت شرق تمام چهار جهت تعیین کرده اساطیر دیگر است که  
 چون مقیاس راست کنند ارتفاع اقیاب شرعی بکشند و در آن وقت بر سر خط نشان کنند  
 و همان روز ارتفاع غربی بکشند چون مقدار عدد ارتفاع شرقی رسد بر سر سجد هم نشان  
 کنند و قوسی که ازین دو نشان پیدا شده باشد انرا نصف کنند چنانکه گفته شد و اربع پیدا  
 کنند پس هرگاه که خطی خط استوار سجدیم روز باشد چون از آن خط بگذرد اول وقت نماز چنان  
 دراید و چون بقدر طول مقیاس از سجد نصف النهار بگذرد زیادت شود اول وقت  
 نماز و دیگر درایه بقول بعضی فقها و چون دوبار زیادت شود وقت  
 مستحب باشد بقول بعضی فقها و این طریق جهت است تا دایره ثابت  
 کنند در مدقصی که خوانند و دایم اوقات نماز را بجا معلوم کنند مثال

اینست



بایه داشتن که خط این حما

بینی از مغرب تا مشرق ارجح

شناختن طول بلد است

و خط ازین رتاب جت

شناختن عرض بلد است

و این مرکز دایره است

موقع بلد و شک نیست

که ستویة القبلة یکسان باشد

بد شهری جت اندک طول و عرض

شهر با مخالفت پس نباشد

جست جت و طول و عرض که است و طول که

برضه متقدمان چندین ع

است از فرایر خاللات و عرض او این تمام از خط استوا

بطرف شمال **فصل دوم** در داشتن سمت قبله و داشتن سمت قبله بیشتر وجه است

وجه اول است که عرض شهری که یا عرض که مساوی بود و طول او کمتر از طول

که قبله اهل آن شهر بر خط راست بود بسوی مشرق جت اندک شهر بمغرب نزدیکتر باشد

از که و که در مشرق او بود پس اهل آن شهر روی بمشرق ارند تا بر که افتد وجه دوم

است که عرض شهری یا عرض که مساوی بود و طول او بیشتر از طول که قبله آن شهر

بر خط راست بود از مشرق بسوی مغرب جت اندک آن شهر بمشرق نزدیکتر است از که

پس اهل آن شهر روی بمغرب ارند تا بر که افتد وجه سیم که طول او با طول که مساوی بود

و عرض او کمتر از عرض که بود پس قبله این شهر بر خط زوال بود و روی این شهر بر خط شمال

افتد جت اندک در طول با که مساوی است و عرض او بمخط استوا نزدیکتر است لایه بر قطب

شمالی افتد وجه چهارم است که طول شهری با طول که مساوی باشد و عرض او زیاد



از عرض که بود پس قبله این شهر بر خط زوال باشد و روی اهل این شهر قطب  
جنوبی بود جت اندک در طول با که برابر است و در عرض بیشتر پس این شهر بر قطب  
شمالی نزدیکتر بود لایه روی اهل این شهر بر قطب جنوبی افتد وجه پنجم که  
طول و عرض شهری که از طول و عرض که باشد پس درین شهر حاجت افتد استخراج  
سمت قبله از آن جت که روی اهل این شهر بسوی ربعی افتد از دایره فلک که میان مشرق  
و شمال است چون این شهر بمخط استوا و مغرب نزدیکتر است لایه روی اهل این شهر بسوی  
مشرق شمالی افتد وجه ششم است که طول شهری زیاد است از طول که بود و عرض که  
از عرض که درین شهر هم حاجت افتد استخراج سمت قبله از آن جت که روی اهل این شهر  
بسوی ربعی افتد از فلک که میان شمالی است و وجه سیم است که طول شهری که از طول  
که بود و عرض او بیشتر از عرض که بود و این شهر بمغربی بود از که و روی اهل این شهر  
بسوی ربعی افتد از دایره فلک که میان جنوب و مشرق است و وجه ششم است که طول  
و عرض شهری زیاد است از طول و عرض که بود و چنانکه مدانست لایه روی اهل این شهر  
بسوی ربعی افتد از دایره فلک که میان قطب و جنوب و مغرب پس درین شهر حاجت  
افتد استخراج سمت قبله طریق عملی است که دایره خط زوال و افاق و اربعه پیدا کند  
چنانکه گفته شد و چون طول این ناحیه بیشتر از طول که باشد این ناحیه را مشرق خوانند  
پس قسمة آن قوس را که میان جنوب و مغرب است از دایره یعنی از دایره شمال  
بنود درجه شمارت و خط جنوب را که از آن نمایان است یعنی از جنوب تا مرکز  
دایره که بوضع بلد است سیم قسمة کنند بنود بعد از آن بکنند که مابین طول این شهر  
و که چند است پس بیشتر بعد از آن درجات از مرکز دایره که این است تا این ج  
بسوی مغرب اینجا که بر سه علامت طول کنند باز بکنند که مابین عرض این شهر و عرض که  
چند است پس بشوند بعد از آن درجات از مرکز دایره که این است تا این ر بسوی  
جنوب و این خط را زوال دانند اینجا که بر سه علامت عرض کنند انگاه از علامت طول







عادت زمین بر دو قسم است سد و روم و بر دم پرد و جنس اند سیاه و سفید و  
باقی انواع خلایق **باب** در شرح کوکب ثابته اصحاب ارصاد اینچه برسد  
در یافته اند از کوکب غزاقی وقت کانه نزار و پیت و دواند و اینها را کوکب ثابته خوانند  
و اینها در شش مرتبه اند اینچه بزرگتر اند در مرتبه اول و آن باز دواند و اینچه در مرتبه  
دوم اند جبل و پنج اند و اینچه در مرتبه سیم اند دویست و شصت اند و اینچه در مرتبه چهارم اند  
صد و شصت و دو چهار اند و اینچه در مرتبه پنجم است دویست و شانزده اند و باقی در مرتبه  
ششم اند و این مرتبه را قدر بزرگتر خوانند و معظم گویند اما ازین مبلغ پنج کوکب برشمال  
غیم اند و شش برشمال ابر اند که آنها صحابی خوانند و شصت و شصت تار یک اند که آنها مظله خوانند  
باز دو کوکب که عظم اول اند آنها را بر اضطرالاب رسم کنند اول کوکبی روشن که بر افق صورت  
سرمه یک سیل گذرد و او در حلال است و اول تاریخ این پنج دوم کوکبی سرخ است که او  
دوران خوانند و او در ثروت سیم زحل سیری است در جزا چهارم عیون وقت کوکبی  
روشن پنج در جزا پنجم نیک الجزا است کوکبی روشن و سرخ در جزا ششم شوی یک  
کوکبی روشن در سرطان ششم سیل باقی کوکبی است روشن که بهرخی زنده بگرد قطره جوی  
کرده در سرطان ششم شش یا نیت و او کوکبیت بنود کمتر از شش یا نیت و سفید است  
و گذشته او بر بالای شش یا نیت باشد در سرطان نهم تلبا لاسد منطقه فلک البروج و او در  
اسد است و هم صفر کوکبی سفید بر بالای سماک اغزل در میزان سیزدهم قطره دس نزدیک  
سیل گذرد در میزان چهاردهم شش واقع گشت که شش او بر وار سرام در جدی پانه  
و هم خیم خرم الحوت روشن در دلو این باز دو کوکب اند که از کوکب بزرگتر اند و در  
عظم اول اند اگر بر درجه طالع شخصی افتد عطیت غنی و در درجه وسط اسما افتد  
و در درجه سیم اسعاده سعادتها عظیم و معده از مالی و جاس و اگر در ابتای کدی یا علقی  
در یک درجه او تاد افتد آن کاروان نباید از رویا بر خور داری بود است آن نیز در  
کوکب دیگر که در عظم دوم اند از مبلغ جبل پنج که گفته شد اول راس العقول شرح رنگ

در هر دو درجه  
در هر دو درجه

ثور دوم نیک الاین است در جزا سیم منطقه الجزا است در جزا چهارم مسک  
انسان است در جزا پنجم راس القوام است در سرطان ششم عین الحیة است در اسد ششم  
ذنب الاسد است در اسد ششم تلبا العقرب در عقرب نهم راس الجزا است در قوس دهم  
عز قزب ارامی است در جدی یازدهم شرا الطایر است در جدی دوازدهم روفات  
در حوت سیزدهم نیک الفرس است رسید در حمل بیست و شصت ستاره که سیل است  
دارند و شتر عظیم بودند در احوال عالم و عالیان و اینچه مثل ایشان سیدی باشد سعادته  
و اینچه بهرخی زنده بخش اند و اما کوکب که در عرض شمالی باشند پیش از درجه خود برانند  
و بعد از درجه خود میزدند و اینچه در عرض جنوبی باشند بعد از درجه خود برانند و پیش  
از درجه خود میزدند اما حکم کوکبی که بر درجه طالع افتد یا بر درجه طالع یا در رجات  
و دیگر اینچنانست که در درجه تقوم ایشان موافق در درجه طالع یا عاشر افتد اگر ایشان عرض  
باشد که اگر کسی چنین دانه سهو باشد بلکه مقصود در درجه طالع او بود موافق در درجه طالع باشد  
و اگر در اختیار کسی نگذرد در درجه طالع کوکب را در درجه طالع دارند و اگر در درجه عاشر باشد  
در درجه قمر او را باید که در درجه عاشر کنند یا کوکب در عاشر افتد و اگر در درجه قمر کوکب در درجه  
عاشر مولود اتفاق افتد عطایا عظیم دهد و اگر نه چنین است در اعمال بیشتر است جزا اتفاق  
حادث بر در حات قمر اعتبار میکند معلوم شد که حق اینست **باب**  
در استخراج سهامات سهم عادت از بعد و دلیل بر یک نیز در صورت طالع پس نتیجه آن  
دو دلیل باشد و دلیل سیم بود بر آن مدلول و سهمها بسیار است و در آن اختلافی  
شار اما اینچه ضرورت و دانستی مقوم را طالع در مولود و طالع سال عالم او در گذشت  
پس طریقی استخراج سهم است که بعد بکیرنه از دلیل به دلیل چنانکه سرچ و درجه و دقیقه  
یک دلیل از دوم کم کنند و اگر نیتوانند دور بیاورند این باقی مانده بعد باشد از این طالع  
افزایند این شود موضع سهم باشد اما دهم سهم است سهم اسعاده دوم سهم غیب که ازین  
استخراج کنند وجه عالمی است که چون طالعی باشد ریزی افتاب و ما را مقوم کنند



بوقت مفروض و تقویم اثبات از تقویم ما که گشت آنچه مانت بعد بود میان مردوان را  
 بر مطالع افزایشی شود و موضع سهم السعاده باشد با زمین بعد از مطالع که گشت  
 بر عکس اول آنچه مانت سهم این باشد اما اگر مطالع شبی باشد میانه که نه با اثبات  
 و بر مطالع افزایش سهم السعاده حاصل آید و همان بعد از مطالع که گشت سهم السعیه  
 حاصل آید مثال مطالع این روش روزی تقویم اثبات این است که تقویم ما این تا  
 تمام تقویم اثبات از مانت که کرده شد باقی مانت جدیدین که در مطالع این تبدیل است بنام اثبات  
 و اما این را بر مطالع افزوده شد بر جی و در جی بدرج و دقیقه و دقیقه چون  
 بر جی از دوازده زیادت شد دوازده از مطالع که گشت باقی مانت جدیدین که در مطالع  
 سهم السعاده باشد با زمین بعد از مطالع که کرده شد بر جی از شش بر جی سوانست  
 نقش دوازده که دورست آورده شد با ضاقت مطالع و بعد از و که کرده شد باقی مانت جدیدین  
 که در مطالع و این موضع سهم این است پس هر سهمی که استخراج کنند طریق عمل همین است  
 تفاوت در مطالع شبی و روزی باشد سهم المال بر روز و شب از خداوند خانه مال بعد  
 که نه یا در جی خانه مال بر توالی و بر مطالع افزایش موضع سهم المال حاصل آید سهم الالب  
 بر روز اثبات بعد که نه تا زحل و شب از زحل با اثبات و بر مطالع افزایش سهم  
 الام بر روز از مانت بقر که نه و شب از مانت سهم الام بر جی و در بر روز و شب از مانت  
 تا مانت که نه و زن را بر روز و شب از مانت و تا اثبات که نه و بر مطالع می افزایش موضع  
 ان سهم حاصل آید اما سهم افزوده و فرزند و جاری و مستقر و عمل و دوستان و دشمنان این به  
 مانت سهم المال است چنانکه بر روز و شب از صاحب خانه یا در جی خانه مطلوب بعد که نه  
 و بر مطالع افزایش سهم المال بر روز از مانت باقر که نه و شب از مانت بر جی و بر مطالع افزایش  
 سهم العاشر بر روز اثبات تا زحل که نه و شب از زحل تا اثبات سهم المشرق بر روز اثبات  
 نور و در جی بعد که نه و شب از مانت در جی نور بر مطالع افزایش سهم المفضل بر روز  
 ششوی تا زحل که نه و شب از زحل با ششوی سهم عمل بر روز از عطارد با مانت که نه و شب

۱۲۰  
 از مانت تا عطارد سهم بندکان بر روز و شب از عطارد باقر که نه سهم السعیه بر روز و شب از زحل  
 باقر که نه سهم رجا بر روز از زحل تا زمره که نه و شب از زمره تا زحل سهم الموق از صاحب خانه  
 که نه تا در جی ششم و بر مطالع افزایش بر روز و شب اما بقول دیگر که در جی ششم که نه و بر تقویم  
 زحل افزایش بر روز و شب با موضع سهم حاصل آید و اما اعلم بالصواب **فصل**  
 در دانش شتویه الیهوت بخش طریق اول در دانش مرکز عاشر شتویه الیهوت جبارت از زمره  
 کردن درجات یا زده خانه دیگر است بعد از ان و در درجه مطالع محقق شده باشد بعضی از  
 شتویمان چندان درین عمل ما بجه آید و اقسام بر جی بر نظم طبعی رانده و تا شتویمان تحت  
 کوشیده اند ازین طریق عمل و اینها باریک زده چنانکه حزن شتویه الیهوت کنند اقسام بر جی و از نظم  
 طبعی نکرده با حدی که دوم مرکز در یک بر جی افند و باشد که مرکز بر جی دوم در جی سهم افند  
 یب اما این عمل خایه فلک مستقیم است و درین بسیار طریقها گفته اند این بصورت نزدیک است  
 آورده شد پس چون در جی مطالع محقق شود در جی عاشر استخراج کنند و انرا دو وجه است  
 اول است که مطالع مطالع را قوس کنند در جدول مطالع فلک مستقیم من اول الجدی این عمل  
 آید در جی عاشر بود دوم است که نود در جی از مطالع مطالع که گشت این مانت قوس و بکیرند  
 از جدول مطالع فلک مستقیم من اول المحصل مرکز عاشر حاصل آید پس مرکز عاشر نیز در جی مطالع بود  
 مرکز رابع نیز مرکز در جی عاشر و این جدول مرکز را ازین جدار است جدار بر جی از مانت مطالع خواهند  
 چون مرکز جدار خانه معلوم شود مرا گشت خانه دیگر بیاید و دانش طریق دوم است در شتویه  
 الیهوت که مکه معرفت مطالع مطالع بکیرند فلک مستقیم من اول الجدی و مطالع طالع پیدا اند  
 که گشت این مانت ثلث او بکیرند و انرا غنبدیل اول نام کنند تا ان مفصل را در میت و دقیقه  
 ضرب کنند مرفوع ثلث او باشد پس تبدیل را از شتت نقصان کنند این مانت تبدیل  
 ثانی باشد چون تبدیل اول بر مطالع عاشر زیادت کنند مطالع پت حادی عشر کرد  
 بار دیگر زیادت کنند مطالع ثانی عشر کرد و با سهم زیادت کنند مطالع طالع حاصل آید فلک  
 مستقیم پس یکی میران این عمل است که چون قوس ان مطالع بکیرند فلک مستقیم تا قوس مطالع



طالع بیلد موافق آید پس بر مطالع طالع تعدیل ثانی زیادت کند مطالع بت ثانی حاصل  
 آید بار دیگر زیادت کند مطالع ثانی شود براسیم برافزاید مطالع پت رابع شود میزان  
 او است که در تقایق مطالع پت رابع با تقایق مطالع موافق بود و غیران دیگر است که ارجح  
 ماین مطالع طالع و مطالع رابع را صد و ششاد درجه باشد راست و اگر خلاف این باشد  
 عمل باز کند پس این مطالعات را قوس کند در آن جدول مطالع فلک مستقیم که درجه عاشر  
 از او استخراج کرده باشد تا درجات این چهار پت دیگر معلوم شود و این چهار پت دیگر که  
 در شانیک چهار باشد درجات ایشان همین بود طریقیم است قوس انهار درجه طالع  
 استخراج کند چنانکه گفته شده است و از او بر دوازده قسمت کند اجزای ساعات درجه  
 حاصل آید از مضاعف او تعدیل او بود انرا از شصت کم کند تعدیل ثانی باقی ماند لکل  
 سالت طریق چهارم است که مطالع طالع بگیرند و بفلک مستقیم من اول الحمل فصل بر دلته  
 تا مطالع طالع بیلد و آن تعدیل انهار درجه طالع باشد انرا در دوازده ضرب کند و دفع  
 کند جزو تعدیل انهار باشد پس اگر طالع برج جنوبی باشد جزو تعدیل را از یازده  
 کم کند و اگر برج شمالی بود بر یازده زیادت کند انچه شود یا مانده اجزای ساعات درجه  
 طالع باشد مضاعف او تعدیل اول بود از شصت کم کند تعدیل ثانی مانده پس تعدیل  
 اول را بر مطالع عاشر افزاید چنانکه گفته شده است مطالع حادی عشر کرده و دیگر بر اول  
 مطالع ثانی عشر کرده اما تعدیل ثانی را از مطالع عاشر کم کند مطالع پت تاسع کو دو بار  
 دیگر کم کند مطالع پت شمس گردد پس قوس کند این مطالعات را مگر گوش خانه که فوق  
 الارض است حاصل آید درجات شش خانه دیگر در مقابل ایش شش خانه باشد طریقیم است که  
 نیک اساست که بعد از مرکز عاشر و درجه طالع بگیرند بر ریات سواد و مکت او را بر مرکز عاشر  
 زیادت کند مرکز حادی عشر باشد بار دیگر زیادت کند بزرگ ثانی عشر یا شش درجه بر مرکز  
 ثانی عشر افزاید مرکز ثانی عشر باشد و چون صد و پست درجه بر مرکز حادی عشر افزاید  
 مرکز ثانی بود و این عمل مقرب بود طریق ششم است که قوس انهار درجه طالع را بر شش

۱۲۱  
 تحت کند خارج قسمت تعدیل اول باشد تعدیل ثانی را از او بر اند باقی عمل مانت  
 که گفته شد **فصل** در دانش صورت طالعها که اتفاق افتد صورت طالع  
 را از آنچه خواسته و در صورت طالع که اتفاق افتد از سه قسم بیرون باشد یا قائم باشد  
 یا مایل یا زاویه ای اما قسم اول که قائم است است که طالع بر جی اتفاق افتد و مرکز  
 برج دوم از دوم و سیم از سیم محبت تا دوازده اما قسم دوم که حایل است است که طالع  
 بر جی اتفاق افتد و مرکز برج دوم از برج سیم باشد پس مرکز عاشر او از برج یازدهم  
 بود محبت تا دوازدهم خانه اما قسم هم که زاویه است است که طالع بر جی اتفاق افتد  
 و مرکز دوم سه از سه باشد پس مرکز عاشر او از برج نهم بود و محبت تا دوازده است  
 طالع قائم را چون ششویه ابیوت کند مرکز مر خانه سه روی باشد پس چنانکه بود بود  
 اما طالع مایل را چون مرکز دوم در برج سیم افتاده باشد با سیم دوم بنویسد و اشارت  
 برج سیم کند مثال است که طالع اخر بر جی جدی اتفاق افتد اما مرکز دوم او که از برج  
 دوی آید در برج حوت آید پس در صورت طالع چندین نویسد که ایشان دلوس حوت  
 و برج سیم ایشان حوت من الحمل و باشد که نقطه رقم یا دکنده محبت تا آخر دوازده خانه اما  
 طالع زاویه را چون مرکز دوم سه از وی باشد نام برج دوم بر نه و اشارت بر طالع کند  
 مثال است که طالع اول سرطان باشد و مرکز دوم هم در سرطان افتد پس در صورت طالع بنویسد  
 که ایشان اسد من سرطان و برج سیم را ایشان سینه من الاسد محبت تا دوازده خانه پس طالع از ده  
 طالع بود یا مرکز دوم هر یکا که افتاده بود و دوم از مرکز دوم باشد تا بجا که افتاده باشد  
 محبت تا دوازده اما بعضی گفته اند که قوت طالع از برج طالع بود تا آخری طالع درج دوم  
 و سیم را حکم محبت باشد تا دوازده خانه اما بعضی بزرگان که قوت طالع از درجه طالع بود  
 تا درجه دوم و از درجه دوم قوت دوم باشد تا درجه سیم علی نه اما جنود بر است که قوت  
 طالع از درجه طالع است تا بجای که درجه مانده باشد مرکز قوت دوم طالع از درجه طالع است  
 تا بجای که درجه مانده نام مرکز سیم رسد بنا برین قضیه نه درجه را پیش از سیم درجه طالع و شش



از مرکز بر برمی ضعیف شوند و او را درجات سه خواست و درجات حشو را بخت کواکب  
 برین درجه رسد در هر کواکب که فرض کنند آن کواکب بی بده باشد و کواکب بدین مرکز دیگر رسیده  
 بود یا هیچ از وقت کرده و بده یا بد پس این پنج درجه را از هر خانه اعتبار بیاورد آید اما  
 بعضی گفته اند انقدر وقت از اول پنج درجه است و غایت قوت مرکز و نهایت قوت از درجه که پیش  
 از پنج درجه است و اصحاب احکام ستاره ایون را اعتبار کنند بر بریت و حکم هر سیل از آن  
 پست کنند که از ستاره در اینجا افتاده باشد اما انقباض جایگاه دیده شد بر جت را اعتد  
 کرده آید اما بعضی از مشافران اساس دیگر نهاده اند و آن جانش که گفته اند اما از مرکز  
 رابع تا مرکز طالع و عاشر مشرقی اند و یک و از مرکز عاشر تا درجه طالع ربع مونس و جنوبی  
 اند و از یک و از مرکز طالع تا مرکز رابع مذکور است و جنوبی و یک و از مرکز طالع تا درجه طالع  
 ربع مونس است و شمالی و زایل **فصل** در تقویم کواکب بر وقت مطلوب چون  
 خواهند که تقویم کواکب کنند بر وقت تحویل تا بوقت ولادت بگیرند ساعات بعد از وقت تحویل  
 تا نصف النهار تا وقت مطلوب و آنرا در هفت کواکب ضرب کنند و بر پست و چهار قسمت تا  
 ربع وقت حصه ساعات بعد از آنرا از تقویم نصف النهار کواکب کم کنند اگر تحویل پیش از  
 نصف النهار بود و بر تقویم کواکب افزایند اگر بعد از نصف النهار بود ایضا مانده باشد و تقویم  
 کواکب بود بوقت مطلوب **فصل** در تغذیل کردن عیلت که خدا بر عاقل و نه  
 بود و عیلت گیری خود تمام بده و اگر در مایل الوته بود عیلت وسطی خود تمام بده و اگر شمالی  
 الوته بود عیلت مغربی خود بده اما اگر از مرکز از مرکز و نه در گذشته باشد چیزی از عیلت  
 خود کم کنند نسبت این از مرکز در گذشته بود پس بیاورد و آنست که آن درجات از تمام عیلت پست  
 دارد و آن قدر از عیلت کم کردن تا این مانده عیلت معادل باشد و جمعی است اگر که خدا بیان نه  
 و مایل الوته افتاده باشد مرکز و نه را از درجه کواکب کم کنند و این مانده از اول تمام کشته بار در عاقل  
 و نه را از درجات مایل الوته کم کنند این مانده از دوم تمام کشته بار عیلت وسطی کواکب را از عیلت  
 گیری او کم کنند این مانده از ایم نام کنند پس اول را در نیم ضرب کنند و بر دوم قسمت کنند این پنج

۱۲۲  
 شود و باشد که بر دو روز و نه قسمت کنند سالها صحاح حاصل آید و کسی که بماند ریشه  
 اما از کسر از قسمت اول مانده باشد آنرا ۳۴۵ ضرب کنند و هم بماند مقنوم اول  
 قسمت کنند و روزها حاصل آید و این کسر مانده آنرا در پست و چهار ضرب کنند و بارت  
 کنند ساعات پرون آید و اگر کسر مانده در شصت ضرب کنند و قایق و مبلغ را از عیلت  
 گیری کم کنند این مانده عیلت عمر باشد معادل بحسب که خدا از و نه اما اگر که خدا  
 مایل الوته و زایل الوته افتاده باشد مرکز مایل الوته را از درجات کواکب کم کنند و تقویم  
 نام کنند و درجات مایل الوته را از درجات زایل الوته کم کنند و دوم تمام کشته و عیلت  
 صغری از عیلت وسطی کم کنند و آنرا نیم نام کنند پس اول را در نیم ضرب  
 کنند و بر دوم قسمت کنند چهارم بود بخان سالها و روزها و ساعات پرون  
 آید از عیلت وسطی کواکب کم کنند این مانده عیلت وسطی معادل بود بحسب  
 بعد که خدا از مایل الوته اما اگر که خدا میان زایل الوته و و نه افتاده باشد  
 درجات زایل الوته را از درجه کواکب کم کنند این مانده اول نام کنند باز درجات  
 مایل الوته را از درجات و نه بعد از و کم کنند این مانده دوم نام کنند و عیلت  
 صغری او از عیلت گیری کم کنند این مانده از ایم نام کنند پس اول را در نیم  
 ضرب کنند و بر دوم قسمت کنند این پنج پرون آید سالها و روزها و ساعات و بر عیلت  
 صغری افزایند تا عیلت صغری معادل گردد **فصل** در استخراج  
 ساعات مستوی چون خواهند که ساعات مستوی استخراج کنند اول قوس النهار  
 بداند بدان طریق که نقصان کنند مطالع آن درجه را که خواهند از مطالع منظر  
 او بیله و اگر نتوانست و در بیارند این مانده قوس النهار آن درجه بود و در دیگر  
 است که اگر سیل افتاب تا بعد کواکب از معادل النهار شمالی بود بر نود  
 افزایند و اگر سیل یابعد جنوبی بود کم کنند حاصل نصف قوس النهار باشد  
 مضاعف کنند قوس النهار حاصل آید آنرا بر یازده قسمت کنند یا در چهار دقیقه







[illegible]







جدول ساعات التمارين

[illegible]

حدول معرفة تقوم القتر عند الولادات بحسب البعد واليهما

[illegible]



جدول مطالع العرب				لد			
١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨
١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨
٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦
١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤
٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	٣٢
٣٣	٣٤	٣٥	٣٦	٣٧	٣٨	٣٩	٤٠
٤١	٤٢	٤٣	٤٤	٤٥	٤٦	٤٧	٤٨
٤٩	٥٠	٥١	٥٢	٥٣	٥٤	٥٥	٥٦
٥٧	٥٨	٥٩	٦٠	٦١	٦٢	٦٣	٦٤
٦٥	٦٦	٦٧	٦٨	٦٩	٧٠	٧١	٧٢
٧٣	٧٤	٧٥	٧٦	٧٧	٧٨	٧٩	٨٠
٨١	٨٢	٨٣	٨٤	٨٥	٨٦	٨٧	٨٨
٨٩	٩٠	٩١	٩٢	٩٣	٩٤	٩٥	٩٦
٩٧	٩٨	٩٩	١٠٠	١٠١	١٠٢	١٠٣	١٠٤
١٠٥	١٠٦	١٠٧	١٠٨	١٠٩	١١٠	١١١	١١٢
١١٣	١١٤	١١٥	١١٦	١١٧	١١٨	١١٩	١٢٠
١٢١	١٢٢	١٢٣	١٢٤	١٢٥	١٢٦	١٢٧	١٢٨
١٢٩	١٣٠	١٣١	١٣٢	١٣٣	١٣٤	١٣٥	١٣٦
١٣٧	١٣٨	١٣٩	١٤٠	١٤١	١٤٢	١٤٣	١٤٤
١٤٥	١٤٦	١٤٧	١٤٨	١٤٩	١٥٠	١٥١	١٥٢
١٥٣	١٥٤	١٥٥	١٥٦	١٥٧	١٥٨	١٥٩	١٦٠
١٦١	١٦٢	١٦٣	١٦٤	١٦٥	١٦٦	١٦٧	١٦٨
١٦٩	١٧٠	١٧١	١٧٢	١٧٣	١٧٤	١٧٥	١٧٦
١٧٧	١٧٨	١٧٩	١٨٠	١٨١	١٨٢	١٨٣	١٨٤
١٨٥	١٨٦	١٨٧	١٨٨	١٨٩	١٩٠	١٩١	١٩٢
١٩٣	١٩٤	١٩٥	١٩٦	١٩٧	١٩٨	١٩٩	٢٠٠
٢٠١	٢٠٢	٢٠٣	٢٠٤	٢٠٥	٢٠٦	٢٠٧	٢٠٨
٢٠٩	٢١٠	٢١١	٢١٢	٢١٣	٢١٤	٢١٥	٢١٦
٢١٧	٢١٨	٢١٩	٢٢٠	٢٢١	٢٢٢	٢٢٣	٢٢٤
٢٢٥	٢٢٦	٢٢٧	٢٢٨	٢٢٩	٢٣٠	٢٣١	٢٣٢
٢٣٣	٢٣٤	٢٣٥	٢٣٦	٢٣٧	٢٣٨	٢٣٩	٢٤٠
٢٤١	٢٤٢	٢٤٣	٢٤٤	٢٤٥	٢٤٦	٢٤٧	٢٤٨
٢٤٩	٢٥٠	٢٥١	٢٥٢	٢٥٣	٢٥٤	٢٥٥	٢٥٦
٢٥٧	٢٥٨	٢٥٩	٢٦٠	٢٦١	٢٦٢	٢٦٣	٢٦٤
٢٦٥	٢٦٦	٢٦٧	٢٦٨	٢٦٩	٢٧٠	٢٧١	٢٧٢
٢٧٣	٢٧٤	٢٧٥	٢٧٦	٢٧٧	٢٧٨	٢٧٩	٢٨٠
٢٨١	٢٨٢	٢٨٣	٢٨٤	٢٨٥	٢٨٦	٢٨٧	٢٨٨
٢٨٩	٢٩٠	٢٩١	٢٩٢	٢٩٣	٢٩٤	٢٩٥	٢٩٦
٢٩٧	٢٩٨	٢٩٩	٣٠٠	٣٠١	٣٠٢	٣٠٣	٣٠٤
٣٠٥	٣٠٦	٣٠٧	٣٠٨	٣٠٩	٣١٠	٣١١	٣١٢
٣١٣	٣١٤	٣١٥	٣١٦	٣١٧	٣١٨	٣١٩	٣٢٠
٣٢١	٣٢٢	٣٢٣	٣٢٤	٣٢٥	٣٢٦	٣٢٧	٣٢٨
٣٢٩	٣٣٠	٣٣١	٣٣٢	٣٣٣	٣٣٤	٣٣٥	٣٣٦
٣٣٧	٣٣٨	٣٣٩	٣٤٠	٣٤١	٣٤٢	٣٤٣	٣٤٤
٣٤٥	٣٤٦	٣٤٧	٣٤٨	٣٤٩	٣٥٠	٣٥١	٣٥٢
٣٥٣	٣٥٤	٣٥٥	٣٥٦	٣٥٧	٣٥٨	٣٥٩	٣٦٠
٣٦١	٣٦٢	٣٦٣	٣٦٤	٣٦٥	٣٦٦	٣٦٧	٣٦٨
٣٦٩	٣٧٠	٣٧١	٣٧٢	٣٧٣	٣٧٤	٣٧٥	٣٧٦
٣٧٧	٣٧٨	٣٧٩	٣٨٠	٣٨١	٣٨٢	٣٨٣	٣٨٤
٣٨٥	٣٨٦	٣٨٧	٣٨٨	٣٨٩	٣٩٠	٣٩١	٣٩٢
٣٩٣	٣٩٤	٣٩٥	٣٩٦	٣٩٧	٣٩٨	٣٩٩	٤٠٠
٤٠١	٤٠٢	٤٠٣	٤٠٤	٤٠٥	٤٠٦	٤٠٧	٤٠٨
٤٠٩	٤١٠	٤١١	٤١٢	٤١٣	٤١٤	٤١٥	٤١٦
٤١٧	٤١٨	٤١٩	٤٢٠	٤٢١	٤٢٢	٤٢٣	٤٢٤
٤٢٥	٤٢٦	٤٢٧	٤٢٨	٤٢٩	٤٣٠	٤٣١	٤٣٢
٤٣٣	٤٣٤	٤٣٥	٤٣٦	٤٣٧	٤٣٨	٤٣٩	٤٤٠
٤٤١	٤٤٢	٤٤٣	٤٤٤	٤٤٥	٤٤٦	٤٤٧	٤٤٨
٤٤٩	٤٥٠	٤٥١	٤٥٢	٤٥٣	٤٥٤	٤٥٥	٤٥٦
٤٥٧	٤٥٨	٤٥٩	٤٦٠	٤٦١	٤٦٢	٤٦٣	٤٦٤
٤٦٥	٤٦٦	٤٦٧	٤٦٨	٤٦٩	٤٧٠	٤٧١	٤٧٢
٤٧٣	٤٧٤	٤٧٥	٤٧٦	٤٧٧	٤٧٨	٤٧٩	٤٨٠
٤٨١	٤٨٢	٤٨٣	٤٨٤	٤٨٥	٤٨٦	٤٨٧	٤٨٨
٤٨٩	٤٩٠	٤٩١	٤٩٢	٤٩٣	٤٩٤	٤٩٥	٤٩٦
٤٩٧	٤٩٨	٤٩٩	٥٠٠	٥٠١	٥٠٢	٥٠٣	٥٠٤
٥٠٥	٥٠٦	٥٠٧	٥٠٨	٥٠٩	٥١٠	٥١١	٥١٢
٥١٣	٥١٤	٥١٥	٥١٦	٥١٧	٥١٨	٥١٩	٥٢٠
٥٢١	٥٢٢	٥٢٣	٥٢٤	٥٢٥	٥٢٦	٥٢٧	٥٢٨
٥٢٩	٥٣٠	٥٣١	٥٣٢	٥٣٣	٥٣٤	٥٣٥	٥٣٦
٥٣٧	٥٣٨	٥٣٩	٥٤٠	٥٤١	٥٤٢	٥٤٣	٥٤٤
٥٤٥	٥٤٦	٥٤٧	٥٤٨	٥٤٩	٥٥٠	٥٥١	٥٥٢
٥٥٣	٥٥٤	٥٥٥	٥٥٦	٥٥٧	٥٥٨	٥٥٩	٥٦٠
٥٦١	٥٦٢	٥٦٣	٥٦٤	٥٦٥	٥٦٦	٥٦٧	٥٦٨
٥٦٩	٥٧٠	٥٧١	٥٧٢	٥٧٣	٥٧٤	٥٧٥	٥٧٦
٥٧٧	٥٧٨	٥٧٩	٥٨٠	٥٨١	٥٨٢	٥٨٣	٥٨٤
٥٨٥	٥٨٦	٥٨٧	٥٨٨	٥٨٩	٥٩٠	٥٩١	٥٩٢
٥٩٣	٥٩٤	٥٩٥	٥٩٦	٥٩٧	٥٩٨	٥٩٩	٦٠٠
٦٠١	٦٠٢	٦٠٣	٦٠٤	٦٠٥	٦٠٦	٦٠٧	٦٠٨
٦٠٩	٦١٠	٦١١	٦١٢	٦١٣	٦١٤	٦١٥	٦١٦
٦١٧	٦١٨	٦١٩	٦٢٠	٦٢١	٦٢٢	٦٢٣	٦٢٤
٦٢٥	٦٢٦	٦٢٧	٦٢٨	٦٢٩	٦٣٠	٦٣١	٦٣٢
٦٣٣	٦٣٤	٦٣٥	٦٣٦	٦٣٧	٦٣٨	٦٣٩	٦٤٠
٦٤١	٦٤٢	٦٤٣	٦٤٤	٦٤٥	٦٤٦	٦٤٧	٦٤٨
٦٤٩	٦٥٠	٦٥١	٦٥٢	٦٥٣	٦٥٤	٦٥٥	٦٥٦
٦٥٧	٦٥٨	٦٥٩	٦٦٠	٦٦١	٦٦٢	٦٦٣	٦٦٤
٦٦٥	٦٦٦	٦٦٧	٦٦٨	٦٦٩	٦٧٠	٦٧١	٦٧٢
٦٧٣	٦٧٤	٦٧٥	٦٧٦	٦٧٧	٦٧٨	٦٧٩	٦٨٠
٦٨١	٦٨٢	٦٨٣	٦٨٤	٦٨٥	٦٨٦	٦٨٧	٦٨٨
٦٨٩	٦٩٠	٦٩١	٦٩٢	٦٩٣	٦٩٤	٦٩٥	٦٩٦
٦٩٧	٦٩٨	٦٩٩	٧٠٠	٧٠١	٧٠٢	٧٠٣	٧٠٤
٧٠٥	٧٠٦	٧٠٧	٧٠٨	٧٠٩	٧١٠	٧١١	٧١٢
٧١٣	٧١٤	٧١٥	٧١٦	٧١٧	٧١٨	٧١٩	٧٢٠
٧٢١	٧٢٢	٧٢٣	٧٢٤	٧٢٥	٧٢٦	٧٢٧	٧٢٨
٧٢٩	٧٣٠	٧٣١	٧٣٢	٧٣٣	٧٣٤	٧٣٥	٧٣٦
٧٣٧	٧٣٨	٧٣٩	٧٤٠	٧٤١	٧٤٢	٧٤٣	٧٤٤
٧٤٥	٧٤٦	٧٤٧	٧٤٨	٧٤٩	٧٥٠	٧٥١	٧٥٢
٧٥٣	٧٥٤	٧٥٥	٧٥٦	٧٥٧	٧٥٨	٧٥٩	٧٦٠
٧٦١	٧٦٢	٧٦٣	٧٦٤	٧٦٥	٧٦٦	٧٦٧	٧٦٨
٧٦٩	٧٧٠	٧٧١	٧٧٢	٧٧٣	٧٧٤	٧٧٥	٧٧٦
٧٧٧	٧٧٨	٧٧٩	٧٨٠	٧٨١	٧٨٢	٧٨٣	٧٨٤
٧٨٥	٧٨٦	٧٨٧	٧٨٨	٧٨٩	٧٩٠	٧٩١	٧٩٢
٧٩٣	٧٩٤	٧٩٥	٧٩٦	٧٩٧	٧٩٨	٧٩٩	٨٠٠
٨٠١	٨٠٢	٨٠٣	٨٠٤	٨٠٥	٨٠٦	٨٠٧	٨٠٨
٨٠٩	٨١٠	٨١١	٨١٢	٨١٣	٨١٤	٨١٥	٨١٦
٨١٧	٨١٨	٨١٩	٨٢٠	٨٢١	٨٢٢	٨٢٣	٨٢٤
٨٢٥	٨٢٦	٨٢٧	٨٢٨	٨٢٩	٨٣٠	٨٣١	٨٣٢
٨٣٣	٨٣٤	٨٣٥	٨٣٦	٨٣٧	٨٣٨	٨٣٩	٨٤٠
٨٤١	٨٤٢	٨٤٣	٨٤٤	٨٤٥	٨٤٦	٨٤٧	٨٤٨
٨٤٩	٨٥٠	٨٥١	٨٥٢	٨٥٣	٨٥٤	٨٥٥	٨٥٦
٨٥٧	٨٥٨	٨٥٩	٨٦٠	٨٦١	٨٦٢	٨٦٣	٨٦٤
٨٦٥	٨٦٦	٨٦٧	٨٦٨	٨٦٩	٨٧٠	٨٧١	٨٧٢
٨٧٣	٨٧٤	٨٧٥	٨٧٦	٨٧٧	٨٧٨	٨٧٩	٨٨٠
٨٨١	٨٨٢	٨٨٣	٨٨٤	٨٨٥	٨٨٦	٨٨٧	٨٨٨
٨٨٩	٨٩٠	٨٩١	٨٩٢	٨٩٣	٨٩٤	٨٩٥	٨٩٦
٨٩٧	٨٩٨	٨٩٩	٩٠٠	٩٠١	٩٠٢	٩٠٣	٩٠٤
٩٠٥	٩٠٦	٩٠٧	٩٠٨	٩٠٩	٩١٠	٩١١	٩١٢
٩١٣	٩١٤	٩١٥	٩١٦	٩١٧	٩١٨	٩١٩	٩٢٠
٩٢١	٩٢٢	٩٢٣	٩٢٤	٩٢٥	٩٢٦	٩٢٧	٩٢٨
٩٢٩	٩٣٠	٩٣١	٩٣٢	٩٣٣	٩٣٤	٩٣٥	٩٣٦
٩٣٧	٩٣٨	٩٣٩	٩٤٠	٩٤١	٩٤٢	٩٤٣	٩٤٤
٩٤٥	٩٤٦	٩٤٧	٩٤٨	٩٤٩	٩٥٠	٩٥١	٩٥٢
٩٥٣	٩٥٤	٩٥٥	٩٥٦	٩٥٧	٩٥٨	٩٥٩	٩٦٠
٩٦١	٩٦٢	٩٦٣	٩٦٤	٩٦٥	٩٦٦	٩٦٧	٩٦٨
٩٦٩	٩٧٠	٩٧١	٩٧٢	٩٧٣	٩٧٤	٩٧٥	٩٧٦
٩٧٧	٩٧٨	٩٧٩	٩٨٠	٩٨١	٩٨٢	٩٨٣	٩٨٤
٩٨٥	٩٨٦	٩٨٧	٩٨٨	٩٨٩	٩٩٠	٩٩١	٩٩٢
٩٩٣	٩٩٤	٩٩٥	٩٩٦	٩٩٧	٩٩٨	٩٩٩	١٠٠٠

سم الله الرحمن الرحيم

قال افضل المتأخرين في هذا المذاهب الطوسي قدس سره في مختصر معرفة التقويم مشتمل على مائة فصل  
الفصل الاول في حساب الجمل وهو على ترتيب الجداول موز على مائة فصل مائة فصل  
يكذا واحد اثنان ثلثة اربعة خمسة ستة سبعة ثمانية تسعة عشرة  
عشرون ثمانون اربعون ستون سبعون ثمانون تسعون  
مائة مائتان ثلثمائة اربعمائة خمسمائة ستون مائة تسعين الف  
وبعد ثمانية وعشرون عدد الثلثة احدى وتسعة عشرات وتسعة مائة وواحد الف ومائة  
من هذا الحروف فيقدم الاكثر على الاقل مثلاً احدى عشر اثنان وعشرون ثلثة وثلاثون مائة  
وخمسة واربعون الف وسبعمائة وتسعة وثلاثون واذا انقصا عن عدد الالف قدم عدداً  
على حروف الفين كذا الف الفان مائة الف  
وسبعمائة وثلثة وثلثون الف وثلثمائة واربعه وستون وتس على ذلك الى الابد  
في كل موضع لا يكون عدد صفر على هذه الصورة الفصل الثاني في ايام الجماعات وهي ايام الاسابيع  
وعلا ما يتاكد في الاعداد الاثنى عشر الثلاثة الاربعة الخمس اربعة البت



بسم الله الرحمن الرحيم  
 بعد از حمد و بیاس بی قیاس خداوند تبارک و تعالی و ذر و ذایع  
 و بر مولد و اصحاب او چنین گوید العبد المحتاج محمود سراج که این مختصر  
 در معرفت تقویم مشتمل بر سه قسم اول در معرفت نجوم و کواکب بدانست  
 سبحانه و تعالی افلاک را نه آفریده است بظلال اول ماه و بر دویم عطارد و بر  
 سیم زهره و بر چهارم آفتاب و پنجم مریخ و بر ششم مشتری و بر هفتم زحل  
 و بر هشتم تائیات و فلک نهم را فلک الافلاک و فلک الاطلسی خوانند  
 بین کما فلک هشتم را بدوازده قسمت کرده اند و قسمی را برج ثور خوانند  
 اسد و برج ایست جلد و ثور جوزا سرطان اسد سنبه میزان  
 عقرب قوس جبى دلو حوت و این دوازده برج را پنج قسمت اعتبار  
 نموده اند اول آنکه هر برج را علی الترتیب بصل از فصل سه دوازده  
 اند چنانچه گویند حمل ثور و جوزا و برج چهارم را اسد و سنبه  
 تائیات و میزان و عقرب و قوس خزان و جدی و دلو و حوت  
 زمستانی و دوم آنکه بعضی از برج را منقلب و بعضی ثابت و بعضی  
 را دو جبهه کرده اند و بر برج منقلب برج اوایل فصل است  
 یعنی حمل و سرطان و میزان و جدی و بر برج ثابت برج اوایل  
 و آن ثور است و اسد و عقرب و دلو و برج دو جبهه یعنی برج  
 اواخر است جوزا و سنبه و قوس و حوت سیم آنکه هر برج را  
 عنصری یا روحانی چنانچه حمل و اسد و قوس را مثله آتشی خوانند

و ثور سنبه و جدی را مثله خاکی و جوزا و میزان و دلو مثله هوایی  
 خوانند و سرطان و عقرب و حوت را مثله آبی چهارم آنکه هر برج را مذکر  
 و مؤنث اعتبار کرده اند و ابتدای حمل نموده اند و ثور را مؤنث و حوت را  
 آنکه یکی مذکر و یکی مؤنث بنحی که هر برج را از نرادی و لیلی گرفته اند  
 و گویند که هر برج که نر باشد در صورت و هر جمادیه باشد نر است بر جلد  
 نراری باشد و ثور لیلی تا آخر برج مذکر نراری شود و برج مؤنث لیلی نیز  
 شش و بد آنکه هر یک از این برج دوازده خانه کیهانیه شده پس بنحی  
 کرده اند هر بنحی را درجه نام نهادند و هر درجه را بنحی قسم کرده اند  
 و هر بنحی را دقیقه نامند و هر دقیقه را بنحی قسم کرده اند و هر بنحی را ثانیه  
 خوانند و نیز باید دانست که هر برج را بر کواکب هفتخانه افعال قسمت کرده اند  
 از آن جمله اول که قسمت خانه است و آن حیات است که گویند اسد خانه زحل  
 و قوس و حوت خانه مشتری و جلد و عقرب خانه مریخ و ثور و میزان  
 خانه زهره و جوزا و سنبه خانه عطارد و هفتم خانه هر کواکبی و باله  
 آن کواکب باشد پس و باله آفتاب در دلو بود و باله ماه در جدی و هم برین  
 قیاس تا آخر دوم قسمت شرف است و آنجنانست که هر کواکبی در برج  
 از هر برج معینی شرف اعتبار کرده مانند و گویند که شرف آفتاب در  
 ثور و هم در جوزا است و شرف ماه در جوزا و شرف زحل در بیت  
 و یکم میزان و شرف مشتری در میزان و شرف سرطان و شرف مریخ در  
 بیت و هفتم جدی و شرف زهره در بیت و هفتم حوت و شرف عطارد



در یازدهم سنبله و در مقابل شرف هر کواکبی هبوط وی باشد پس  
 هبوط آفتاب در نوزدهم درجه میزان بود و هبوط ماه دهم در حقیقت  
 و باقی برین قیاس باشد و دیگر قیاس کواکبات بر مثلثات جناب آفتاب  
 و مشتری و زحل یا بر صاحب مثلثه باشد و زحل و عطارد و مشتری را  
 صاحب مثلثه هوایی و زهره و مریخ را صاحب مثلثه بخاکی و زهره  
 و مریخ و مشتری را صاحب مثلثه آبی اما در کواکب دوم مقدم باشد بر این  
 مثلثه نادری در شب مشتری و شمس و زحل باشد و کواکب و فنی قوی  
 حال باشد که در خانه خود یا شرف یا مثلثه جز نباشند و الحاق فنی  
 بسیارست فاما آنچه اصل است اینست که کمر کرده شد و هرگاه که در  
 کواکب یا بیشتر در یک درجه و دقیقه باشند از ان قران خوانند و اگر  
 این حالت میان ماه و آفتاب بود انرا اجتماع گویند و اگر میان آفتاب  
 و کواکبی دیگر باشد اختلاف ان کواکب نامند و چون میان دو کواکب  
 شصت درجه دوری باشد یعنی دو برج از انست پس خوانند و چون  
 صد و بیست درجه شود تثلیث گویند و چون صد و هشتاد درجه شود یعنی  
 شش برج فاصله شود انرا مقابل میشوید پنج باشد و از بیضا دور نظر  
 سعد گویند و ان شدند پس و تثلیث است و قران با کواکب سعد سعد  
 باشند و با کواکب نحس نحس باشند و ازین کواکب مشتری و زهره سعد  
 مشتری سعد اکبر و زهره سعد اصغر و زحل و مریخ نحس اند زحل نحس  
 اگر و مریخ نحس اصغر و آفتابی و ماه قران و شریح و مقابل نحس اند

نود درجه بود  
 تربیع خوانند  
 و چون سه  
 خوانند پس  
 انتظاری که  
 میان کواکب  
 واقع سه

**بسم الله الرحمن الرحيم در باب کتاب احکام کسوف و خفوف**

اگر در ماه محرم آفتاب بگیرد دلیل کند که در ان سال نعمت گزینان بود  
 و مردم در راحت باشند و ایمنی بود و اگر ماه بگیرد دلیل کند که در ان  
 مرد بزرگ از جانب مغرب بمیرد و بیماری و مرگی بسیار باشد و سوره یا  
 آفت رسد و مردم را ریش و حرب و در و جشم بیاید بود و ملک است  
 دشمن گرفتار گردد و در زمین بابل قحط و تنگی بود و و با در کوفته  
 افتد اگر در ماه صفر آفتاب بگیرد دلیل کند در ان سال قحط و تنگی بود  
 و نباحیت شام و شامات و عرب دافته و آشوب و حرب بسیار بود و اگر ماه  
 بگیرد دلیل کند در ان سال در همه جایگاه قحط و تنگی و بیماری سخت بود  
 و ملک بابل را رخ و علت بدید آید و بدان علت بمیرد و باران بسیار بود  
 و نباتات زمین همه نیکو بود و مرغ آبی بسیار بود و آب چشمه بیفزاید **اگر ماه**  
**ربیع الاول** آفتاب بگیرد دلیل کند که در ان سال مردمان اهل صلاح با کادک  
 بود و در همه جایگاه مردم آسوده خاطر باشند اما کار و کوشش غریب  
 و فرید و فروخت بار و نوق بود **اگر ماه** بگیرد دلیل کند در ان سال توانگر  
 محتاج در میان کوفند و حال درویشان و مسکینان نیکو بود و بیماری و گرام  
 و هرقه و زکام بسیار بود و مرغ و ماهی کم بود **اگر ماه ربیع الاخر** آفتاب  
 بگیرد دلیل کند که در ان سال کهنران با مهنران غلبه کنند و حکم کنند  
 و امیر بزرگ بشیر داور پیروز آید و خون زیرش پیدا شود  
 و بیم آن بود که ملک بدست گرفتار آید و در ان سال مرگ بسیار بود و **اگر ماه**  
 بگیرد دلیل کند که در ان سال ابر و باران بسیار بود و نباتات و طعام از ان







۱۱۱  
۱۱۱  
۱۱۱

**احکام نور و نماند کردی** اگر نور و ریشنه در آید خداوند سال  
زحل و طالع او دلو دلیل کند که در آن سال غم و اندوه و کفت و گوی و در آن  
بسیار بود و مردم را بکشد و در او بزند و فتنه و قتل و حرب بسیار بود و  
راهبها نا امن بود و بیماری و نزل و ذکام و درد بسیار بود و بلا و آزار  
و کیک و زنبور و کژدم بسیار بود و آنچه بدان ماند و حال هوا میانه بود و عمل  
و بنیه و کندی نیکو بود و قحط و بیماری سخت بود و انجیر و سبزه بسیار بود  
و زمستان زود در آید و کشت و زراعت نیکو بود **اگر نور و ریشنه در آید**  
خداوند سال افتاب بود و طالع اسد دلیل کند که کاری یاد شایان نیکو بود  
و نعمتها بسیار بود و نرخ ارزان شود و درین سال اشفتگی و فتنه و غم  
کم بود سیاه و لشکر افوت بود و کینج و کندی و جو و بنیه و نفع بسیار بود  
و بالیز نیکو بود و حال مشرقیان نیکو بود و کرم مار کم بود و زمستان نیکو گزید  
**اگر نور و ریشنه در آید** خداوند سال قمر بود طالع سرطان دلیل کند که  
مکو کارا حال نیکو بود و در همه کارها مردم را نیک بود و کشت و زرع نیکو بود  
و فتنه و استوب و حرب کم بود و آب چشمها بیفزاید و غله نیکو بود اما در کلمه  
و وزن کم کنند بنیه میانه بود کینج نیکو بود و سرما سخت بود و در زمستان یوق  
و باران بسیار بود و بالیز نیکو بود و درد و بیماری و کیک و زنبور و مار و کژدم  
بسیار بود و بیماری کویکان و زنان بسیار بود و تابستان کرم مار کم بود و سلام  
**اگر نور و ریشنه در آید** خداوند سال مریخ بود و طالع حمل دلیل کند که در آن  
سال حال سلطان بقوت بود و در دین و راه داریان را حال نیکو گزید و کارها  
مردم اهل دین را حال بسته بود و دهکدها و ایشان پر غم و اندوه بود و باران  
نبود و نوحها گران بود و فتنه و استوب و کفت و گوی بسیار بود و تابستان  
کرم مار کم بود و بیماری و مرک و دورغ و حیل و در میان مردم بسیار باشد





